

راهنمای نجات از مرگ معنوی

طب القلوب

«آسیب شناسی شخصیتی انسان»

تألیف:

امام ابن القيم جوزیه

ترجمه:

عبدالعزیز سلیمی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۱
زندگی‌نامه امام ابن قیم جوزیه	۱۵
۱- در مورد این کتاب.....	۱۷
۲- در مورد این کتاب	۱۹
طب القلوب	۲۱
مقدمه مؤلف.....	۲۳
بخش اول: سلامت و بیماری قلب	۲۹
صحت و بیماری قلب.....	۳۱
منزلت قلب:	۳۱
اول: قلب سالم:	۳۲
دوم: قلب میت («مُرده»):	۳۵
سوم: قلب بیمار:	۳۶
شیطان را به قلب سالم راهی نیست:	۳۸
بخش دوم: نشانه‌های سلامت یا بیماری قلب	۴۱
فصل یکم: علامت‌های سلامت و یا بیماری قلب	۴۳
تعریف بیماری قلب:	۴۳
احساس به وجود بیماری باطنی قلب:	۴۴
تحمل تلخی دارو:	۴۴
نشانه‌های بیماری دل:	۴۵

.....	علامت‌های سلامت قلب:	۴۶
.....	خلاصه کلام.....	۵۰
.....	فصل دوم: اسباب و عوامل بیماری‌های باطنی و تباهی فساد قلب.....	۵۳
.....	مقدمه:	۵۳
.....	تباه‌کننده‌ی اول: زیاده‌روی در آمیختن با دیگران:	۵۵
.....	تباه‌کننده‌ی دوم: آرزوهای طولانی:	۶۱
.....	تباه‌کننده‌ی سوم: دلبستگی به غیر خداوند:	۶۲
.....	تباه‌کننده‌ی چهارم: اسراف در خورد و خوراک.....	۶۴
.....	تباه‌کننده‌ی پنجم: افراط در خوابیدن:	۶۵
.....	تباه‌کننده‌ی ششم: نگاه کردن‌های غیر ضروری:	۶۷
.....	تباه‌کننده‌ی هفتم: پرحرفی:	۶۷
.....	بخش سوم: حقیقت بیماری باطنی قلب.....	۶۹
.....	فصل یکم: حقیقت بیماری باطنی قلب.....	۷۱
.....	تفاوت موضع‌گیری قلوب:	۷۲
.....	قرآن داروی دل‌ها:	۷۳
.....	فصل دوم: اسباب امراض قلب و قالب.....	۷۵
.....	امراض جسمی و راه‌های معالجه آن‌ها.....	۷۵
.....	قلب نیز در این ارتباط همچون قالب است:	۷۶
.....	خلاصه حال قلب:	۷۸
.....	بخش چهارم: راه‌های جلوگیری از تسلط نفس بر قلب.....	۷۹
.....	فصل یکم: منشأ امراض قلب.....	۸۱
.....	پناه‌بردن به خداوند از شر نفس:	۸۱
.....	حجاب میان قلب و خالق آن:	۸۲

۸۳	صفات نفس یا صفات نفوس:
۸۵	فصل دوم: صفات نفوس
۸۵	نفس مطمئنه:
۸۶	نفس اماره:
۸۷	نفس لوامه:
۸۸	تغییر و تحول نفس:
۸۹	فصل سوم: معالجه بیماری قلب از طریق محاسبه نفس
۸۹	معالجه‌ی بیماری قلب:
۸۹	گفتار گذشتگان در مورد محاسبه نفس:
۹۲	مثالی برای کیفیت محاسبه نفس:
۹۴	آنچه کار محاسبه نفس را آسان می‌کند:
۹۷	فصل چهارم: محاسبه‌ی نفس
۹۷	محاسبه نفس قبل از عمل و اقدام:
۹۸	محاسبه نفس بعد از عمل و اقدام:
۹۹	زیان‌های ترک محاسبه نفس:
۱۰۳	وجوب محاسبه نفس:
۱۰۵	فصل پنجم: فوائد محاسبه نفس
۱۰۵	۱- اطلاع از معایب نفس:
۱۰۸	۲- ملامت نفس:
۱۰۹	۳- معرفت خداوند:
۱۱۰	محاسبه‌ی نفس:
۱۱۳	بخش پنجم: محافظت از قلب در برابر تسلط شیطان
۱۱۵	فصل یکم: معالجه‌ی بیماری تسلط شیطان

- دائره‌ی تسلط شیطان بر انسان: ۱۱۵
- خطر شیطان و خطر نفس: ۱۱۷
- پناه بردن به خداوند به هنگام قرائت قرآن: ۱۱۹
- استعاذه از شیاطین جن و انس: ۱۲۳
- رابطه صبر و استعاذه: ۱۲۴
- شیطان را بر اهل ایمان تسلطی نیست، یعنی چی؟ ۱۲۵

فصل دوم: اسباب مقابله با ابلیس ۱۳۳

- سنگر یکم: استعاذه و پناه بردن به خداوند^(۱) ۱۳۳
- سنگر دوم: قرائت دو سوره «الفلق» و «الناس» ۱۳۳
- سنگر سوم: خواندن آیه الکرسی: ۱۳۴
- سنگر چهارم: قرائت و فهم و عمل به سوره «بقره» ۱۳۴
- سنگر پنجم: آیات پایانی سوره البقره: ۱۳۴
- سنگر ششم: آیات اوایل سوره «حم» تا و «الیه المصیر» همراه با آیه الکرسی ۱۳۵
- سنگر هفتم: گفتن، فهمیدن و عمل به معنای «لا إله إلا الله: ۱۳۵
- سنگر هشتم: ذکر و یاد خداوند: ۱۳۶
- سنگر نهم: وضو و نماز: ۱۳۸
- سنگر دهم: خودداری از افراط و تفریط: ۱۳۸
- خلاصه سخن: ۱۳۹

بخش ششم: تأثیر فتنه‌ها و گناهان بر قلب ۱۴۱

فصل یکم: روی آوردن فتنه‌ها بر قلب ۱۴۳

فصل دوم: اثرات گناه بر قلب ۱۴۷

- تضعیف عظمت خداوند: ۱۴۷
- پدید آمدن خوف و خشت در قلب: ۱۴۸

۱۵۰	- از دست دادن سلامت قلب:
۱۵۳	- از دست دادن بصیرت قلب:
۱۵۵	بخش هفتم: قلب زنده و پویا
۱۵۷	فصل یکم: حیات قلب اساس همه خیر و منافع
۱۵۷	حیات و نور قلب سرچشمه سعادت:
۱۵۹	مثالی از آب و آتش:
۱۶۱	اصلاح قلب مشروط است به...؟
۱۶۵	فصل دوم: حیات قلب در گرو ادراک حق
۱۶۵	دو نیروی علم وارده:
۱۶۶	معرفت و تبعیت از حق:
۱۶۹	بخش هشتم: داروی بیماری‌های باطنی قلب
۱۷۱	فصل یکم: امراض قلب
۱۷۱	امراض قلب دو نوع‌اند:
۱۷۵	فصل دوم: قرآن حاوی داروهای درونی
۱۷۵	قرآن و معالجه بیماری شک و شبهات:
۱۷۵	قرآن شفا بخش حقیقی:
۱۷۶	تکلفات و پیچیده نمودن مسایل توسط متکلمین:
۱۷۸	قرآن شفای بیماری شهوات:
۱۸۱	بخش نهم: پاک کردن قلب از ناپاکی‌ها
۱۸۳	فصل یکم: پاکی قلب و قالب
۱۸۳	منظور از «ثیاب»:
۱۸۴	معنای ظاهری آیه:
۱۸۵	دیدگاهی دیگر:

- ۱۸۵ رأی ما:
- ۱۸۵ نقش لباس و خوراک در ماهیت قلب:
- ۱۸۷ **فصل دوم: تأثیر گوش فرادادن ناروا بر روی قلب**
- ۱۸۸ بدان را به بهشت راه نمی دهند!
- ۱۹۰ دوگونه پاکی:
- ۱۹۵ **فصل سوم: تأثیر زشتی گناه بر روی قلب**
- ۱۹۵ زشتی و پلیدی شرک، زنا و لواط:
- ۱۹۶ شرک دوگونه زشتی دارد:
- ۱۹۶ تأثیر پلیدی و نجاست بر قلب و روح:
- ۱۹۷ پیامدها و آثار شرک:
- ۲۰۲ بدعت هم ردیف شرک:
- ۲۰۳ تفاوت میان نجاست معصیت و نجاست شرک:
- ۲۰۴ زنا و لواط پلیدترین معصیت:
- ۲۰۵ ارتباط میان عشق و شرک:
- ۲۰۶ نقش زنا در دور نگاه داشتن دل از خداوند:
- ۲۰۹ **بخش دهم: رشد و تزکیه قلب**
- ۲۱۱ **فصل یکم: رشد و تزکیه قلب**
- ۲۱۱ معنی تزکیه:
- ۲۱۱ تزکیه بعد از طهارت:
- ۲۱۲ فوائد چشم فرو بستن از امور حرام:
- ۲۱۵ ذلت معصیت و عزت اطاعت:
- ۲۱۶ پیش شرط تزکیه قلب:
- ۲۱۷ تفاوت تزکیه نفس و خود را مزکی معرفی کردن:

معنی ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ [الشمس: ۹]	۲۱۸
بخش یازدهم: اسباب سعادت قلب	۲۲۳
فصل یکم: سعادت حقیقی کدام است؟	۲۲۵
برداشت کلی از نفع و ضرر:	۲۲۵
ارتباط این امور با خداوند:	۲۲۶
آیات توحید:	۲۲۷
فصل دوم: محبت دنیا و رؤیت آخرت	۲۲۹
آیا توحید ربوبیت کفایت می کند؟	۲۳۲
فصل سوم: نیاز انسان به عبادت خداوند	۲۳۵
عبادت تکلیف سنگینی نیست:	۲۳۶
عبادت عامل سلامت، سرور و سعادت:	۲۳۶
پاسخ به یک پرسش:	۲۳۷
فصل چهارم: لذت رؤیت خداوند در آخرت	۲۳۹
برترین لذت و نعمت:	۲۳۹
لذت رؤیت پیامد معرفت:	۲۴۱
فصل پنجم: روزی و پیروزی و اراده خداوند	۲۴۳
فصل ششم: زیان‌های دلبستگی به غیر خداوند	۲۴۷
زیان‌های دلبستگی دنیوی:	۲۴۸
درد و رنج دوستی با غیر خداوند:	۲۵۱
خواری دلبستگی به مخلوقات:	۲۵۴
فصل هفتم: منفعت خالق و منفعت مخلوق	۲۵۷
هدف دیگران منفعت تو نیست:	۲۵۹

-
- دیگران مصلحت تو را تشخیص نمی دهند: ۲۶۰
- منفعت طلبی دیگران: ۲۶۰
- فصل هشتم: قسمت پایانی این بخش ۲۶۳
- کتاب های ترجمه و تألیف شده این نویسنده: ۲۶۵

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، حمداً طيباً مباركاً فيه، وأفضل الصلاة وأتم التسليم على سيدنا محمد النبي الأمي، وعلى آله وصحبه أجمعين.

ما در زمان و شرایطی زندگی می‌کنیم که دانش مادی بشری به صورتی بسیار گسترده پیشرفت نموده، وسایل رفاهی متنوعی را برای انسان تولید کرده، بر دوام در راه پیشرفت گام برمی‌دارد، و هر روز محصول جدیدی را عرضه می‌نماید.

پیامد این گام‌های سریع در میدان پیشرفت مادی، شتاب انسان برای به دست آوردن وسایل رفاهی روز و استفاده از آنها است، اما هیچگاه به آن آرزوی خویش دست نخواهد یافت، زیرا محصولات و امکانات جدید بدون توقف به بازارها عرضه می‌شوند!

شتاب در تولید که شتاب در مصرف را هم در پی دارد! پیامد این پدیده حالت حرص و ولع فراگیر است، زیرا که تولیدکننده مدام در پی عرضه کالای جدید است و مصرف‌کننده را به دنبال تهیه تولیدات تازه به دنبال خود می‌کشاند.

چیزی که در این میدان شگفتی برانگیز می‌باشد این است که هیچکدام از آنان نمی‌توانند برای تازه‌نمودن نفس خویش حتی اندکی هم توقف کنند و کوتاه بیایند.

پیشرفت مادی بشر امروزی با بالا رفتن آمار گونه‌های مختلف بیماری و ظهور انواع متفاوتی از بیمارهایی که انسان پیشتر با آنها آشنایی نداشته، همراه است! پدیده‌ای که آن را حاصل طبیعی پیشرفت و تمدن مادی می‌دانیم و هر روز خبر کشف نوع جدید از بیماری را می‌شنویم! فعالیت شبانه‌روزی آزمایشگاه‌ها و مراکز پزشکی و بهداشتی در مورد کشف داروهای جدید که بیمارهای جدید؟! را معالجه کند، آن سازمان‌ها را هم در راهی شتاب‌آلود و حرص و ولعی از نوعی دیگر قرار داده است!

بیماری‌های قلبی - همچون دیگر اعضای بدن - بیشتر و گسترده‌تر شده و میزان مبتلایان به آن به ارقام سرسام‌آوری رسیده است. این وضع و حال انسان امروزی است.

اهتمام بیشتر به بیماری‌های قلبی به این علت است که قلب مرکز و محور اصلی جسم انسان است و عضوی است که چنانچه سالم و تندرست باشد همه تن سالم و در صورتی که بیمار و

ناسالم باشد همه‌ی جسم به بیماری مبتلا خواهد گردید، و تمامی اعضا از آن تأثیرپذیرند. اما بیماری دیگر اعضا موضعی است و به همان عضو محدود می‌باشد.

تعداد پزشکان متخصص و جراحان قلب بسیار افزایش یافته‌اند و داروهای فراوانی برای مداوای بیماری‌های آن تولید گردیده، و بر اثر جراحی‌های پیشرفته تا حدودی دردها و بیماری‌های آن کاهش پیدا نموده است.

این وضع و حال قلب انسان‌ها در عصر حاضر است!

اما نباید فراموش کنیم که انسان - غیر از قلب مادی - دارای قلب غیر قابل رؤیت دیگری است که نقش و اهمیت آن به هیچ وجه کمتر از قلبی که در مورد آن سخن گفتیم نیست، همان قلبی است که قرآن آن را مورد خطاب قرار داده و در آیات بسیاری در باره آن سخن گفته است.

زمانی که از کارافتادن قلب مادی به مرگ و از دست دادن زندگی منجر می‌شود، تباهی و تلف قلب دیگر به مرگ همه جانبه انسانیت انسان و از دست دادن سربلندی دنیا و سعادت عقبی منتهی می‌شود. و همانی خواهد شد که قرآن در مورد آن می‌گوید:

﴿خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱].

«هم دنیا و هم آخرت را از دست داده، این همان زیان آشکار است».

اهمیت بحث و بررسی در مورد قلب غیر قابل رؤیت از همین جا ناشی می‌شود. مشکل اساسی در ارتباط با قلب این است که صاحب آن متوجه بیماریش نمی‌شود، زیرا همچون قلب ظاهری و مادی دارای عوارض و تأثیراتی ظاهری بر روی جسم نیست. به همین خاطر گاهی قلب غیر مشهود بدون آن که صاحبش متوجه بشود به بیماری‌های مزمن و خطرناکی مبتلا می‌شود.

در این رابطه وظیفه عالمان است که در میدان گسترش آموزش‌های بهداشتی و سلامتی معنوی و دادن آگاهی به مردم و بالا بردن بصیرت ایشان به امور خویش و جلوگیری از مبتلا شدن آنان به بیماری‌های غیر محسوس قلبی و شخصیتی به مسئولیت خود عمل کنند... و عالمان مسلمان در گذشته به خوبی به این مسئولیت خود توجه داشته‌اند.

هرچند که متخصصان بیماری‌های قلبی از این نوع در زمان ما اندک‌اند، اما درهای مطب پزشکان و کارشناسان گذشته همچنان باز است و بر دوام بدون هیچگونه چشم‌داشتی به معاینه و معالجه‌کنندگان خود ادامه می‌دهند و در این راه چشم‌شان تنها به اجر الهی دوخته است و بس، و برای توجه بیشتر مردم کتاب‌ها و جزوات لازم را در دسترس همگان قرار داده‌اند. برخی از آن متخصصان دلسوز که مطب‌هایشان همچنان بر روی مراجعه‌کنندگان باز است، عبارتند از:

حسن بصری، حارث محاسبی، جنید بغدادی، امام محمد غزالی رحمهم الله و بسیاری دیگر...

امام ابن القیم رحمته نیز یکی از آن متخصصان و پیشگاهان نامدار در این میدان است که بسیاری از عالمان و بزرگان به خبرگی و درایت و معرفت او شهادت داده‌اند. شایسته است که با هدف استفاده از دانش و خبرگی او به مطبش مراجعه کنیم و بهره‌ی لازم را از او بگیریم.

همین هدف سبب اهتمام من به جمع‌آوری و آماده‌گردانیدن مطالب این کتاب گردید. امیدوارم که خداوند متعال این کارم را خالص گرداند و مورد قبول خویش قرار بدهد. زیرا بهترین بارگاه برای درخواست و دعا بارگاه با عظمت خداوند است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

۶ شوال سال ۱۴۲۱ هـ

۲۰۰۱ / ۱ / ۱ م

صالح احمد الشامی

زندگی‌نامه امام ابن قیم جوزیه

او امام محقق حافظ شمس الدین (عبدالله) محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی، معروف به «ابن قیم جوزیه» است.

جوزیه نام مدرسه‌ای بوده که یوسف بن عبدالرحمن الجوزی آن را بنیان نهاده و پدر امام ابن قیم، سرپرست و قیم آن مدرسه بوده، به همین سبب به ابن قیم الجوزیه شهرت یافته است. امام ابن قیم در سال ۶۹۱ هـ. ق در روستای «ازرع» از توابع منطقه «حوران» سوریه به دنیا آمد، در ایام نوجوانی به دمشق رفت و در محضر علمای آن شهر به کسب دانش پرداخت. پس از بازگشت شیخ الاسلام ابن تیمیه از مصر به دمشق در سال ۷۱۲ تا وفات او در سال ۷۲۸ هـ. ق از مقربان و ملازمان او بود.

این همراهی زمینه را برای این قیم فراهم نمود تا از نزدیک با آراء و اجتهادات شیخ الاسلام ابن تیمیه آشنا شود و خوشه چین خرمن دانش او بگردد، و حتی با روش‌های استدلالی او در مناقشه و مناظره آشنا شود و تحت تأثیر اسلوب کتابت و روش تحریر مسایل او قرار بگیرد. مهم‌ترین درسی که ابن قیم از شیخ الاسلام ابن تیمیه آموخت دعوت به معرفت و تبعیت از کتاب خداوند و سنت صحیح به شیوه سلف صالح بود.

او نیز همچون استادش در معرض اذیت و آزارهای بسیاری قرار گرفت، و همراه با او در زندان قلعه دمشق زندانی شد و تنها پس از وفات شیخ الاسلام بود که آزاد گردید. پس از وفات استادش همچنان او را دوست می‌داشت و در دانش و سلوک خویش روش او را برمی‌گزید.

امام ابن قیم بسیار اهل عبادت و نماز شب بود، و نمازش را بسیار طولانی می‌خواند، تا جایی که ابن کثیر در مورد او می‌گوید:

«در این عصر هیچکس را سراغ ندارم که به اندازه او اهل عبادت باشد! او در ادای نماز دارای طریقه ویژه‌ای بود و قرائت و رکوع و سجودش بسیار طولانی بود، هرچند گاهی از طرف دوستانش در این رابطه به خاطر طولانی خواندن نماز مورد ملامت قرار می‌گرفت، اما او

روش خود را تغییر نمی‌داد، درود و رحمت خداوند شامل حال او باد!»
 کسانی که در مورد سیره و زندگانی او مطلبی را ذکر کرده‌اند، راجع به عبادت بسیار و زهد و صداقت او در کلام و عمل چیزهای بسیاری را بیان کرده‌اند.
 او دارای تألیفات بسیار زیادی است که تنها حدود سی کتاب او به چاپ رسیده‌اند.
 امام ابن قیم جوزیه در ماه رجب سال ۷۵۱ هـ. ق وفات یافت و در مسجد بزرگ دمشق بر پیکر او نماز خوانده شد!
 برای شناخت بیشتر شخصیت ابن قیم، جا دارد که به بیان دیدگاه برخی از علماء در مورد او بپردازیم.

حافظ ابن حجر عسقلانی در مورد او می‌فرماید:
 «ابن قیم بسیار قوی‌دل و پرجرات بود، علم و دانشی گسترده داشت و به مسایل مورد اختلاف و مذاهب و آراء سلف بسیار آشنا بود». علامه ابن جرب حنبلی می‌گوید:
 «هیچکس را عالم‌تر از او نیافتم، و در میدان معرفت معانی قرآن و سنت و حقایق ایمان هیچکس به پای او نمی‌رسید - هرچند معصوم نبود. اما کسی را مانند او ندیده بودم». قاضی برهان الدین زرعی می‌گوید: «در زیر سقف آسمان زمان خویش هیچکس را از او عالم‌تر نیافته‌ام».

حافظ عمادالدین ابن کثیر می‌گوید: «شب و روز را به مطالعه و تحقیق مشغول بود، نماز و قرائتش بسیار، خوش اخلاق و با محبت بود، و اثری از کینه و حسادت در او یافت نمی‌شد». ابن العماد حنبلی می‌گوید: «ابن قیم جوزی متعهد مطلق، مفسر قرآن، نحوی، اصولی، و اهل کلام و در علوم اسلامی اهل تفنن و ابتکار بود. در تفسیر قرآن بی‌رقیب و در اصول عقاید دینی مرجع و حرف آخر از آن او بود».

در فهم و معرفت صحیح احادیث و استنباط‌های دقیق از آن‌ها دارای نبوغی غیر قابل وصف و در فقه و اصول فقه بی‌نظیر و در زبان و ادبیات عرب و علم کلام و بسیاری از علوم دیگر دست بالایی داشت و در علم سلوک و عرفان کم‌نظیر بود».

۱- در مورد این کتاب

وقتی به زندگی‌نامه امام ابن‌القیم مراجعه می‌نماییم، در ضمن لیست کتاب‌هایی که تألیف نموده به کتابی به نام «طب القلوب» برخورد می‌نماییم.

بیشتر کسانی که زندگی‌نامه او را نوشته‌اند از آن کتاب نام برده‌اند^(۱). اما تاکنون نسخه‌های خطی آن یافت نشده‌اند. هرچند در دانشگاه اسلامی محمد بن سعود ریاض (پایتخت عربستان) تصویری از نسخه خطی کتابخانه «برلین غربی» وجود دارد، اما در واقع چیزی به غیر از بخش‌هایی از کتاب «زاد المعاد» او نیست، و آن اوراقی که زیر عنوان «طب القلوب» قرار داده شده‌اند کتاب مستقلی به شمار نمی‌آید^(۲).

هرچند نسخه‌های خطی آن کتاب تاکنون یافته نشده‌اند، اما امام ابن‌القیم در کتاب‌های زیر در مورد «طب القلوب» دارای مطالب مفصلی است:

۱- مدارج السالکین.

۲- طریق الهجرتین.

۳- الداء والدواء (الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی)

۴- اغاثه اللهفان.

۵- الفوائد و...

امام ابن‌القیم در آن کتاب‌ها راجع به امراض قلب - ناشی از شبهات یا شهوات - و داروها و راه‌های معالجه آن بیماری‌ها سخن گفته است.

جمع‌آوری مطالب مربوط به این موضوع و در دسترس قرار دادن آن کاری است مفید و موجب صرفه‌جویی در تلاش و وقت خواننده می‌شود.

۱- برای مثال به کتاب «التقريب لفقہ ابن قیم الجوزیة» نوشته دکتر بکر ابوزید ج ۱، ص ۲۲۱ مراجعه شود.

۲- کتاب «رسالة ابن القيم إلى أحد إخوانه» تحقیق استاد عبدالله مدیفر ص ۷۶.

هنگامی که در چهارچوب طرح در دسترس قرار دادن میراث فکری و علمی امام ابن القیم به عملی نمودن این کار تصمیم گرفتم، پس از مقداری تحقیق و بررسی دریافتم که در بخش اول کتاب: «اغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان» مطالبی وجود دارد که می تواند پایه و محوری برای این کار باشد.

و در دیگر کتاب های او مطالب و مسایلی را یافتم که می توانند برای کامل گردانیدن ساختار موضوع کمک کنند.

زمانی که مواد و مطالب کافی را جمع آوری نمودم، تصمیم گرفتم که آن ها را مرتب و منظم نمایم و خداوند اسباب آن را برایم فراهم فرمود و در نهایت این کتاب پدید آمد.

۲- در مورد این کتاب

در مقام بیان موضوع بسیار مهمی مانند (طب قلوب و تزکیه نفس) که امام ابن قیم جوزیه در تعدادی از کتاب‌های خود راجع به آن سخن گفته، جا دارد که خوانندگان گرامی را از چهارچوب و روش و ترتیب موضوع کتاب مطلع نمایم، چیزی که باعث خواهد شد خواننده تصویری کلی را از موضوع پیدا نماید.

بخش اول کتاب - به عنوان پیش زمینه‌ای کلی - در مورد منزلت قلب در وجود انسان سخن می‌گوید، و سپس آن را از نظر سلامت و بیماری به:

- قلب‌های صحیح و سالم
- قلب‌های سقیم و بیمار
- و قلب‌های میت و مرده، تقسیم و صفات و خصوصیات هریک از آن‌ها را بیان نموده است.

بخش دوم کتاب به بیان علامات هریک از قلب‌های سالم و بیمار و مفسداتی که سبب تباهی و بیماری آن‌ها می‌شوند می‌پردازد.

در بخش سوم به بررسی حقیقت مرض و بیماری قلب می‌پردازد و این موضوع را یادآوری می‌نماید که قلب در ارتباط با بیماری و داروهای شفابخش آن‌ها، همچون جسم انسان است.

بدین صورت، در سه بخش اول کتاب، خواننده با مفاهیم کلی مربوط به قلب از نظر صحت و بیماری و اسباب و عواملی که منجر به آن‌ها می‌شوند، آشنا می‌گردد.

و این آشنایی او را برای پرهیز از اسباب بیماری و آگاهی از وجود آن به هنگام بروز علایم، یاری می‌دهد.

لازم به یادآوری است که قلب از طرف سه دشمن «نفس، شیطان و فتنه و گناه» مدام در معرض خطر قرار دارد.

در بخش چهارم کتاب ایمان، ابن القیم به توضیح و بیان چگونگی جلوگیری از تسلط نفس بر قلب انسان می‌پردازد.

در بخش پنجم در مورد چگونگی مصونیت از تسلط شیطان بر قلب سخن می‌گوید. در بخش ششم نیز به بیان خطرهای زیان‌های فتنه‌ها و گناهان و اثرات آن بر قلب می‌پردازد. با مطالعه مطالب مطرح شده در آن بخش‌ها مطالعه‌کننده به کانون‌های خطرآفرین مطلع می‌شود و به وضعیت خود معرفت پیدا می‌کند و اگر اراده کند می‌تواند مراقبت‌های لازم را به عمل آورد.

از آنجا که در این کتاب سخن از معالجه و مداوای قلوب است. تنها قلب‌هایی قابل معالجه‌اند که حیاتی در آن‌ها باقی مانده باشد.

اما قلب‌های مرده به هیچ وجه معالجه‌پذیر نیستند و نسخه و دارو در آن‌ها مؤثر واقع نخواهند شد، به همین خاطر در بخش هفتم در مورد علامت‌های قلب‌های زنده سخن به میان می‌آید. پس از حصول اطمینان از وجود حیات در قلب انسان و آگاهی و اراده و عزم او برای معالجه به امید خداوند و دارو مفید واقع خواهد شد، و اینجاست که در مورد انواع داروها و راهکارهای معالجه قلب‌های بیمار در بخش هشتم سخن به میان می‌آید.

معرفت کانون‌های خطر و بهره‌گیری از همه راهکارها برای دوری از آن‌ها و اقدام فوری برای مداوا به هنگام بروز علایم بیماری باطنی قلب، زمینه را برای بقای صحت و سلامت معنوی آن فراهم نمود، و چیزی که در مورد دوام آن صحت و سلامتی بسیار مؤثر واقع می‌شود، تلاش برای طهارت قلب از آلودگی‌ها و پستی‌هاست که در بخش نهم در مورد آن بحث و بررسی می‌شود.

همچنان که امام ابن‌القیم می‌گوید: پس از «طهارت و پاکی قلب» نوبت به «تزکیه و تعالی» آن می‌رسد، و مطالب مربوط به آن در بخش دهم کتاب ذکر می‌شود.

زمانی که قلب در منزلت تزکیه استقرار یافت، درهای سعادت بر روی آن گشوده می‌شود، و اینجاست که آگاهی از آنچه که موجب سعادتش می‌شود ضروری است، و بخش یازدهم که بخش پایانی کتاب است، به بیان آن‌ها می‌پردازد.

این توضیح کوتاهی بود در مورد اسباب ترتیب و تنظیم کتاب به این صورتی که هست، امیدوارم که از جمله کسانی باشم که جهد و اجتهاد نموده و حق را یافته‌اند.

طب القلوب

امام ابن قيم جوزيه

٧٩١ - ٧٥١ هـ . ق

مقدمه مؤلف

رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

حمد و ستایش خداوندی را سزااست که از طریق نعمت‌ها و فضل‌هایی که بر بندگانش ارزانی داشته است خود را به آنان شناسانده و دریافته‌اند که ذات او تنها بی‌همتا و یکتای بی‌نیازی است که در ذات، صفات و افعالش دارای شریک و انبازی نیست، و او همانی است که خود خویشتن را توصیف نموده و بسی فراتر از آنی است که بندگانش کم و بیش او را توصیف و تعریف می‌نمایند.

هیچکس را یارای حق ادای ثنایش نیست، و او همانگونه‌ای است که بر زبان آنکس که خلقت رسالت را بر تن او نمود، ستود که:

«اولینی که پیش از او پدیده‌ای نبود و آخرین که بعد از او آفریده‌ای نخواهد بود، پیدایی که چیزی و کسی بالاتر از او نیست و باطنی که به جز او پدیده‌ای موجود نیست. و هیچ موجودی با پنهان کردن خود از او پنهان نمی‌ماند، او سرچشمه حیات و برپادارنده و اداره‌کننده‌ای است که به تنهایی صاحب بقا و ماندگاری است و همه مخلوقات و موجودات را سرانجامی جز فنا و ناپایداری نیست.

سمیعی که نجواها و معانی همه لغات را علی‌رغم تفاوت و تنوع حاجات می‌شنود، شنیدنی که او را از شنیدن دیگر باز نمی‌دارد و امور و مسایل بر او مشتبه نمی‌شود، و اصرار اهل دعا و درخواست او را آزرده نمی‌گرداند.

بصیری که حرکت مورچه‌ای را بر روی تخته سنگی در تاریکی شب و در دشت و کوه می‌بیند، و فراتر و دقیق‌تر از این آن است که دگرگونی‌های دل‌بندگان و تحول احوال ایشان را به تمام و کمال مشاهده می‌فرماید:

با آغوش باز از روی آوردن بندگانش استقبال می‌نماید، و توجه بندگان تنها در پناه توجه او ممکن و میسر است، و اگر از او روی بربند آنان را به دشمنان خود نمی‌سپارد و در بیهودگی

باقی نمی گذارد، زیرا محبت او به بندگان از محبت مادران نسبت به فرزندان و مهربانی ایشان در ایام حمل و رضاع و قطع شیر از کودک به مراتب بیشتر است!

اگر توبه کننده، از کسی که بار و توشه و طعام و آب خود را در صحرایی سوزان گم کرده و خود را برای مرگ و نابودی آماده گردانیده باشد، اما به ناگاه توشه و طعام و آب خویش را بیابد، بیشتر شادمان می گردد.

اما اگر انسان ها به او پشت کنند، و به اسباب رحمت خداوند متوسل نشوند، در گفتار و کردار خویش بر معصیت و نافرمانی او اصرار ورزند، و با دشمن خدا دوستی کنند و با خدای خویش قطع رابطه نمایند، مستحق مرگ و هلاک می گردند و به سبب وسعت و عظمت رحمت حضرت احدیت این تنها آدم های شقاوت پشیه اند که مهر ذلت و خسران بر پیشانی ایشان نهاده می شود.

شهادت می دهم که به غیر از خداوند معبود و مستعانی مشروعیت ندارد، معبود واحد و احدی و فرد و صمدی که مقام او فراتر از شبیه و مانند است و منزلت او از رقیب و شریک و شبیه منزله و مقدس است. آنچه را که او بدهد هیچکس را یارای ممانعت نیست، و هر چه را که او ندهد، هیچکس را توانایی دادن نمی باشد. و در برابر حکم و فرمان او رادع و مانعی نیست.

﴿وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنِّ وَالٍ ۝﴾ [الرعد: ۱۱].

«هرگاه خداوند اراده کند ملتی را به بلایی گرفتار نماید، هیچکس و هیچ چیزی نمی تواند مانع از آن شود، و به غیر از خداوند یاورى ندارند».

شهادت می دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده، قائم به حق، امین و حی و برترین آفریده ای خداوند است، و او را برای رحمت و سعادت جهانیان، و پیشوایی پرهیزکاران، و حسرت و خواری کافران و اتمام حجت بر جهانیان فرستاده است.

او در شرایطی که مدت زمان زیادی از بعثت پیامبران گذشته بود، معبوث گردید تا مردم را به روشن ترین راه و محکم ترین مسیر راهنمایی کند. و اطاعت، محبت، احترام و تکریم و قیام به حقوق او را بر اهل ایمان واجب گردانید.

همه راه هایی را که می گوید به بهشت منتهی می شوند - به جز راه و سنت او - مسدود نموده، و شرح صدرش فرموده و بار گناهش را از دوش او برداشته و یادش را گرمی و بر

پیشانی مخالفان او امر و نواھیش مهر مذلت نهاده و در کتاب خود به جان و زندگی او سوگند یاد فرموده و نامش را در کنار نام خود قرار داده و در شهادتین و تشهد و خطبه و اذان نام او را قرین نام خویش گردانیده است.

پیامبری که در تمامی عمر خویش با اراده‌ای استوار اوامر الهی را به اجرا نهاد و هیچ چیزی را یاری رویارویی با آن اراده‌ی او نبود، و همه توان و تلاش خود را برای کسب رضایت خداوند به کار گرفت و هیچ مشکلی نمی‌توانست از گام گذاشتن در این راه او را مانع شود، تا این که پرتو نور رسالتش دنیا را روشنی بخشید و مردم گروه گروه به دین خداوند گرویدند، و دامنه دعوتش به همه‌ی سرزمین‌هایی که آفتاب بر آن می‌تایید و شب و روز در آن جهان را تاریک و روشن می‌کردند گسترش یافت و دین استوارش جای پای خود را استوار گردانید.

بعد از ابلاغ رسالت و ادای امانت و اندرز امت، و جهاد شایسته در راه گسترش دین حضرت احدیت، و اقامه شریعت، و قراردادن امت بر جاده حق و حقیقت و راهی نمودن سالکان مسلک سعادت دنیا و آخرت، خداوند او را به نزد خویش برد، تا وعده‌ای را که در کتاب روشنگر قرآن داده بود. اجرا فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو: این راه من است که (مردم را) با آگاهی و بصیرت به سوی خدا فرا می‌خوانم و پیروان من نیز همچین‌اند و خدا را منزّه می‌دانم و من از زمره مشرکان نیستم».

اما بعد:

به حقیقت حضرت احدیت بیهوده لباس خلقت بر پیکر مخلوقات نپوشانیده، و آن‌ها را مهمل و بیهوده به جهان هستی نیاورده است. بلکه ایشان را مکلف نموده و به اموری امر و از اموری نهی نموده و گاهی مفصل و گاهی هم مجمل ایشان را به معرفت شریعت خویش فرمان داده و آنان را به دو دسته اهل سعادت و اهل شقاوت تقسیم و هریک از آن دو را در منزلتی خاص قرار داده و اسباب و استعداد علم و عمل یعنی «قلب و سمع و بصر» و دیگر اعضای بدن را به ایشان ارزانی داشته است.

هر کس که آن‌ها را در طریق عبادتش به کار گیرد و راه معرفتش را برای آگاهی از ارشاد و هدایتش بپوید و از آن روی گردان نشود، به حق سپاسگزار نعمت‌های منعم حق بوده و راه رضایت حضرت احدیت را در پیش گرفته است.

اما هر کس که از آن اسباب و استعدادها در راستای دنباله‌روی از کشش‌های ناروای نفسانی و شهوات مورد استفاده قرار دهد و به حق خداوند و مسؤولیت خود در برابر او توجه نکند، در روز موعود قیامت و در پیشگاه الوهیت دچار ندامت و حسرت شده و اندوهی فراگیر دامنگیرش خواهد گردید. زیرا حساب چگونگی استفاده از آن اسباب و استعدادها را باید پس بدهد.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶] «بیگمان در مورد شنیدن و دیدن و دل همه مسؤولند (و مورد پرس و جو قرار می‌گیرند)».

از آنجا که قلب در ارتباط با دیگر اعضا از منزلتی همچون حاکمان در جامعه برخوردار است و اعضاء و جوارح همچون مأموران و سربازان آن هستند و گوش به فرمان او می‌باشند و همان کاری را که او فرمان می‌دهد انجام می‌دهند و همه آن‌ها به فرمان او راه‌هایی یا گمراهی را در پیش می‌گیرند و تابع عزم و اراده‌ی او می‌باشند و رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ»^(۱).

«بدانید که در جسم عضوی است که اگر اصلاح شود، تمامی جسم اصلاح می‌شود».

قلب فرمانروای وجود انسان و اعضا و جوارح او مجری فرامین اویند، همان راهی را که او فرا راهشان می‌نهد در پیش می‌گیرند، هیچ گفتار و کرداری را پیش از قصد و اراده او انجام نمی‌دهند، در نتیجه در برابر همه آن‌ها دارای مسؤولیت است. زیرا هر فرمانروایی در مورد فرمانبران خویش مورد بازخواست قرار می‌گیرد، در نتیجه اهتمام به اصلاح و تزکیه و تقویت قلب در اولویت مسؤولیت سالکان مسلک سربلندی دنیا و سعادت عقبی قرار دارد.

وقتی که ابلیس آتش افروز و سعادت سوز، از نقش و منزلت قلب و مرکزیت و محوریت آن آگاه گردید، فساد و نابودی آن را در رأس اهداف خویش قرار داد و با انواع وسوسه‌ها و آراستن کشش‌های ناروای نفسانی و زیبا جلوه‌دادن کردار و گفتارهای شهوانی بر سر راه تعالی آن دام نهاده و اسباب انحراف را برای آن آماده نموده تا انسان را از حرکت در راه عبودیت بازدارد، و با آن دام و فریب‌ها اگر نتواند او را به تمامی از توان بیندازد، تلاش و تکاپوی او را سست و ضعیف گرداند.

پس برای رهایی از گمراهی هیچ راهی به غیر از استعانت از هدایت حضرت احدیت و توسل به اسباب رضایت او و تبعیت همه جانبه قلب از اوامر و نواہیش و به جز پوشانیدن خلعت عبودیت و تبعیت از شریعت هیچ طریقی برای تضمین مصونیت از شیطنت ابلیس وجود ندارد.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ﴾ [الحجر: ۴۲].

«به درستی تو را بر بندگان (صالح) من تسلطی نیست».

تحقق عبودیت خالص همه راه‌های تسلط شیطان را بر انسان می‌بندد، و حصول آن انسان را به منزلت عبودیت رب العالمین نایل می‌گرداند و خلوص عمل و دوام یقین را برای قلب به ارمغان می‌آورد. و هرگاه قلب به حقیقت لذت عبودیت و اخلاص را چشید، از مقربان بارگاه خداوند سبحان می‌شود و مشمول این استثنا می‌گردد که:

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ [الحجر: ۴۰].

«به غیر از بندگان خالص و مخلص تو».

اما خداوند کریم و منان به لطف خویش انسان را از امراض قلب و ادویه شفا بخش آن‌ها و وسوسه‌های شیاطین شراره به دست و پیامدهای عملی آن وسوسه‌ها و حالاتی که پس از آن قلب پیدا می‌نماید، آگاه گردانیده است.

کار بد حاصل تباهی قصد و نیت قلب است، و کردار زشت فساد و قسوت قلب را در پی دارند و بر بیماری و رنجوری آن می‌افزایند و در نهایت موجب مرگش می‌شوند و نور و فروغ آن را خاموش می‌گردانند.

همه آن تباهی‌ها و گمراهی‌ها حاصل فریب خوردن به وسوسه‌های نفس و شیطان و تسلیم شدن در برابر دشمنی است که تنها با نافرمانی همه جانبه او، آزادی و سعادت ممکن خواهد بود.

تصمیم گرفتم در این کتاب به بررسی و بیان بیماری‌های معنوی قلب و راه‌های معالجه آن‌ها بپردازم تا فضل و انعام خداوند را بر خود یادآور شوم و به آن اعتراف نمایم، و امیدوارم که مطالعه کنندگان را مفید واقع گردد و برای نویسنده آن رحمت و مغفرت را از خداوند خواستار شوند.

امیدوارم خداوند این کار را برای خود خالص بگرداند، و از زیان و تباهی مصون بدارد، و نویسنده و کاتب و مطالعه کنندگان آن را در دنیا و آخرت منتفع فرماید. زیرا به درستی او شنوا و آگاه است. و هیچ تحول و توانی جز از جانب خداوند والای بزرگوار ممکن نیست.

بخش اول:

سلامت و بیماری قلب

صحت و بیماری قلب

منزلت قلب:

قلب فرمانروایی است که بر همه اعضاء و استعدادهای جسمی و معنوی انسان فرمان می‌راند، و آن‌ها را به خدمت گرفته و نقش محوری و مرکزی را در میان آن‌ها بر عهده دارد. قلب مهمترین عضو وجود آدمی، ستون فقرات حیات و زندگی، و سرچشمه‌ی روح حیوانی و صفات غریزی است.

قلب معدن و جایگاه عقل، علم، حلم، کرم، شجاعت، شکیبایی، تحمل‌پذیری، عشق، اراده، خشم و خشنودی و دیگر صفات بشری است.

تمامی اعضا و استعدادهای ظاهری و باطنی، سربازانی مطیع و فرمانبردار قلب‌اند. چشم پیشقراول و راهنمای او برای کشف دیدنی‌ها است و هرگاه چشم چیزی را ببیند به او گزارش می‌دهد و به سبب پیوند و ارتباط استوار میان آن دو هرگاه چیزی در آن مستقر شود. در دیگری نمایان می‌گردد و در واقع چشم آینه‌ای است که می‌توان از خلال آن آنچه را که در قلب قرار دارد، دید.

همچنین زبان ترجمان و بازگوکننده آن چیزهایی است که در دل جای دارند. به همین سبب است که خداوند متعال در بسیاری از موارد آن سه را در کنار یکدیگر ذکر فرموده است:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

«به راستی در مورد شنیدن و دیدن و دل همه مسئولند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند)».

همچنین در آیه‌ای دیگر دل و دیدن را در کنار یکدیگر قرار داده و فرموده است:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

﴿[الأنعام: ۱۱۰] «ما دل‌ها و چشم‌های ایشان را واژگونه و حیران می‌گردانیم».

شنیدن نیز کار ارسال پیام‌ها و سخنان دیگران را به دل آدمی برعهده دارد، و زبان نیز همچنان که گفته شد، مکنونات دل را به دیگران منتقل می‌نماید.

در مجموع می‌توان گفت که دیگر اعضای ظاهری و باطنی وجود آدمی کارگزار و فرمانبردار قلب‌اند، و رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^(۱).

«بدانید که در جسم عضوی قرار دارد که هرگاه اصلاح گردد همه وجود آدمی اصلاح می‌شود، و هرگاه تباه شود، تمامی وجود انسان فاسد و تباه می‌شود، متوجه باشید که آن عضو قلب است».

ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید:

«قلب فرمانروا و اعضای ظاهری و باطنی سرابازن اویند، اگر فرمانروا پاک باشد، فرمانبرداران نیز راه پاکی را در پیش می‌گیرند، اما اگر او ناپاک گردد، فرمانبردارانش نیز راه ناپاکی را برمی‌گزینند»^(۲).

از آنجا که قلب به حیات و ضد آن توصیف می‌شود، سه حالت و وضعیت خاص را پیدا می‌نماید.

اول: قلب سالم:

قلب سالم همان قلبی است که تنها صاحبان آن‌ها در قیامت اهل نجات و سعادت خواهند بود. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹].

«آن روزی که اموال (و نیروی مادی) و اولاد (نیروی انسانی) سودی نخواهد داشت، و تنها کسی (نجات پیدا خواهد کرد) که با قلبی سالم به پیشگاه خداوند آمده باشد».

۱- رواه البخاری (۵۲) و مسلم (۱۵۹۹).

۲- مفتاح دارالسعادة ج ۲، ص ۱۶.

قلب سلیم، همان قلب سالم است و به این علت کلمه‌ی سلیم مانند: طویل و قصیر و ظریف برای صفات به کار برده می‌شوند، خداوند نیز آن را برای توصیف قلب به کار برده است. قلب سلیم، قلبی است که سلامت و صحت برای آن به صورت صفاتی ثابت و استوار درآمده باشند. مانند: علیم و قدیر. از طرفی سلیم در نقطه مقابل مریض و سقیم و علیل قرار دارد.

تعریف‌هایی که برای «قلب سلیم» به کار برده شده‌اند، متفاوت می‌باشند، اما تعریفی که جامع همه آنهاست این است که:

«قلب سلیم قلبی است که از همه کشش‌ها و شهوت‌هایی که با اوامر و نواهی خداوند ناسازگارند، سالم بوده و از هرگونه شبهه‌ای که با رهنمودهای الهی مخالفت داشته باشد، تهی باشد.

از عبودیت غیر خداوند، و حاکمیت غیر پیامبر سالم بماند، و در محبت و اطاعت مطلق خداوند کسی و چیزی را با او شریک نگرداند و از خوف و رجاء و توکل و توجه و عجز در برابر غیر خداوند پاک باشد، در هر شرایطی رضایت او را بر رضایت دیگران ترجیح بدهد، و از هر راهی برای دوری از چشم او بهره بگیرد».

آنچه گفته شد در واقع حقیقت توحید عبودیت است که تنها برای خداوند سبحان حقانیت و مشروعیت دارد. به عبارت دیگر اگر قلبی این چنین باشد از:

- شرک

- بدعت

- ضلالت

- و باطل

پاک و منزله است، و این سلامت همه تعریف‌هایی را که در مورد قلب سالم گفته شده در بر می‌گیرد.

قلب سالم آن است که از هرگونه شرک‌ورزی به هر صورتی پاک مانده باشد، و در عبودیت خداوند و ایمان، اراده، محبت، توکل، انابت، خشوع، خوف و رجاء به او خالص و بی‌شائبه باشد.

کردار خویش را برای خداوند خالص بگرداند، اگر دوست و یا دشمنی می‌ورزد، دوستی و دشمنی او برای خوشنودی خداوند باشد، و اگر می‌بخشد و یا از بخشش خودداری می‌کند، در راستای رضایت خداوند آن‌ها را انجام بدهد.

این زمانی او را کفایت می‌کند که از تسلیم و تحکیم غیر رسول خدا خودداری کند، و با اراده و قوت قلب عزم خود را برای اقتداء به رسول خدا و اهتداء به هدایت او در کردار و گفتار جزم کند، و در «عقاید» که احوال قلب و در گفتار که گزارش ما فی الضمیر است، از تبعیت از غیر صاحب رسالت اجتناب نماید.

همچنین در ایمان و اراده و محبت و دشمنی و توابع آن‌ها و اعمال و کردار اعضا از دنباله‌روی از غیر رسول خدا ﷺ دوری ورزد.

بر تمامی موارد مهم و غیر مهم زندگی رهنمودهای رسول را ﷺ حاکم بگرداند، و هیچ باور و کردار و گفتاری به جز آنچه او راهنمای آن‌ها بوده نپذیرد و انجام ندهد.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحجرات: ۱].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! بر خداوند و پیامبرش پیشی نگیرید!».

یعنی پیش از او گفتاری را بر زبان نیاورید، و کرداری را برخلاف هدایت او انجام ندهید! برخی از علمای سلف فرموده‌اند:

«هیچ کرداری - ولو اندک - نیست که در مورد آن از انسان دو پرسش صورت نگیرد،

اول: چرا آن را انجام دادی؟ دوم: چگونه و به چه صورتی به آن اقدام نمودی؟»

سؤال او با علت و انگیزه اقدام در ارتباط است که آیا کشش و خواستی شخصی و زودگذر و آرزوی دنیوی مانند: محبت مدح مردم و خشیت از قضاوت ایشان یا به دست آوردن محبوبی زودگذر یا مکروهی ناپایدار بوده، یا عامل و انگیزه‌اش قیام به حق عبودیت خداوند و طلب تقرب و تلاش برای توسل به اسباب برای کسب رضایت او بوده است؟

زمینه این پرسش آن است که آیا در مورد آن کار در برابر پروردگار خویش احساس

مسئولیت می‌کردی، یا آن که آن را برای ارضای خوی و کششی نفسانی انجام می‌دادی؟

دوم: به سؤال در مورد متابعت از سنت و روش رسول خدا ﷺ در مورد آن کار برمی گردد، بدین معنی که خداوند از انسان می پرسد که آن کار جزو اموری بوده که بر زبان رسول خدا ﷺ بر تو لازم گردانیده بودم؟ یا آن که کاری بوده که من آن را مقرر ننموده و بدان راضی نبوده ام؟

اولی: سؤال در مورد «اخلاص»

دومی: در مورد تبعیت و التزام است.

زیرا خداوند هیچ عملی را بدون تحقق آن دو نمی پذیرد، و راه رهایی و پاسخگویی به پرسش اول: وجود قصد و نیت نیک و خالص.

و طریقه خلاص از سؤال دوم: تحقق متابعت از صاحب رسالت و سلامت قلب از هر چیزی است که با اخلاص و اتباع در تضاد باشد.

این حقیقت قلبی است که برای صاحب آن نجات و سعادت تضمین گردیده است.

دوم: قلب میت «مُرده»:

قلب میت در نقطه مقابل زنده قرار دارد^(۱). قلبی است که دارای حیاتی به معنای واقعی آن نیست، خداوند خویش را نمی شناسد، اوامر او را اطاعت نمی کند و در پی کسب رضایت او نیست، بلکه با شهوت ها و هوس های خویش همراه شده و به این که آن هوس ها موجب خشم و عذاب خداوند می شوند اهمیتی نمی دهد! هدف او تنها رسیدن به اهداف گناه آلود خویش است و رضایت و خشم خداوند برای او مهم نیست.

صاحب قلب میت همه محبت، خشیت، رضایت، خشم و احساس عظمت را به غیر خداوند اختصاص داده و از دیگران اطاعت و فرمانبرداری می نماید: اگر چیزی را دوست بدارد و یا از چیزی خشمگین باشد، ببخشد یا از بذل و بخشش خودداری کند، همه آن ها را در راستای هوی و هوس های خویش است که انجام می دهد.

۱- منظور از قلب زنده و قلب مرده در اینجا مرگ و زندگی به معنای اصطلاحی نیست بلکه منظور از زنده بودن قلب هوشیاری و حق پذیری و پاکی و منظور از مرگ ضد آن است.

او آنچه را که در اختیار دارد بر عبادت و محبت پروردگار خویش ترجیح داده است، امام او هوی و هوس، و راهنمای او جهالت و مرکبش غفلت است.

همه توان فکری خود را برای کسب اهداف دنیوی به کار گرفته و سرمستی و هوی پرستی و عشق به دنیای زودگذر سراپای او را فرا گرفته و بانگ بازگشت به اطاعت خداوند و تهیه توشه آخرت را از مکانی دور دست می شنود و به نصیحت ناصحان گوش فرا نمی دهد و به شفقت مشفقان اهمیتی نمی دهد و از هر ابلیس پیدا و پنهانی اطاعت می نماید.

تنها مسایل مادی و دنیوی است که خشم و یا خشنودی او را برمی انگیزد، و گوش او از شنیدن حق و حقیقت کر و برای شنیدن باطل باز است.

همراهی با صاحب این چنین قلبی همه اش بیماری و ناهنجاری، و معاشرت با او سم کشنده و مایه خواری و هم نشینی با او به معنای مرگ و نابودی است.

سوم: قلب بیمار:

نوع سوم قلبی است که هم دارای حیات است و هم از درد و علت رنج می برد. و در درون آن دو نیرو وجود دارند که هریک آن را به سوی خود می کشانند، گاهی آن و گاهی این بر قلب او چیره می شوند.

محبت و ایمان و اخلاص و توکل که صفات حیات اند در آن وجود دارند.

اما در مقابل، عشق به پیروی از هوی و هوس و برتری دادن به آن ها، و تلاش برای به دست آوردن شان و همچنین حسادت و تکبر و خودپسندی و محبت برتری طلبی و ریاست که عامل هلاک و نابودی قلب اند، در آن جای خود را خوش کرده اند.

چنین قلبی از طرف دو منادی در معرض ابتلاء و آزمون قرار دارد. ندای یکم او را به ایمان و اطاعت از خداوند و کسب سعادت در آخرت فرا می خواند.

و ندای دیگر که او را به نافرمانی خداوند و کسب متاع دنیوی و لذت های زودگذر دعوت می کند.

و در این میان قلب به آن ندایی لبیک می گوید که آن را به خود نزدیکتر و مونس تر می شمارد.

قلب اول: زنده، ذاکر، هوشیار و لطیف است.

قلب دوم: مرده، غافل، جاهل و قسوت گرفته است.

قلب سوم: بیمار و ناهنجار است، گاهی به صحت و سلامت نزدیک می شود و گاهی هم به سوی عدم صحت و بیماری روی می آورد. در آیه ای از قرآن به هریک از این سه نوع قلب اشاره شده و خداوند متعال این سه قلب را در کنار هم قرار داده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ ءَايَتَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾﴾ [الحج: ۵۲-۵۴].

«ما پیش از تو هیچ رسول و نبی را نفرستاده ایم، مگر این که هنگامی که کتاب خدا را (برای مردم) تلاوت کرده شیطان در تلاوت او القاء شک و تردید نموده، اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده (بر اثر تلاش شبانه روزی پیامبران و اتباع ایشان) از میان برداشته است، و سپس آیات خود را پایدار و استوار نموده، زیرا خداوند بسیار آگاه و حکیم است، این وسوسه های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می خواهد آن ها را وسیله آزمایش کسانی سازد که در دل هایشان بیماری است و همچنین وسیله آزمون کسانی بنماید که دلی قوت گرفته دارند، و مسلماً ستمگران (با احکام خداوند) عداوت عمیق و سختی دارند. و این که عالمان بدانند آنچه (پیامبران به مردم می گویند) بوده و از جانب پروردگار است، پس باید بدان ایمان بیاورند تا دل هایشان به آن آرامش یابد و خاشع شود، قطعاً خداوند مؤمنان را به راه راست هدایت می نماید.»

خداوند متعال در این آیه به سه گونه قلب اشاره فرموده که دو گونه آن ها در معرض فتنه و تباهی قرار گرفته و سومی قلبی است که موجب نجات و سعادت صاحب آن می شود. یکی از آن دو نوع قلب مفتون و مبتلا یکی قلبی است که از بیماری درونی رنج می برد و دیگری قلبی است که قسوت آن را فرا گرفته است.

قلب سوم و نجات یافته، قلب انسان اهل ایمانی است که به سوی خداوند روی آورده و به حقانیت هدایت او یقین و اطمینان دارد و تسلیم و فرمانبردار فرامین اوست. زیرا از قلب و دیگر اعضای ظاهری و باطنی انسان انتظار می‌رود که سالم و تندرست باشند و از هیچ نوع بلا و بیماری رنج نبرند، تا بتوانند به آنچه که برای آن آفریده شده‌اند، عمل کنند. خارج شدن قلب از حالت صحت و استقامت، یا به خاطر قسوت و خشنی و عدم قیام به مسؤولیتی است که برای آن آفریده شده، مانند: دست و پای فلج، زبان لال، چشم نابینا. یا به خاطر بیماری و آفتی درونی است که مانع از قیام قلب به ادای آن اعمال به صورتی صحیح می‌باشد.

به همین علت است که قلب‌ها به سه گونه تقسیم شده‌اند: قلب صحیح و سالم که میان او و قبول حق و محبت و برتری دادن آن بر دیگر امور، تنها درک و معرفت آن‌ها قرار دارد و پس از درک و معرفت حق و حقیقت به آن گردن می‌نهد و در مورد معرفت حقیقت و التزام و تبعیت از آن مشکلی ندارد. اما قلبی که قسوت آن را فرا گرفته و دچار مرگ معنوی شده به سختی حق‌ناپذیر است و به آن گردن نمی‌نهد.

قلب بیمار هم اگر مغلوب بیماری خویش بشود، اندک اندک به جانب قسوت و مرگ می‌رود و اگر صحت و سلامتی آن بیشتر گردد به سوی خیر و سعادت بیشتر متمایل می‌شود.

شیطان را به قلب سالم راهی نیست:

شبهه‌هایی را که شیطان در گوش‌ها زمزمه می‌کند، و شک و شبهه‌هایی را که در دل‌ها می‌اندازد، زمینه‌ساز فتنه و فساد، آن دو نوع از قلب‌ها یعنی قلب بیمار و قلب قسوت گرفته می‌شود.

اما آن شک و شبه افکنی‌ها برای قلب سالم موجب قوت و پویایی و هوشیاری بیشتر می‌شود، زیرا آن‌ها را مردود می‌داند و ناپسند و ناروایشان می‌شمارد، و درمی‌یابد که حق و حقیقت در نقطه مقابل آن‌ها قرار دارند، به همین علت به سوی حق تمایل پیدا می‌کند و

آرامش خود را در آگاهی و التزام به آنها می‌داند، و به بطلان القائنات شیطانی بیشتر پی می‌برد و ایمان و محبتش به حق و دوری و کینه‌اش از باطل افزون‌تر می‌شود. اما قلب‌های بیمار و مبتلا همچنان در معرض شک و تردیدهای القاء شده از جانب شیطان قرار دارند.

ولی قلب‌های سالم و تندرست به هیچوجه تحت تأثیر القائنات شیطانی قرار نمی‌گیرند.

بخش دوم:

نشانه‌های سلامت یا بیماری قلب

فصل یکم:

علامت‌های سلامت و یا بیماری قلب

تعریف بیماری قلب:

هر کدام از اعضای وجود انسان به خاطر عملی خاص آفریده شده و کمال آن در ادای هر چه بهتر آن عمل تحقق پیدا می‌نماید.

اما بیماری آن این است که از اقدام به کاری که برای آن آفریده شده به تمامی باز بماند، یا به صورتی ضعیف و ناموزون آن را انجام بدهد.

بیماری و عیب دست این است که کار و مسئولیت خود را نتواند به خوبی انجام بدهد. بیماری چشم آن است که توانایی دیدن و مشاهده را به صورت مطلوب از دست داده باشد. بیماری و عیب زبان نیز این است که توانایی سخن گفتن را نداشته باشد. بیماری جسمی آن است که حرکت و توان طبیعی خود را از دست بدهد یا ضعیف و ناتوان بگردد.

بیماری قلب: نیز این است که از معرفت، محبت، شوق به ملاقات خداوند و توجه و بازگشت به او و ترجیح دادن آن‌ها بر دیگر امور – که به خاطر آن‌ها آفریده شده – ناتوان باشد.

چنانچه انسان به غیر از خداوند خویش هر چیزی را بشناسد. و هر چند به تمامی لذایذ و نعمت‌های دنیوی دست پیدا کند، به مقام محبت خداوند و شوق دیدار و انس به او دست نخواهد یافت. و همچون آن است که به هیچگونه لذت، نعمت و سعادت نایل نگردیده باشد. حتی اگر قلب انسان از محبت خداوند تهی باشد، همه لذایذ و نعمت‌ها به عذاب و بدبختی تبدیل می‌شوند، و از دو نظر به همان اندازه که از نعمت‌ها برخوردار بوده، در اضطراب و عذاب قرار خواهد داشت:

– به خاطر از دست دادن آن‌ها، و بر اثر عشق و علاقه‌ی بسیاری که به آن نعمت‌ها و لذایذ دارند، و این که روزی آن‌ها را از دست می‌دهند.

- همچنین به علت از دست دادن چیزی که از همه آن لذت‌ها و نعمت‌های مادی برتر و با دوام‌ترند.

هر کس به حقیقت معرفت خداوند برسد، به درستی او را دوست می‌دارد، عبادتش را برای او خالص می‌گرداند و محبت هیچ چیزی را بر محبت او برتری نخواهد داد. هر کس چیزی دوست داشتنی را بر دوستی با خداوند ترجیح دهد، دل او بیمار است، همانگونه که معده اگر به خوراکی‌های آلوده و بی‌خاصیت عادت کند، آن را بر خوراکی‌های پاک و مطلوب ترجیح می‌دهد، و اشتها به آن دو را جا به جا می‌نماید.

احساس به وجود بیماری باطنی قلب:

گاهی دل دچار بیماری باطنی می‌گردد و در حالی که روز به روز بیماری آن بیشتر می‌شود، صاحب آن به خاطر دلمشغولی‌ها و بی‌اطلاعی از اسباب صحت و بیماری دل، از آن غافل می‌ماند، و حتی گاهی دل دچار مرگ و نابودی می‌گردد، اما صاحبش متوجه مرگ آن نمی‌شود. نشانه مرگ قلب این است که:

- زشتی و ناپسندی گناهان را احساس نمی‌کند.
- عدم معرفت به حق و حقیقت و گرفتار آمدن در دام باورهای باطل خود، او را رنج و عذاب نمی‌دهد.

زیرا اگر دل زنده باشد، از گرفتار آمدن به زشتی‌ها و قبیاح دچار درد و عکس‌العمل می‌شود، و به اندازه برخورداری خود از حیات واقعی، از جهالتش به حق احساس درد و رنج خواهد نمود. زیرا «وَمَا لِيُجْرَحَ بِمِيتٍ يُلَامُ» «زخم‌نمودن مرده او را آزار نمی‌دهد».

تحمل تلخی دارو:

گاهی انسان احساس می‌کند که دل او به بیماری دچار شده اما تحمل تلخی دارو و شکیبایی در مورد آن بر او سخت است، و بقای بیماری را بر درد درمان ترجیح می‌دهد. زیرا داروی او در مقابله‌اش با هوی و هوس قرار دارد، و این کار بر نفس انسان بسیار سخت است، در حالی که هیچ چیزی برایش از آن سودمندتر نیست.

گاهی هم عزم خود را برای تحمل سختی‌های مبارزه با کشش‌ها و هواهای نفسانی جزم می‌کند، اما پس از مدتی ارده‌اش سست می‌شود، و بر اثر ضعف علم، بصیرت و صبرش از ادامه راه بازمی‌ماند!

همچون کسی که در راهی هولناک و پر مخاطره که در نهایت آن امنیت و آسایش قرار داشته باشد. بخواهد گام بردارد، و بداند که اگر بردبار و با عزیمت باشد، هراس پایان می‌یابد و به مقصد و امنیت می‌رسد.

چنین انسانی برای رسیدن به هدف به توانایی، تلاش، صبر و یقین نیازمند است. اما هرگاه صبر و یقین او ضعیف شوند، از ادامه راه بازمی‌ماند و دوباره به جای قبلی خویش بازمی‌گردد، و تحمل سختی‌های آن را از دست می‌دهد. به ویژه زمانی که در راه رفیقی او را همراهی نکند و ترس از تنهایی او را فرا بگیرد، و به خود بگوید: مردم هر کجا که رفتند و همراهی را که در پیش گرفتند، من هم همان راه ایشان را در پیش خواهم گرفت.

این حال و وضع بسیاری از انسان‌هاست، و همین موضوع زمینه را برای نابودی بسیاری از ایشان فراهم گردانیده است.

نشانه‌های بیماری دل:

همچنان که گفته شد: یکی از نشانه‌های دل دچار شده به بیماری باطنی خودداری از مصرف غذای معنوی مناسب و تمایل به امور فاسدکننده و مضر است و به جای مصرف دارو و جانب بیشتر گردانیدن درد خویش روی می‌آورد.

در این ارتباط چهار موضوع وجود دارد:

- ۱- غذای مفید.
- ۲- داروی شفابخش.
- ۳- غذای مضر.
- ۴- داروی مرگ‌آور.

علامت‌های سلامت قلب:

اما قلب سلیم، امور مفید و شفاعت‌بخش را بر امور مضر و نابودکننده - برخلاف قلب بیمار - ترجیح می‌دهد.

- مهمترین و بهترین غذای قلب آگاهی و ایمان است.

- و مفیدترین و مناسب‌ترین دارو، آیات شفاعت‌بخش قرآن می‌باشد که هریک از آنها هم غذاست و درمان.

یکی دیگر از نشانه‌های قلب سالم و زنده این است که از دنیاپرستی می‌گریزد و به آخرت‌گرایی گرایش پیدا می‌کند، و به گونه‌ای به دنیای پس از مرگ یقین و باور دارد و برای آن تلاش می‌نماید و توشه خویش را تهیه می‌کند که انگار اساساً وطن و مسکن او در آنجاست.

صاحب قلب سلیم خود را در این جهان همچون مسافری غریب به شمار می‌آورد که تنها به اندازه احتیاج به آن توجه دارد، اما دلمشغولی او دوری از وطن آخرت و بازگشت به وطن اصلی خویش است.

همانگونه که رسول خدا ﷺ خطاب به عمر رضی الله عنهما فرمودند:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ، وَعُدَّ نَفْسَكَ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ».

«در دنیا به گونه‌ای باش که انگار غریب و یا رهگذری و خود را از اهل قبور به شمار بیاور!».

فحي على جنات عدن فإنها
ولكننا سبي العدو، فهل ترى
منازلک الأولى وفيها المخيم
نعود إلى أوطانتنا ونسلم

«برای رفتن به باغ‌های بهشت ماندگار خود را آماده کن، زیرا منازل و محل اقامت اولیه تو در آنجا است، اما اسیر دام دشمنیم، گمان می‌بری که سالم به میهن خویش باز می‌گردیم».

حضرت علی رضی الله عنه فرموده‌اند:

«دنیا در حال رفتن و پشت کردن و آخرت در حال آمدن و روی آوردن است، و هریک از آنان را اهل و ساکنانی است، تلاش کنید از اهل آخرت باشید و به دنیا دل نبندید، زیرا امروز روز تلاش بدون محاسبه و فردا روز محاسبه است و مجالی برای سعی و تلاش وجود نخواهد داشت».

به هر میزان که بیماری دل بهبودی پیدا کند، به سوی دنیای دیگر گام برخواهد داشت و خود را به آن نزدیک خواهد کرد، و آن وطن را محل آرامش و سکونت خود خواهد دانست. اما به هر اندازه که دل دچار بیماری شود و میزان آن بیشتر گردد، بیشتر به دنیا روی خواهد آورد و آن را بر آخرت برتری خواهد داد و آن را وطن خویش خواهد شمرد و به صورت اهل دنیا درخواهد آمد.

یکی دیگر از علامات سلامت قلب: آن است که مدام صاحب خود را مورد ملامت قرار خواهد داد و تا بازگرداندن او به بارگاه با عظمت خداوند و روی آوردن به رحمتش از او دست‌بردار نخواهد بود. همچون عاشقی مسلوب الاراده مجذوب معشوق خویش خواهد گردید، و حیات، سعادت، سرور و امنیت خویش را تنها در کسب رضایت، انس، الفت و قربت او خواهد دانست. آرامش و آسودگی را به بودن در کنار معبود و معشوق حقیقی و شادمانی و پشت گرمی و اطمینان خاطر و امید و هراسش تنها به او خواهد بود.

قوت خود را در ذکر و غذای خویش را در اطاعت و حیات، نعمت، لذت و مسرت خود را در عشق و محبت او خواهد جست. و درمان همه دردهای خویش را به توجه به او و اسباب همه بیمارهای خویش را به التفات و رجوع به غیر او خواهد دانست.

هرگاه به جوار بارگاه با عظمت رب خویش برسد احساس آرامش و آسودگی می‌نماید و پریشانی و نگرانش برطرف می‌شود، و همه نیازهای خود را حاصل شده می‌داند.

زیرا دل را نیازی است که هیچ چیزی به جز محبت، معرفت و عبادت خداوند آن را برطرف نخواهد نمود.

و در آن نیازی است که به غیر از روی آوردن به خداوند هیچ چیزی آن را مرتفع نخواهد کرد.

و از عیب و نقصی رنج می‌برد که هیچ چیزی به غیر از توحید در عبادت و اخلاص آن را برطرف نخواهد کرد.

قلب سلیم مدام صاحب خود را مورد بازخواست قرار می‌دهد و تا زمانی که در جوار محبت و عبادت معبود خویش آرامش و اطمینان پیدا نکند، او را تنها نخواهد گذاشت. و تنها آن زمان است که با روح و حقیقت حیات هم‌نشین و همراه خواهد شد و لذت آن را خواهد

چشید، و از زندگانی برخوردار خواهد گردید که با زندگی غافلانی که از اهدافی که برای آن‌ها آفریده شده‌اند، رویگردان شده‌اند - اهدافی که بهشت و جهنم برای آن‌ها ساخته شده و پیامبران مأموریت پیدا کرده و کتاب‌هایی نازل گردیده‌اند - متفاوت خواهد بود.

اگر او به غیر از نفس وجود خویش اجر و پاداش هم نداشت، همین برای عذاب او کفایت می‌کرد، و به خاطر از دست دادن آن به بدترین حسرت و مجازات دچار می‌گردد. برخی از عارفان گفته‌اند:

«دنیاپرستان بیچاره» در حالی دست‌شان از دنیا کوتاه گردید که از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین نعمت و لذت آن محروم ماندند!

از ایشان سؤال شد که بهترین و با ارزش‌ترین نعمت دنیا چی بود؟

گفت: محبت عبادت و اطاعت خداوند و عشق و شوق به ملاقات با او که با هیچ نعمت و لذت دیگری قابل مقایسه نیست».

یکی دیگر از عارفان گفته است:

«گاهی حالاتی بر من می‌گذرد که در آن می‌گویم:

اگر به درستی بهشتیان هم از این نوع حیات پر از نعمت و لذت برخوردار باشند، به راستی اهل سعادتند!»

دیگری نیز گفته است: «سوگند به خداوند! دنیا جز با عبادت، اطاعت و محبت او ارزشی ندارد و بهشت هم بدون رؤیت او لذت و اهمیتی ندارد!»

ابوالحسن وراق گفته است:

«حیات قلب به ذکر و عبادت حی لا یموت و عشق به زندگی آرام و مطمئن در حضور و بارگاه با عظمت خداوند بستگی دارد».

به همین خاطر مرگ قلب و محرومیت از معرفت و عبادت حضرت احدیت بر عارفان به مراتب از مرگ طبیعی سخت‌تر و گران‌تر است، زیرا محرومیت از معرفت و عبادت خداوند، بریدن از حق و حقیقت و مرگ طبیعی بریدن از مردم و طبیعت است، و تفاوت میان این دو تفاوتی بسیار عظیم است.

یکی دیگر از عارفان می‌گوید:

«اگر دل‌مغشولی و شادمانی هرکسی به عبادت و معرفت خداوند باشد، همه چیز و همه کس دلبسته او می‌شوند و از وجود او شادمان می‌گردند. اما کسی که همه دلمشغولی او معرفت و اطاعت خداوند نباشد، داغ و حسرت دنیا دل او را پاره پاره خواهد نمود».

یحیی بن معاذ می‌گوید:

«هرکس از اطاعت و خدمت خداوند شادمان شود، همه چیز و همه کس از خدمت به او شادمان خواهند گردید و هرکس از معرفت خداوند سرور گردد همه کس از دیدن او سرور خواهند شد».

یکی دیگر از نشانه‌های سلامت قلب: آن است که از ذکر خداوند کوتاهی نمی‌کند و از خدمت به او خسته نمی‌شود، و به غیر او الفت و انس نمی‌گیرد، مگر کسی و چیزی که او را به قرب و ذکر خداوند هدایت کند.

یکی دیگر از نشانه‌های سلامت قلب: این است که هرگاه ذکر و نمازش از دست برود - از آدمی بسیار حریص و دنیا دوست که دنیای خویش را از دست بدهد - بیشتر احساس درد و ناراحتی می‌نماید.

یکی دیگر از علامات قلب سلیم این است که همچون اشتیاق آدمی گم شده و بسیار گرسنه به غذایی لذیذ، به عبادت و اطاعت خداوند از خود شوق و رغبت نشان می‌دهد.

یکی دیگر از نشانه‌های سلامت دل این است که هرگاه نمازش را آغاز کرد، همه هموم و دلمشغولی‌های دنیوی خود را فراموش می‌کند، و پایان یافتن نماز بر او گران می‌گردد، لذت و آرامش خود را در آن می‌یابد و از آن احساس سرور و شادمانی می‌نماید.

یکی دیگر از نشانه‌های قلب سلیم این است که شوق و دلمشغولی صاحب آن به عبادت و اطاعت خداوند محدود و منحصر می‌شود.

نشانه‌ی دیگر آن در مورد ضایع نشدن وقت و عمر خویش با آدم‌های بخیل و مال‌دوست از خود بیشتر حرص و طمع نشان می‌دهد.

یکی دیگر از علامت‌های آن این است بیش از اهتمامی که به عمل و عبادت دارد، به اصلاح آن‌ها اهتمام می‌دهد، و به تحقیق اخلاص و اتباع و اصلاح آن‌ها از خود شوق و رغبت

نشان می‌دهد، و در عین حال رحمت و نعمت هدایت خداوند و کوتاهی و ضعف خویش را در برابر او فراموش می‌نماید.

این سه منزلت و مقام است که تنها قلب‌های سلیم و زنده به آن می‌رسند.

خلاصه کلام

در مورد قلب صحیح و سلیم باید گفت که همه هم و غم او در توجه به خداوند است، و تمامی محبت و نیت، توان مادی و معنوی، خواب و بیداری و کردار و گفتارش را در راستای رضایت او مرتب می‌نماید، و همه اندیشه‌ها و دلمشغولی‌هایش در ارتباط با معرفت، عبادت و کسب رضایت اوست.

صاحب چنان قلبی خلوت با خداوند را بر معاشرت با مردم ترجیح می‌دهد. مگر آن که بودن با مردم را راهی برای رضایت خداوند بداند. او لذت و آرامش و امنیت خود را در تبعیت از هدایت خداوند می‌یابد. و هرگاه به غیر او اندک التفاتی بنماید، این کلام هدایتگر الهی را به خاطر می‌آورد که:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۲۸].

«ای انسان آرامش‌یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که خوشنودی و خداوند نیز از تو خوشنود است».

او این کلام الهی را مدام بر نفس خویش می‌خواند و احساس می‌کند که آن را از خداوند متعال می‌شنود، و این ایمان و اطمینان باعث می‌شود که قلب احساس کند که در حضور خداوند قرار دارد، و با حال و هوای عبودیت خود را به خداوندش نزدیک می‌گرداند، و عبودیت و اطاعت خداوند جز و صفت و طبیعت آن می‌شود، و از روی محبت و شوق نه اجبار و اکراه به اطاعت خداوند روی می‌آورد.

هرگاه امر و نهی خداوندش به او یادآوری شود، در دل خویش ندای نداگری را می‌شنود که می‌گوید: خداوند! ما مطیع و فرمانبرداریم، و به خاطر این راهنمایی تو را سپاسگزاریم و بابرترین حمد و تعریف تو را می‌ستاییم.

هرگاه با مشکلی مواجه شود ندایی را از قلب خویش می‌شنود که می‌گوید: خداوند! من عبدی محتاج و نیازمند و تو پروردگاری صاحب عزت و محبتی! اگر شکیبایم نگردانی، شکیبایی خود را از دست خواهم داد. و اگر مرا قوت و توان نبخشی خود از قدرت و توانی برخوردار نخواهم بود! هیچ پناهگاهی و فریادرسی جز روی آوردن به بارگاه با عظمت تو و یار بخواهی از تو حلال مشکلاتم نخواهد شد، هیچگاه از بارگاهت رویگردان نخواهم بود و از پیشگاهت گریزان نخواهم گردید.

او به تمامی خود را به خداوند دانای بینای توانا خواهد سپرد. و به او تکیه و توکل خواهد کرد، اگر با مشکلی و سختی مواجه شود، صادقانه خواهد گفت که خداوند! این رحمتی است که آن را به من ارزانی داشته‌ای و دارویی است که از روی دلسوزی برای من دردمند تجویز کرده‌ای و چنانچه چیزی را که دوست می‌دارد، از او دور گرداند. با کمال رضایت می‌گوید که قطعاً آن چیز برای من مضر بوده است، و می‌گوید: خداوند! «کم نبوده‌اند اموری که می‌خواسته‌ام آن‌ها را انجام بدهم، اما مرا بر آن داشته‌ای که از آن‌ها دست بردارم و تو همچنان از خودم با من نیکوکارتر و مهربان‌تری».

به هرگونه سرور و شادمانی یا غصه و نگرانی که دچار شود، آن را راهی برای رسیدن و نزدیک‌تر شدن به خداوند و دری برای وصول به بارگاه او می‌گرداند. همانگونه که شاعری می‌گوید:

مَا مَسَّنِي قَدْرٌ بَكْرُمٍ أَوْ رَضَى إِلَّا اهْتَدَيْتُ بِهِ إِلَيْكَ طَرِيقاً
أَمْضِ الْقَضَاءَ عَلَى الرِّضَى مَنِ بِهِ إِنِّي وَجَدْتُكَ فِي الْبَلَاءِ رَفِيقاً

«هیچ چیز ناخوشایند و خوشایندی برایم پیش نیامده، مگر آن که آن را راهی برای رسیدن به تو گردانیده‌ام، قضا و قدر تو این است که من از آن خوشنود باشم، به راستی در مصایب و بلا یا تو را رفیق راه خویش یافته‌ام».

خوشا به سعادت صاحبان آن چنان دل‌ها و نهانی‌ها و لذت‌هایی که در آن قرار دارند و گنج‌ها و گوهرهایی که در قلوب آن‌ها ذخیره شده‌اند. چه پاک است پنهانی‌ها و چه زیباست اسرار آن‌ها به ویژه زمانی که اسرار و نهانی‌ها عیان می‌شوند!

سوگند به خداوند پرچم بزرگ و هدایتگری برای آنها برافراشته شده و با تمام توان به سوی آن می‌روند و در صراط مستقیمی که برای آنان نمایان شده استوار گام برمی‌دارند، و غیر خداوند بسیار او را به سوی خود خوانده‌اند، اما گوش خود را بر ندای ایشان بسته و ایمان و اطاعت از خداوند را بر هر چیز و کسی ترجیح می‌دهند.

فصل دوم:

اسباب و عوامل بیماری‌های باطنی و تباهی فساد قلب

مقدمه:

پنج چیز تباه کننده دل‌ها هستند:

- ۱- زیاده‌روی در آمیختن با دیگران
- ۲- امید و آرزوهای دور و دراز
- ۳- دلبستگی و وابستگی به غیر خداوند
- ۴- اسراف و تبذیر در خورد و خوراک
- ۵- افراط در خواب و استراحت

این امور پنجگانه از جمله مهمترین مفسدات قلب‌اند، ما در این فصل به بیان پیامدهای مشترک و خاص هریک از آنها خواهیم پرداخت.

باید فهمید که قلب زمانی به سوی خداوند و دنیای پس از مرگ روی می‌آورد و راه حق و روش صحیح را کشف می‌کند، و به آفات نفس و عمل و راهزنان راه آگاهی می‌یابد که از نور، حیات، قوت، سلامت، عزیمت و صحت سمع و بصیرت برخوردار باشد، و دلمشغولی‌های کاذب و بازدارنده او را به خود مشغول نمایند.

این پنج عامل نور قلب را خاموش نموده و بصیرت آن را از بین برده و سبب سنگینی شنوایی آن می‌شوند. اگر به تمامی آن را کر و کور نگردانند همه توانایی‌هایش را تضعیف و صحت و سلامتش را دچار اختلال و اراده‌اش را به شدت کاهش می‌دهند و او را به ارتجاع و ایستایی دچار می‌نمایند.

اگر انسانی این امور را احساس ننماید، قلب او دچار مرگ معنوی گردیده است، زیرا آدم مرده زخمی شدن جسم خود را احساس نمی‌کند، این عدم احساس دلمردگی مانعی اساسی بر سر راه تکامل آدمی می‌شود، و مانع از آن می‌گردد که به سوی هدفی که برای آن آفریده شده گام بردارد. و لذت و سعادت و مسرت خود را در وصول به آن بداند.

هیچ نعمت و لذتی. و شادمانی و مسرتی و گام نهادن در راه رشد و تکاملی جز از طریق معرفت و محبت خداوند و آرامش به وسیله ذکر و یاد او و سرور و شادمانی به وسیله قرب او و شوق دیدارش ممکن و میسر نیستند، و این بهشت اولی و ابتدایی صاحبان قلب سلیم است. همانگونه که تنها از طریق ایمان و عبودیت و اطاعت صادقانه و خالصانه‌ی خداوند است که می‌توان به نعمت‌های بی‌حد و حساب آخرت دست یافت: یعنی صاحبان قلب سلیم را دو بهشت است یکی در دنیا و دیگری در آخرت، اگر در دنیا خود را از آن محروم کنند، در آخرت نیز از آن محروم می‌شوند.

از شیخ الاسلام احمد بن تیمیه رحمه الله شنیدم که می‌فرمود:
«در این جهان بهشتی هست که اگر کسی وارد آن نشود، به بهشت آخرت هم برده نخواهد شد».

یکی از عارفان گفته است:

«گاهی قلب را حال و هوی و سرور و شادمانی آن چنانی است که می‌گوییم: خداوند! اگر بهشتیان هم در چنین حال و وضعی قرار دارند، به راستی از زندگی پر نعمت و سعادتی برخوردارند».

یکی از دوستان خداوند گفته است:

«بیچاره دنیاپرستان که بدون بهره‌مند شدن از بهترین لذت‌ها از دنیا خارج شدند!

سؤال شد: بهترین لذت دنیا کدام است؟

گفت: محبت، الفت و اشتیاق به دیدار خداوند و روی آوردن به او و پشت کردن به غیر او، نعمتی است که با هیچ لذت و نعمت دیگری قابل مقایسه نیست».

هر کس که دلی زنده و بیدار داشته باشد، با ذوق خویش آن را احساس می‌کند و به صحت آن شهادت می‌دهد.

اما آن اسباب و عوامل پنجگانه این راه را بر انسان‌ها می‌بندند، میان قلب و آن لذت‌ها نعمت‌ها سد و دیوار بلندی را ایجاد و او را از حرکت باز می‌دارند، بیماری‌ها و ناهنجاری‌هایی را برایش به وجود می‌آورند، و اگر انسان دردمند دل خویش را از آن‌ها معالجه ننماید، هلاک و نابودی در انتظارش خواهد بود.

تباه‌کننده‌ی اول: زیاده‌روی در آمیختن با دیگران:

اثرات و پیامدهای افراط در روابط با دیگران عبارتند از:

انباشته شدن قلب از شنیدن و دیدن گفتار و کردارهای ناپسند دیگران و سخت و سیاه شدن آن، که باعث پریشانی و پراکندگی و دلمشغولی و غم و غصه و تضعیف توانایی‌های آن می‌گردد. و باری بیش از حد توان آن بر دوشش نهاده می‌شود، و ناچار می‌گردد بیشتر به مشکلات دوستان و نزدیکان بدمشغول بگردد و خیر و مصلحت خویش را از دست بدهد، و فکر و اندیشه او در دشت و دمن خواسته‌ها و باروهای آنان پریشان و سرگردان شود و برای اندیشه و عمل خود و کسب قرب خداوند و تهیه توشه برای جهان آخرت توانی و وقت چندانی برای او باقی نماند!

از طرف دیگر در آمیختن بیش از حد با دیگران چه نعمت‌هایی را که سبب نشده و چه نعمت‌هایی را که از بین نبرده است؟!

به راستی معاشرت بیش از حد لازم با دیگران محنت‌ساز و سعادت‌سوز و سلب‌کننده‌ی آسایش و مانع از آرامش است.

مگر بلای جان و آفت آفرین برای سعادت انسان، جز از طریق کردار و گفتار و معاشرت بیش از حد لازم با دیگران، ممکن است؟

مگر این نزدیکانی ناسالم نبودند که - حتی در دم مرگ مانع از آن شدند که ابوطالب پدر حضرت علی علیه السلام کلمه‌ای را بر زبان بیاورد که سعادت ابدی او را تضمین نماید، چه زیانی و خسروانی بدتر از این؟!

این معاشرت و در آمیختن که غالباً در قالب دوستی و رفاقت دنیوی و ارضای کشش‌های نفسانی طرفین است، وقتی و زمانی که حقایق واقعیت پیدا کردند به دشمنی و عداوت تبدیل می‌شوند و سبب ندامت می‌گردند.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ۚ﴾ ﴿٢٧﴾ يَوَيْلَ لِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي ﴿٢٩﴾﴾ [الفرقان: ۲۷-۲۹].

«در آن روز ستمکار (کفرپیشه) هردو دست خود را (از شدت حسرت و ندامت) با دندان

می‌گردد. و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راه (بهشت را) برمی‌گزیدم! ای کاش فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. به ویژه زمانی که قرآن به دستم رسیده بود. (آن دوستی) مرا گمراه کرد». همچنین می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷].

«در آن روز دوستان (و هم‌کیشان) به غیر از پرهیزگاران دشمن یکدیگر خواهند شد».

حضرت ابراهیم خلیل خطاب به قوم خویش فرمود:

﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَنًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ﴾ [العنکبوت: ۲۵].

«(ابراهیم به قوم خود) گفت: شما غیر از خدا بت‌هایی را برای خویش برگزیده اید، تنها به خاطر محبت (بزهکارانه‌ای) که در زندگی دنیا میان خودتان دارید، سپس در روز قیامت برخی از شما از برخی دیگر بی‌زاری می‌جوئید و بعضی از شما بعضی دیگر را نفرین می‌کنید، و بالأخره جایگاه شما آتش دوزخ خواهد بود، و هیچ یار و یآوری نخواهید داشت؟»

این وضع و حال تمامی کسانی است که براساس هدفی مادی، دنیوی و غیر مشروع باهم دوست و همکار می‌شوند. مادامی که غرض و هدف آنان تأمین بشود به دوستی خویش ادامه می‌دهند و هرگاه آن هدف قطع گردید، ندامت و درد و اندوه را در پی خواهد داشت و آن مودت به عداوت تبدیل خواهد شد.

دو طرف یکدیگر را مورد لعن و نفرین قرار خواهند داد و آن هدف و غرض به غم غصه مبدل خواهد گردید. این چیزی است که در این جهان و در میان دوستان و رفیقانی که بر پایه پیوندهای ناپسند و ناپایدار باهم دوست و شریک می‌شوند، مشاهده می‌شود. هرگاه آن دو مورد بازخواست قرار گیرند، غالباً هردو بر باطل بوده و دوستی آنان بر پایه‌ای پوشالی قرار داشته و طبیعی است که چنین مودتی بی‌ریشه به عداوتی ریشه‌دار تبدیل شود.

قاعده و ضابطه معاشرت مطلوب و مفید این است که در ارتباط با امور خیر و نیک مانند شرکت در نماز جمعه و جماعت و اعیاد، حج، کسب علم و دانش، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر با اهل ایمان و تقوا همراه شویم.

اما در رابطه با امور شر و ناروا و مسایل مباح و غیر ضروری لازم است از معاشرت با آنان خودداری نماییم!

اگر ضرورت ایجاب می‌کرد که در کارهایی ناپسند با آنان همراه شویم و هیچ راهی برای عدم همراهی وجود نداشت، باید با عزم و اراده کامل از موافقت و مشارکت با ایشان خودداری نمود و اذیت و ملامت ایشان را به جان خرید. اگر او از قوت خویش و نصرت دیگران محروم باشد، آنان غالباً او را مورد اذیت و آزار قرار خواهند داد، اما اذیتی است که عزت، محبت، احترام و تمجید خداوند رب العالمین و مؤمنین متقین را در پی خواهد داشت.

اما موافقت و مشارکت با اهل باطل، ذلت و درماندگی، ملامت و لعنت خداوند رب العالمین و مؤمنان و صالحان را به دنبال خواهد داشت.

صبر بر اذیت و آزار اهل باطل، بهتر و خوش عاقبت‌تر و آینده‌دارتر است.

اما چنانکه در ارتباط با اموری مباح و غیر ضروری، انسانی ناچار بود با اهل باطل معاشرت و همراهی نماید، سعی کند که آن مجلس و همراهی را در حد امکان به مجلس نصیحت و اطاعت خداوند تبدیل نماید و به خود قوت قلب بدهد و اراده‌ی خویش را استوار بگرداند. و به وسوسه‌ها و دام‌های شیطانی که این کار تو خودنمایی و اظهار علم خویش و ریا است، توجه نکند! با آن به مقابله برخیزد و از خداوند یاری بطلبد و در حد امکان معاشرت و همراهی خویش را با آنان در جهت خیر و مصلحت سوق بدهد.

اگر چنین چیزی برای او ممکن نبود، همچون بیرون کشیدن تار مویی از میان خمیر، قلب خویش را از میان آنان بیرون بکشد. و در بین آن‌ها همچون حاضری غایب، نزدیکی دور و خوابیده‌ای بیدار باشد که در عین نگریستن و گوش‌فرادادن، آنان را نبیند و سخنان‌شان را نشنود! زیرا دیدن و شنیدن کار قلب است و او قلبش را از میان ایشان بیرون کشیده و آن را به ملکوت آسمان‌ها اوج داده و همراه با ارواح پاک و والا بر گرد عرش خداوند به تهلیل و تسبیح مشغول گردانیده است.

این کار بر نفس انسان بسیار سخت و گران است، اما بر کسانی که توفیق الهی رفیق راهشان باشد، آسان می‌گردد. همین کافی است که رابطه انسان با خداوند رابطه‌ای عالمانه و صادقانه باشد و مدام به او پناه برد و سر خود را عاجزانه در بارگاه با عظمتش بر سجده بگذارد.

این تنها محبت خالصانه و ذکر قلبی، زبانی و پرهیز از موارد تباه کننده چهارگانه دیگری که باقی مانده اند، می باشد که می توانند به انسان نیرو و توان بدهند و در این راه او را همراهی کنند و با توسل به توشه ای پاک و توان افزا از جانب خداوند و عزم و اراده ای صادقانه و آزادی از اسارت قید و بندهای غیر الهی است که می توان به آن هدف متعالی دست یافت.

آنچه که بر انسان است، معاشرت و مشارکت با دیگران به اندازه احتیاج است، اما باید به این حقیقت معرفت پیدا نمود که در ارتباط با معاشرت مردم به چهار دسته تقسیم می شوند، و هرگاه دسته ای را با دسته ای دیگر در آمیزیم و آنان را اشتباه بگیریم به شر و زیان مبتلا خواهیم گردید:

گروه یکم: کسانی هستند که معاشرت با ایشان همچون غذا ضروری است و در شبانه روز از آن نمی توان بی نیاز بود. هرگاه کسی در حد رفع نیاز با ایشان در آمیخت پس از آن به معاشرت به ایشان خاتمه بدهد، و بعد از آن هرگاه نیاز پیدا کرد، بار دیگر با ایشان هم نشینی نماید و این کار را مدام تکرار کند.

ارزش معاشرت با این گروه از طلا ارزشمندتر است، آنان عالمانی هستند که از اوامر خداوند و مکاید دشمنان دین خداوند و امراض قلوب و ادویه آن ها آگاهند، ناصحان مشفق که به وسیله کتاب خداوند و به روش رسول خدا مردم را نصیحت می نمایند، معاشرت با این دسته همه اش خیر و منفعت است.

گروه دوم: آنانی هستند که معاشرت با ایشان همچون دارویی است که به هنگام بیماری به آن نیاز پیدا می نماییم. تا وقتی که در حال صحت و سلامت قرار داریم نیازی به آنان نداریم، اما کسانی هستند که در جهت تأمین مصلحت معاش و معاد و ادای مسؤولیات و انجام انواع معاملات و مشارکات و مشاوره و معالجه امراض از ایشان نمی توان احساس بی نیازی نمود.

اما هرگاه نیاز خود را از ایشان برطرف نمودیم، ادامه معاشرت با آنان همچون معاشرت با گروه سوم است.

گروه سوم: کسانی اند که معاشرت با ایشان - علی رغم تفاوت درجات و انواع قوت و ضعف، همچون مبتلا شدن به درد و بیماری است.

معاشرت با برخی از ایشان همچون مبتلا گرویدن به بیماری‌های سخت و مزمن است. آنان کسانی هستند که از معاشرت با ایشان سودی مادی، معنوی، دینی و دنیوی عاید انسان نمی‌شود. در عین حال ادامه معاشرت با آنان حتماً باعث خسران و زیان دینی و دنیوی یا یکی از آن دو می‌شود.

معاشرت با این گروه اگر محکم و استوار و ادامه‌دار شود به صورت بیماری مرگ‌آور و هلاک‌کننده درخواهد آمد.

معاشرت با بعضی دیگر از ایشان همچون درد دندان است که تنها پس از کشیدن آن است که درد هم از بین می‌رود.

هم‌نشینی با جمعی دیگر از ایشان سبب تب معنوی می‌شود، آنان آدم‌های خشک طبع و سبک مغزی هستند که توانایی سخن سنجیده را ندارند، تا نفعی را به تو برسانند، و از هنر استماع بی‌بهره‌اند، تا از شنیدن سخنان تو بهره‌مند گردند.

کسانی هستند که خویشان را نمی‌شناسند تا خود را در منزلت مناسب قرار بدهند. اگر سخنی را بر زبان بیاورند سخنانشان همچون پتک بر سر حاضران فرود می‌آید و در عین حال خود از کلام خویش در شگفت می‌شوند و شادمان می‌گردند.

از همانی می‌گویند که در دل قسوت گرفته خویش دارند، و به خیال خود عطر و گل را در میان مخاطبان تقسیم می‌کنند! و زمانی هم که ساکت می‌نشینند حضورشان همچون سنگ آسیای سنگینی است که حمل و نقل آن برای حاضران ممکن و میسر نیست. از شافعی رحمه الله نقل می‌نمایند که گفته است:

«هرگاه آدم خشک طبع و سبک مغزی در کنارم می‌نشیند، فکر می‌کنم که آن طرفم از طرف دیگرم سنگین‌تر شده است».

«روزی آدمی از این نوع را در کنار استاد بزرگوار - ابن تیمیه - رحمه الله دیدم، استاد به هر زحمتی که بود وجود او را تحمل می‌نمود. تا این که به من رو نمود و فرمود: هم‌نشینی با آدم‌های سبک مغز و خشک طبع مایه رنجش روح است.

او در ادامه فرمود: اما متأسفانه از اینگونه آدم‌ها زیاد داریم و دیده ایم و به همین خاطر روح ما به رنج تحمل آن‌ها عادت کرده است».

در مجموع معاشرت با هر آدمی که قلب او را قسوت فرا گرفته مایه تب و رنج روح است، اما تبی عارضی و گاهی دایمی. یکی از بلاهایی که ممکن است برای انسانی پیش بیاید. این است که به معاشرت با آنگونه انسانی مبتلا شود و چاره‌ای به جز درآمیختن با او را نداشته باشد. بر چنین کسی است که به گونه‌ای مطلوب با او رفتار نماید و تا زمانی که گشایش حاصل می‌شود و از دست او نجات پیدا می‌نماید. راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیرد.

گروه چهارم: کسانی هستند که معاشرت و درآمیختن با ایشان همچون سم کشنده است، و اگر خورنده آن را در اسراع وقت با پادزهری مناسب معالجه نکنند، مرگ و هلاک به سراغ او خواهند آمد.

تعداد اینگونه آدم‌ها - متأسفانه - کم نیستند، آنان آدم‌های اهل بدعت و ضلالت‌اند که از سنت رسول خدا ﷺ فاصله گرفته و دیگران را به خلاف آن فرا می‌خوانند، و بر سر صراط مستقیم خداوند سد و مانع ایجاد می‌کنند و آن را کج و نازیبا معرفی می‌نمایند، سنت را بدعت و بدعت را سنت و معروف را منکر و منکر را معروف جلوه می‌دهند.

اگر از توحید خالص با ایشان سخن بگویی، می‌گویند: مقام و منزلت اولیاء و صالحان را دست کم گرفته‌اید؟!

چنانچه از ضرورت تبعیت از سنت رسول خدا ﷺ بگویی، می‌گویند: این سخنان شما توهین به مقام ائمه و پیشوایان است.

چنانچه خداوند را آنگونه که خود خویشان را توصیف فرموده و فرستاده‌اش او را تعریف و تمجید نموده، بدون افراط و تفریط توصیف نمایی، می‌گویند: تو از تفکر اهل تشبیه تبعیت می‌نمایی؟!

اگر به معروفی که خداوند و پیامبرش به آن امر فرموده‌اند، امر نمایی و از منکری که خداوند و پیامبرش از آن نهی نموده‌اند، نهی کنی، می‌گویند: تو داری در بین مسلمانان فتنه و تفرقه ایجاد می‌کنی؟!

چنانچه از سنت تبعیت نمایی، و با هر آنچه که با آن مخالف است، مخالفت کنی، می‌گویند:

تو اهل بدعت هستی و داری مردم را گمراه می‌نمایی؟!

اگر با خداوند خلوت کنی و ایشان را با مردار خواری دنیوی خود تنها بگذاری، می‌گویند: بیچاره فریب خورده و گمراه شده است؟!

اما با تمام توان و با اراده‌ای استوار باید به خاطر خوشنودی خداوند، خشم ایشان را تحمل کرد و به ملامت و عتاب ایشان نباید خود را مشغول گردانید و به مذمت و عداوت ایشان نباید اهمیت داد، زیرا همچنین روشی عین کمال و بلندهمتی است. همانگونه که شاعری گفته است: **وَإِذَا أَتَكَ مَذْمَتِي مِنْ نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي فَاضِلٌ** «هرگاه آدمی ضعیف و کم‌خرد مرا نزد تو مورد مذمت قرار داد، این شهادتی است به نفع من که به راستی اهل فضلم».

تباه‌کننده‌ی دوم: آرزوهای طولانی:

دومین عامل تباه‌کننده‌ی قلب سوارشدن آن بر امواج دریای آرزوهای دور و دراز است، دریایی که دارای هیچگونه ساحلی نیست و تمام درماندگان و مفلسان جهان کارشان سوارشدن بر امواج آن است.

می‌گویند: آرزوهای دور و دراز تنها سرمایه‌های مفلس و درمانده و کالا و ثروت سوارشدگان بر زورق در هم شکسته و وعده‌های شیطان، عین اوهام و خیالات محال و سرگردانی به دنبال سراب است.

امواج آرزوهای کاذب و خیالات خام مدام سوارشدگان خود را - همچون بازی سگ‌ها با لاشه‌ی حیوانات مردار - به بازی می‌گیرد. امید و آرزوهای خام کالا و سرمایه‌های خام، خوار، بی‌همت و عزیمت است که از اندک اراده‌ای برای رویارویی با حقایق زندگی برخوردار نیستند.

بلکه به وسیله خیالات و آرزوهای ذهنی، هریک به گونه‌ای از حقایق دچار غفلت گردیده و برخی در آرزوی دست‌یابی به قدرت و سلطان، دیگری در امید دست‌یابی به ثروت و سامان، و کامجویی از مردان و یا زنان، و رفتن به سیر و سفر در ممالک سرسبز و خرم جهان، شب را به روز و روز را به شب می‌آورند.

مطلوب و محبوب خود را در ذهن مجسم می‌کنند یا در خواب می‌بینند و انگار به آن دست یافته‌اند و از آن کامجویی می‌نمایند، اما وقتی که هوشیار و بیدار می‌شوند، می‌بینند که آنان هستند و همان گلیم و حصیر و هیچی دیگر.

اما صاحبان همت‌های بلند و اراده‌های استوار آرزوهایشان بر گرد دایره «علم و ایمان» و کار و تلاش می‌چرخد، اموری که موجب خوشنودی خداوند می‌شوند و او را به بارگاه با عظمتش نزدیک می‌نمایند.

امید و آرزوهای اینان همه‌اش ایمان و نور و حکمت و آرزوهای آنان چیزی به غیر از خود فریبی و خواری نیست.

رسول خدا ﷺ کسانی را که آرزوی خیر و نیکی می‌نمایند و همراه با آن از کار و تلاش غافل نمی‌شوند، ستوده و گاهی اجر آنان را همچون اجر و پاداش انجام دهنده آن برشمرده است. مانند کسی که می‌گوید: کاش من هم مانند فلانی دارای ثروت و سامان می‌بودم که تقوای الهی را مراعات می‌نماید و صله رحم را بر جای می‌آورد و حقوق ثروت خود را می‌پردازد! می‌فرماید: اجر و پاداش هر دوی آن‌ها یکسان است!

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع آرزو فرمود که کاش «تمتع» می‌نمود و لباس احرام را از تن بیرون می‌آورد و قربانی می‌کرد - زیرا او به صورت «قران» حج خود را انجام داده بود. به همین خاطر خداوند ثواب حجش را که به صورت «قران» انجام داده بود و همچنین ثواب «تمتع» را که آرزویش را داشت به او عطا فرمود، و هر دو اجر را نصیبش گردانید!

تباه‌کننده‌ی سوم: دلبستگی به غیر خداوند:

سومین مفسد و تباه‌کننده از آن‌هایی که قلب آدمی را فاسد می‌نمایند، تعلق و دلبستگی به غیر خداوند است که از بدترین اسباب فساد قلب به شمار می‌آید.

هیچ چیزی از دلبستگی و در آویختن به غیر خداوند برای انسان زیانبارتر نیست، زیرا پیوند او را با مصالح و منافع دینی و دنیوی و سربلندی و سعادت اخروی قطع می‌نماید. تعلق و پیوند به غیر خداوند، انسان را از هدف اصلی خویش که توحید در عبودیت و استعانت از اوست، دور می‌گرداند، زیرا او با این انحراف خویش از صراط مستقیم نه توانسته سهم خویش را از

نعمت عبودیت خداوند برگیرد و نه به امید و آرزوهای خویشی در تعلق به غیر او دست یافته است.

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۖ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [مریم: ۸۱-۸۲].

«به جز خداوند معبودهایی را برای خود برگزیده‌اند، تا مایه عزت و احترام (دنیوی و اخروی) ایشان شوند. به هیچوجه این چنین نیست و آن معبودهایی را که می‌پرستند عبادت ایشان را انکار خواهند کرد و با ایشان دشمن خواهند شد».

همچنین فرموده است:

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ۚ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ﴾ [یس: ۷۴-۷۵].

«آنان غیر از خداوند معبودهایی را برای خود برگزیده‌اند بدین امید که (از سوی ایشان) یاری شوند، اما (معبودهای دروغین) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند، بلکه عبادت‌کنندگان سپاهیان آماده معبودهای (ناتوان) خود هستند».

خوارترین و زینکارترین انسان‌ها کسانی هستند که به غیر خداوند دل بستگی و وابستگی پیدا می‌نمایند، زیرا سعادت و سربلندی و مصالح و رستگاری را که به خاطر آن از دست می‌دهند، به هیچوجه با آنچه که به دست آورده‌اند قابل مقایسه نیست! و آنان در معرض هلاک و نابودی قرار دارند.

کسی که به غیر خداوند دل بسته و وابسته می‌شود، همچون کسی است که از گرمای آفتاب سوزان به زیر سایه خانه عنکبوت پناه ببرد که سست‌تر از آن خانه‌ای یافت نشود.

در مجموع باید دانست که اساس و پایه شرک تعلق و دل بستگی به غیر خداوند است و چنین کسی مستحق ملامت و خواری و درماندگی است.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ [الإسراء: ۲۲].

«هرگز با خداوند معبود دیگری را قرار مده (اگر چنین کنی) به دوزخ افکنده شوی و از (سوی خداوند و مردم) مورد ملامت قرار می‌گیری و از رحمت خداوند محروم می‌گرددی».

ملامت شده‌ای که هیچکس او را مدح نخواهد کرد و درمانده و خواری که هیچکس او را یاری نخواهد داد! زیرا بعضی از انسان‌ها هستند که در عین مورد اهانت قرار گرفتن محبوب و محمودند، مانند آن‌هایی که به ناحق مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیرند. و گاهی هم هستند کسانی که در عین مورد ملامت و مذمت قرار گرفتن از طرف دیگران مورد حمایت هستند و به ناحق و ناروا مورد سرزنش قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر هستند کسانی که هم مورد ستایش قرار می‌گیرند و هم از آنان حمایت صورت می‌گیرد، مانند کسانی که به حق زمام قدرت و حکومت را به دست گرفته‌اند. اما سهم آدم مشرکی که به غیر خداوند دلبستگی و وابستگی پیدا نمود، از میان آن چهار نوع، بدترین و بی‌ارزش‌ترین سهم است، زیرا نه محمود و ستایش شده است و نه منصور و حمایت شده.

تباه‌کننده چهارم: اسراف در خورد و خوراک

فساد و تباه‌کنندگی آن دو گونه است:

یک نوع آن به خاطر فساد عین و ذات آن است مانند: محرمات که این نیز خود به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- محرماتی که جزو حقوق خداوند هستند مانند: مردار، خون، گوشت خوک، حیوانات درنده دارای ناب و پرندگان دارای چنگال شکاری.

۲- محرماتی که جزو حقوق مردم هستند: مانند: اشیای دزدی و غصبی و غارت شده و آنچه که بدون رضایت صاحب آن از طریق زور یا غصب الحیاء و به خاطر جلوگیری از ملامت دیگران تصاحب شده باشد.

گونه‌ی دوم آن اموری هستند که افراط در آن‌ها و تجاوز از حد مشروع باعث فساد و تباه‌کنندگی آن‌ها می‌شود، مانند: اسراف در امور حلال، افراط در خورد و خوراک؛ زیرا پرخوری انسان را از عبادت بازمی‌دارد، و قلب او را به امور خورد و خوراک و شکم‌پارگی مشغول می‌گرداند، و مدام در پی دستیابی به خوراکی‌های لذیذتر و متنوع‌تر است، و هرگاه به مقصود خود رسید، همه هم و غم او از یک طرف لذت‌بردن و از طرف دیگر نگرانی از

ضرر و زیان‌های آن است، و از طرفی هم نیروی شهوانی و حیوانی بر او چیره شده و راهای نفوذ شیطان را در او هموار کرده. زیرا شیطان همچون خون در تار و پود وجود انسان می‌تواند نفوذ نماید.

روژه راه‌های نفوذ شیطان را می‌بندد، اما پر خوری و شکم‌چرانی راه نفوذ او را آزاد و هموار می‌گرداند، هر کس خوردنی بسیار بخورد به نوشیدن و خوابیدن بسیار هم نیاز پیدا می‌کند و در نتیجه خیر و منافع بسیاری را از دست می‌دهد.

در حدیثی مشهور روایت شده است:

«مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، يَحْسِبُ ابْنُ آدَمَ لَقِيْمَاتٍ يُقِمْنَ صُلْبَهُ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَتُلُتْ لِبَطْعَامِهِ وَتُلُتْ لِشَرَّابِهِ وَتُلُتْ لِنَفْسِهِ»^(۱).

«هیچ چیزی نیست که بدتر از آن باشد که انسان شکم خود را از غذا انباشته کند، چندین لقمه که توان او را حفظ کنند کافی است، اگر خوردن بیشتر لازم بود، یک سوم را به خوراک یک سوم را به نوشیدنی و یک سوم را به نفس کشیدن خود اختصاص بدهد».

نقل می‌نمایند که ابلیس لعنه الله! بر یحیی بن زکریا ظاهر شد و زکریا خطاب به او گفت: تاکنون در موردی بر من چیره شده‌ای؟ شیطان گفت: به غیر از یک مورد نه! و آن این بود که شبی غذایی را برای تو تهیه کردند، اشتهایت را برای پر خوری بیشتر کردم! و سیر خوردی و خواب تو را گرفت و از خواندن نماز و عبادت بازماندی؟!

یحیی گفت: پس از آن در پیشگاه خداوند متعهد می‌شوم که هیچگاه پر خوری نکنم! ابلیس گفت: من هم در پیشگاه خداوند متعهد می‌شوم که هیچگاه کسی را اینگونه نصیحت نکنم!

تباه‌کننده‌ی پنجم: افراط در خوابیدن:

افراط در خوابیدن زمینه مرگ قلب را فراهم می‌گرداند، بدن را سنگین و عمر و وقت را تباه و موجب غفلت و ناتوانی‌های فراوانی می‌گردد.

برخی از خواب‌های نامطلوب و برخی دیگر از خوابیدن‌ها برای جسم زیانبار و غیر مفیدند.

سودمندترین نوع خواب آن است که انسان به آن به سختی نیاز داشته باشد. و خوابیدن اوایل شب از اواخر آن بهتر، و خوابیدن در اواسط روز از خوابیدن در اول و آخر آن مناسب‌تر است. به هر میزان که زمان خواب به آغاز و پایان روز نزدیک‌تر باشد به ویژه خواب عصر و صبح هنگام جز برای شب زنده‌داران ضرر و زیان آن بیشتر است.

از نظر آگاهان خوابیدن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب ناپسند است، زیرا آن زمان فرصتی است برای ذکر و تلاوت قرآن، و این مدت زمان از نظر سالکان دارای مزیت عظیمی است و حتی اگر تمامی شب را بیدار مانده باشند، اجازه نمی‌دهند سیر و سلوک خود را در آن فاصله زمانی تا طلوع آفتاب متوقف کنند. زیرا طلوع فجر آغاز روز و زمان نزول ارزاق و تحصیل سهم و حلول برکت است، و روز از آن زمان ظهور خود را آغاز می‌کند، و بهره‌برداری از آن زمان به معنای برخورداری از آن خیر و برکت است، و جز در موارد ضروری نباید آن را به خواب اختصاص داد.

خلاصه سخن این است که متعادل و مفیدترین خواب خواب نیمه اول شب و یک ششم آخر آن است که حدود هشت ساعت می‌شود. و از نظر پزشکان مناسب‌ترین و مفیدترین روش خواب از نظر زمان و میزان است. و به هر مقدار به آن افزوده یا کاسته شود، از نظر آنان در طبیعت انسان مشکل و ناهنجاری را پدید می‌آورد.

یکی از انواع خواب‌های غیر مفید خوابیدن پس از غروب آفتاب تا قبل از تاریک شدن و فرارسیدن کامل شب است. رسول خدا ﷺ آن را مکروه و ناپسند می‌شمارد و از نظر شریعت و طبیعت نیز مکروه و ناپسند است.

همانگونه که افراط در خوابیدن زمینه‌ساز بروز این آفت‌ها می‌شود، بی‌خوابی و کم‌خوابی نیز سبب بروز آفات بزرگ دیگری می‌شوند که می‌توان به ناهنجاری‌های مانند: سوء مزاج، و انحراف نفس، کم‌شدن توان و انرژی در زمینه اندیشه و عمل، اشاره کرد.

همچنین بیماری‌های خطرناکی را باعث می‌شود که قلب و جسم انسان توانایی تحمل آن‌ها را نخواهد داشت، زیرا قیام و ادامه حیات بر پایه اعتدال است، و هرکس آن را مراعات نکند، همه خیر و منافع را به دست آورده است، و از هدایت خداوند باید یاری طلبید.

تباہ‌کننده‌ی ششم: نگاه کردن‌های غیر ضروری:

نظر و نگاه اضافی سبب جلب توجه نگاه‌کننده می‌شود، و شمایل طرف مقابل را در قلب به تصویر می‌کشد و نگاه‌کننده را به خود مشغول می‌گرداند و غالباً در مورد دست‌یابی به آن به فکر فرو می‌رود.

می‌توان گفت که نگاه‌های نامشروع زمینه‌ساز بسیاری از فتنه‌ها و ناهنجاری‌هاست. همانگونه که در کتاب «المسند» از رسول خدا ﷺ روایت شده که:

«النظرة سهم مسموم من سهام إبليس، فمن غص بصره، أورثه الله حلاوة يجدها في قلبه إلى يوم يلقاه».

«نگاه (به نامحرم) تیری مسموم از تیرهای ابلیس است، هرکس به خاطر خداوند، (به نامحرم) نگاه نکند، خداوند لذتی را نصیب او می‌گرداند که تا روز ملاقات با خداوند آن را در قلب خویش احساس خواهد نمود».

بسیاری از مشکلات بزرگ خانوادگی و اجتماعی از نگاه‌های نامشروع به وجود آمده‌اند، کم نبوده‌اند نگاه‌هایی که نه یک حسرت و ندامت، بلکه ده‌ها حسرت و ندامت را در پی داشته‌اند.

همانگونه که شاعر گفته است:

كل الحوادث مبدها من النظر ومعظم النار من مستصغر الشرر
كم نظرة فتكت في قلب صاحبها فك السهام بلا قوس ولا وتر

«منشاء تمامی رویدادها نگاه نامشروع است، و بیشتر آتش سوزهای بزرگ از یک جرقه به وجود آمده‌اند، چه نگاه‌هایی که پارگی (و پراکندگی) را در دل نگاه‌کنند ایجاد کرده‌اند، زیرا نگاه‌ها تیرهایی بدون کمان و چله‌اند».

تباہ‌کننده هفتم: پرحرفی:

سخن و کلام اضافی و غیر ضروری درهای شر و بدی بسیاری را برای نفوذ شیطان بر روی گوینده‌ی آن می‌گشاید. اما خودداری از کلام غیر ضروری همه آن درها را بر روی شیطان می‌بندد.

کم نبوده‌اند جنگ‌هایی که عامل آن یک جمله و کلام بوده است. رسول خدا ﷺ روزی خطاب به حضرت معاذ بن جبل فرمود:

«وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي جَهَنَّمَ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ»^(۱).

«مگر چیزی به غیر از محصول زبان‌ها مردم را با بینی (و سر و صورت) در آتش سرنگون می‌نماید؟»

در صحیح ترمذی آمده که مردی انصاری وفات یافت و مردم می‌گفتند: خوشا به سعادت او! رسول خدا ﷺ فرمودند:

«فما يدريك فلعله تكلم بما لا يعنيه أو بخل بما لا ينقصه»^(۲).

«از کجا می‌دانی شاید او سخن بیهوده (برای دین و دنیای خویش) گفته یا در مورد چیزی که از او کم نمی‌شده، بخل ورزیده باشد».

کلام بیش از حد و نظر حرام منشأ بسیاری از گناهان می‌باشند. و فراخ‌ترین راه‌ها برای نفوذ شیطان هستند. زیرا زخم آن‌ها هیچگاه بهبودی پیدا نمی‌کنند، اما شهوت شکم‌چرانی اینگونه نیست و هرگاه پر شده، علاقه‌اش به غذا کاسته می‌شود.

اما چشم و زبان اگر به حال خود رها شوند، هیچگاه از نظر و کلام خسته نمی‌شوند، و جر و انحراف آن‌ها دامنه‌دار و پیامدهای آن گسترده‌تر می‌گردد.

سلف صالح اهل ایمان را از زیاده‌گویی و نگاه‌های غیر ضروری بر حذر می‌داشتند، و می‌گفتند: هیچ چیزی بهتر از زندانی‌نمودن دراز مدت زبان نیست!

۱- بروایت ترمذی ۲۶۱۶ و ابن ماجه ۳۹۷۳.

۲- بروایت ترمذی ۲۳۱۶ و ضعفه الألبانی.

بخش سوم:

حقیقت بیماری باطنی قلب

فصل یکم:

حقیقت بیماری باطنی قلب

در آیاتی از قرآن از مریضی و بیماری قلب سخن به میان آمده است:

خداوند متعال در مورد منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [البقرة: ۱۰].

«در دل‌هایشان بیماری است و خداوند (به وسیله نصرت اهل ایمان) بر بیماری آنان خواهد افزود».

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ [الحج: ۵۳].

«تا خداوند آنچه را که شیطان القاء می‌کند وسیله‌ای برای آزمون کسانی قرار دهد که در دل‌هایشان بیماری است».

همچنین می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ اتَّقَاةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَخْتَصِعُ بِالْأَقْوَالِ فَيُظْمِعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«ای همسران پیامبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچیک از زنان (عادی مردم) نیستید، اگر پرهیزکار باشید! پس به گونه‌ای صدای خود را نازک کنید که سبب طمع کسی شود که در دل او بیماری است».

خداوند متعال به آنان امر فرموده که همچون برخی از زنان ضعیف و نازک‌سخن در کلام خود نرمی و ضعف نشان ندهند، تا کسانی که بیمار دلند در ایشان طمع نکنند، اما در کنار آن نباید کلام‌شان به گونه‌ای تند و خشن باشد که به صورت فحش و ناسزار دربیابد، بلکه باید سنجیده و مطلوب سخن بگویند:

خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿لَّيِّنَ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنْكَفِرُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶۰].

«اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه با شایعه پراکنی باعث اضطراب مؤمنان می شوند، دست بردار نشوند، تو را بر ضد ایشان می شورانیم...».

تفاوت موضع گیری قلوب:

گاهی در مورد یک موضوع قلب ها دارای موضع گیری های متفاوتی می باشند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ [المدر: ۳۱].

«مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برگزیده ایم. و شماره ی آنان را نیز جز آزمونی برای کافران نساخته ایم، هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان به خود تردید راه ندهند و کسانی که در دل هایشان بیماری نفاق است. و همچنین کافران بگویند: خداوند از بیان (تعداد ملائکه) چه هدفی را دنبال می کرده است».

خداوند در این مورد می فرماید که به خاطر حکمت هایی است که نوزده فرشته را بر آتش دوزخ گمارده است، و از میان آن ها پنج حکمت را بیان فرموده است:

- فتنه و آزمونی برای کافران که به وسیله آن بیشتر در کفر و گمراهی غرق می شوند.
- تقویت یقین اهل کتاب که به خاطر باور به آن خبر که رسول خدا ﷺ بدون ملاقات با پیامبران ایشان آن را آورده، نفس خود را تقویت می نمایند و بر آنانی که اهل انکارند اتمام حجت صورت می گیرد، و هدایت جویان را خداوند هدایت می فرماید.
- همچنین ایمان اهل ایمان را به خاطر تصدیق تام و تمام و اقرار به آن افزایش می دهد.
- شک و تردید را از دل اهل کتاب و اهل ایمان به خاطر یقین آنان و تصدیق تام و تمام اینان برطرف می فرماید:

یعنی آیه ای که آورده شد دارای این چهار حکمت بود:

- فتنه برای کافران

- یقین و اطمینان اهل کتاب
 - یقین و اطمینان اهل کتاب
 - افزایش ایمان مسلمانان
 - برطرف نمودن شک و تردید اهل کتاب و اهل اسلام
- پنجم: حیرت و درماندگی کافران و بیمار دلان و دل‌مردگان در مورد علت تعیین نوزده فرشته برای اداره جهنم که می‌گویند: ﴿مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ [البقرة: ۲۶].
- این حال و وضع قلوب به هنگام فرود آمدن حق و حقیقت بر آنان است.
- قلبی بر اثر آن بیشتر در کفر و انکار و گمراهی غرق می‌شود.
 - قلبی دیگر بر ایمان و تصدیقش افزوده می‌شود.
 - دلی دیگر به آن یقین پیدا می‌کند و بر او اتمام حجت صورت می‌گیرد.
 - قلبی دیگر حیران و سرگردان می‌شود، و نمی‌داند منظور از آن چیست؟
 - قلب‌های دیگری از شک و تردید در این مورد رهایی پیدا می‌کنند.

قرآن داری دل‌ها:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷].

«ای مردم! به راستی اندرز (و هدایتی) از سوی پروردگارتان برای شما آمده است که شفای آن (بیماری‌هایی است) که در سینه‌ها قرار دارند و برای مؤمنین مایه‌ی هدایت و رحمت است».

قرآن درمان شفا بخش دل‌ها از بیماری جهالت و گمراهی است، زیرا علم و هدایت درمان بیماری ناآگاهی و جهالت، و رشد و هدایت درمان گمراهی و ضلالت‌اند.

خداوند متعال پیامبرش را از این دو مرض و بیماری مصون و منزّه فرموده است:

﴿وَالَّتَّجَمَ إِذَا هَوَىٰ ۖ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ [النجم: ۱-۲].

«سوگند به آن ستاره آنگاه که غروب می‌کند! دوست شما (محمد) گمراه و منحرف نشده و راه خطا را در پیش نگرفته است».

رسول خدا نیز جانشینان خود را به علم و هدایت توصیف نموده و فرموده است:

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي»^(۱).

«بر شماست که از سنت من و سنت جانشینان رشد و هدایت یافته و هدایتگر پس از من تبعیت کنید».

خداوند متعال کلام خویش را نصیحتی برای عامه مردم و هدایت و رمتی برای اهل ایمان و شفابخش درد دلها قرار داده است. هر کس از قرآن برای بهبودی بیماری‌های فکری، اخلاقی و عملی خود بهره بگیرد، مشکل و بیماری او برطرف می‌شود و هر کس این چنین نکند مصداق کلام شاعری است که می‌گوید:

فَإِذَا بَلَغَ مِنْ دَاءٍ بِهِ ظَنَّ أَنَّهُ نَجَا وَبِهِ الدَّاءُ الَّذِي هُوَ قَاتِلُهُ
«هرگاه از بیماری که دارد شفا پیدا کرد، گمان می‌کند که نجات پیدا کرده است، اما نمی‌داند که از بیماری کشنده دیگری رنج می‌برد».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الاسراء: ۸۲].

«ما از قرآن آنچه را نازل می‌کنیم که وسیله بهبودی و رحمت برای مؤمنین است، اما برای ستمکاران جز زیان چیزی را نمی‌افزاید».

رای استوارتر این است که حرف «من» در این آیه برای «بیان جنس» است، زیرا قرآن همه‌اش برای اهل ایمان شفا و رحمت است.

۱- بروایت ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی و آل‌بانی آن را صحیح دانسته است.

فصل دوم:

اسباب امراض قلب و قالب

امراض جسمی و راه‌های معالجه آن‌ها

بیماری‌های جسمی در برابر صحت و سلامت آن قرار گرفته و در نتیجه آن را از حالت اعتدال خارج گردانیده و کار و حرکت طبیعی اعضای آن را دچار اختلال می‌گردانند، یا مانند ناینبایی، کری و فلج توان و استعداد خود را به تمامی از دست می‌دهند و یا بر اثر بیماری دچار ضعف و مشکل شده و آنگونه که شایسته است از عهده وظایف خود بر نمی‌آیند.

در مواردی اهم اعضا و حواس انسان‌ها بر اثر بیماری و حوادث از حالت طبیعی خویش خارج شده و خلاف حقیقت را به صاحب خود گزارش می‌دهند، و شیرین را تلخ و تلخ را شیرین و پاک را ناپاک و ناپاک را پاک گمان می‌برند.

فساد و اختلال کار طبیعی آن‌ها مانند اختلال و ضعف در کار سیستم‌های هاضمه، لامسه، دافعه و جاذبه و... که به خاطر خارج شدن از حالت اعتدال دچار درد و آلم می‌شوند، اما در عین حال توان خود را به تمامی از دست نداده و دچار هلاکت نشده‌اند، بلکه تا حدودی توان حرکت خویش را حفظ می‌نمایند.

عامل و سبب آن خروج از حالت اعتدال، یا تباهی و فساد در کمیت یا در کیفیت است. فساد و اختلال در «کمیت» یا اثر کمبود ماده خاصی است که باید میزان آن را افزایش داد، یا بر اثر افزایش آن است که لازم است مقدارش را کاهش داد.

اختلال و تباهی در «کیفیت» هم یا بر اثر ازدیاد حرارت، برودت، رطوبت و یا یبوست است یا به خاطر کم شدن از میزان طبیعی که هریک را به روش و با داروی مناسب باید معالجه کرد. پایه و محور سلامتی جسم بر روی حفظ توانایی و مصونیت در برابر بیماری‌ها و خارج کردن مواد فاسد و زاید از بدن قرار دارد.

تشخیص پزشکان براساس این سه اصل قرار دارد که قرآن به آن اشاره دارد و خداوندی که آن را برای شفا و رحمت انسان‌ها نازل نموده ما را به آن سه اصل راهنمایی فرموده است:

اصل اول: حفظ قوت: خداوند متعال به بیماران و مسافران دستور فرموده که در ماه رمضان از گرفتن روزه خودداری نمایند، و مسافران پس از پایان مسافرت و بیماران بعد از بهبودی آن را تدارک و جبران کنند. تا قوت و توان خود را حفظ کنند! زیرا روزه گرفتن گاهی بیماری بیماران را بیشتر می‌کند، و مسافران به خاطر کار و مشغلت مسافرت به حفظ توان خود نیاز دارند.

اصل دوم: حمایت و مصونیت در برابر امور مضر: خداوند متعال به انسان‌های بیمار اجازه داده که از استعمال آب سرد برای غسل و وضو خودداری نمایند. زیرا برای آنان مضر می‌باشد و به آنان اجازه داده که به جای آن با خاک پاک تیمم کنند. تا از ورود چیزهای مضر به ظاهر بدن و به طریق اولی به باطن آن مورد حمایت قرار بگیرند.

اصل سوم: دفع مواد مسموم و زاید از بدن: خداوند به حاجیان در حال احرامی که سرشان زخمی شده و یا بیماری خاصی دارند، اجازه کوتاه کردن موی خویش را داده است، تا از موها و بخارهای آلوده پاک شود. این یکی از ساده‌ترین انواع بهشت جسمی است که می‌تواند اشاره‌ای باشد به ضرورت مراعات این روش در بیماری‌ها و مشکلات بزرگتر. این موضوع را برای یکی از اطبای مشهور مصری توضیح دادم، او گفت: به خدا قسم! اگر برای کشف این موضوع به غرب هم مسافرت می‌نمودم، آن را سفری سخت تلقی نمی‌کردم!

قلب نیز در این ارتباط همچون قالب است:

پس از آن توضیحات معلوم می‌شود که قلب نیز نیازمند:

- اموری است که از عوامل قدرت آن - یعنی ایمان و ذکر و اطاعت - محافظت کنند.
- برای مصونیت در برابر چیزهای مضر و زیانبار - به اجتناب از گناه و معصیت و پرهیز از مخالفت با شریعت، نیازمند است.
- برای فارغ و تهی شدن از امور فاسد و تباه‌کننده به توبه‌ای صادقانه و استغفاری آگاهانه محتاج می‌باشد.

مرض قلب اشکال و عیبی است که برای آن پدید می‌آید و معرفت و تبعیت از حق را بر او مشتبّه می‌نماید، و حق را حق نمی‌بیند و یا آن را برخلاف آنچه که هست تصور می‌کند و یا

در ك حقیقتش به شدت کاهش پیدا می کند، و اراده اش برای پذیرش حق سست می گردد، و با حق و حقیقت و مصلحت عداوت می ورزد و باطل را دوست می دارد، و غالباً بسیاری از آدم ها هردوی این موضوع در آنها تحقق پیدا می نماید.

به همین خاطر از امراض و عوارضی که بر قلب وارد می شوند، گاهی با تعبیر شک و ریب تعبیر می شود همانگونه که مجاهد و قتاده کلمه «مرض» در این آیه:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [البقرة: ۱۰].

«در دل هایشان بیماری است».

شک و تردید معنی کرده اند.

گاهی هم «مرض قلب» را به شهوت زنا تفسیر کرده اند، مانند: این آیه که می فرماید:

﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«تا کسی که در دل هایشان بیماری است. طمع نکند».

اولی: مرض شک

دومی: مرض شهوت است.

صحت و سلامت به وسیله مشابه و همانند حفظ می شود، اما مرض و بیماری به وسیله مخالف و ضدشان برطرف می گردند.

در واقع بیماری به وسیله اسبابی همانند اسباب خود تقویت شده و به وسیله ضد آن برطرف می گردند. و صحت و سلامتی به وسیله اسباب مشابه اسباب آنها حفظ شده و به وسیله مخالف آنها از بین می رود.

از آنجا که بدن آدم بیمار به وسیله چیزهایی مانند: سرما، گرما و کار که بدن انسان سالم را چندان آزار نمی دهند، دچار درد و عذاب می شود. قلب مریض نیز به وسیله اندک اموری مانند: «شبهه و شهوت» مریضی اش بیشتر می شود. زیرا توانایی مقابله با آنها را ندارد.

اما قلب سلیم و قوی اموری به مراتب بدتر از آنها را هم با قوت و اراده دفع می کند.

در کل می توان گفت که هرگاه چیزی همانند سبب بیماری بیماران پدید بیاید بر میزان بیماری آنها افزوده می شود و قوت شان به ضعف تبدیل می گردد، و اگر این اسباب به درستی برطرف نشوند و اسباب رفع بیماری فراهم نگردد به سوی هلاک و نابودی گام برمی دارند.

خلاصه حال قلب:

- قلب نیز همچون جسم دچار بیماری می شود.
- شفای آن از طریق توبه و مراقبت محقق می شود.
- قلب نیز همچون آینه گردآلود می شود، و تنها راه پاک کردن آن معرفت، ذکر و اطاعت خداوند است.
- قلب همچون جسم عریان می شود، و پوشش و آرایش آن تنها به وسیله «تقوا» امکان پذیر است.
- قلب همچون بدن گرسنه و تشنه می شود، و خوراک آن «توحید، توکل، انابه، خدمت و محبت» خداوند است.

بخش چهارم:

راه‌های جلوگیری از تسلط نفس بر قلب

فصل یکم: منشأ امراض قلب

پناه بردن به خداوند از شر نفس:

این بخش همچون پایه و قاعده‌ای برای بخش‌های بعدی است. لازم به یادآوری است که «نفس اماره» منشأ تمامی بیماری‌هایی است که قلب به آن‌ها مبتلا می‌شوند. و تمامی عوامل فاسدکننده قلب به آن برمی‌گردند، و به دیگر اعضا و پیش از همه آن‌ها به قلب سرایت می‌نماید.

رسول خدا ﷺ در مقدمه صحبت‌هایش غالباً می‌فرمود:

«إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا...»^(۱).

«ستایش خاص خداوند است، از او یاری می‌طلبیم و هدایت می‌جوییم، و طلب بخشش می‌نماییم و از شر و شرارت نفس خویش و کردارهای بدمان به خداوند پناه می‌بریم...»
در مسند ترمذی از حُصَین بن عبید روایت شده که:

«پیش از مسلمان شدنم رسول خدا ﷺ به من فرمود: «حُصَین چند خدا را می‌پرستی؟»

گفتم: هفت خدا در زمین و یک خدا در آسمان.

فرمود: «از کدامیک از آن‌ها امید و هراس داری؟»

گفتم: به آن خدایی که در آسمان است.

فرمود: «اسلام را قبول کن! تا چیزهای مفیدی را به تو بیاموزم».

پس از آن که ایمان آوردم، فرمود:

«بگو: خداوند! راه رشد و صراط مستقیم را به من بنمایان، و مرا از شر نفسم مصون بدار».

رسول خدا ﷺ به طور کلی از شر نفس و از شر و زیان‌های کردار و گفتاری که از آن پدید می‌آیند و پیامدها، سختی‌ها و مجازات آن‌ها به خداوند پناه می‌برد. این که از شر نفس و اعمال هردو به خداوند پناه می‌برد، به خاطر دو احتمال بوده است.

یکم: از باب اضافه نوع به جنس خویش است، یعنی خداوند از شر این نوع از اعمال به تو پناه می‌برم.

دوم: منظور از آن مجازات اعمالی است که صاحب آن را دچار مشکل و زیان می‌گردانند. براساس احتمال اول، رسول خدا از صفت و خلصت نفس و عملکرد آن به خداوند متوسل شده است.

و بر پایه‌ای احتمال دوم، از مجازات‌ها و اسباب آن‌ها به خداوند پناه برده است.

بدین صورت کردار بد نیز جزء شر نفس به شمار می‌آید.

آیا این دعای او بدان معناست که خداوند! از مجازات اعمالم که مرا ناخوشایند است. به تو پناه می‌برم. یا از نفس کردارهای بدم؟

ظاهراً معنی اول مرجح است، زیرا استعاذه از کردار بد پس از وقوع آن، چیزی به جز پناه‌بردن به خداوند از مجازات و عواقب آن نیست، هرچند که عین امر واقع و موجود را نمی‌توان رفع و برطرف کرد.

حجاب میان قلب و خالق آن:

همه سالکان و پویندگان طریق الی الله علی رغم اختلاف روش و تفاوت طریق، در این مورد اتفاق نظر دارند که نفس اماره قطع‌کننده‌ی راه وصول سالک به معبود حق است، و تنها پس از تضعیف و سرکوبی و مخالفت با آن است که می‌توان طریق توحید و عبادت خالص را برای وصول به رضایت معبود و کسب سعادت ابدی ادامه داد.

زیرا مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- دسته‌ای که نفس بر ایشان چیره شده و آنان را تحت فرمان کامل خویش درآورده و در راه هلاک و نابودی قرار داده است.

۲- دسته‌ای دیگر کسانی هستند که بر نفس خویش پیروز شده و آن را مطیع و فرمانبرداری اراده و ایمان خویش گردانیده‌اند.

برخی از عارفان می گویند: سفر سالکان تنها با پیروزی بر نفس خویش پایان می پذیرد، هر کس بر نفس خویش چیره شد، رستگار و سربلند می گردد و هر کس که مغلوب نفس خویش گردید، نیست و نابود می شود.

خداوند متعال می فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٤١﴾﴾ [النازعات: ۳۷-۴۱].

«اما آن کسی طغیان و سرکشی کرده و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح داده، قطعاً جایگاه او دوزخ است. اما آن کسی که از مقام خداوند خود ترسیده و نفس خود را از هوی و هوس باز داشته، قطعاً جایگاه او بهشت است».

طبیعت «نفس» به گونه ای است که انسان را به سرکشی و نافرمانی و برتری دادن دنیا بر آخرت وسوسه می کند.

اما خداوند مهربان انسان را به هراس از خود و مقابله با هواهای نفسانی دعوت می فرماید. قلب از دو جهت مورد خطاب قرار می گیرد، گاهی به سوی یکی و گاهی به طرف دیگری تمایل پیدا می کند. زمینه ابتلاء و آزمون از اینجا ناشی می شود.

صفات نفس یا صفات نفوس:

خداوند در قرآن نفس را به سه صفت توصیف فرموده است: نفس مطمئنه، نفس اماره و نفس لوامه».

در این مورد که آیا نفس تنها یکی است و دارای این سه اوصاف و حالات است؟ یا این که هر انسانی دارای سه نفس اماره، لوامه و مطمئنه می باشد، اختلاف نظر وجود دارد.

رأی اول: رأی فقها و متکلمین و اکثریت اهل تفسیر و نظر عارفان اهل تحقیق است.

رأی دوم: رأی اکثریت اهل تصوف است.

اما پس از تحقیق و بررسی بی طرفانه موضوع به این نتیجه می رسیم که اساساً اختلافی میان طرفداران این دو رأی وجود ندارد، زیرا «نفس» به اعتبار ذات خود یک نفس و به اعتبار اوصاف و احوال آن سه نفس است.

هرگاه ذات آن را مورد توجه قرار بدهید، نفس یکی است. و چنانچه آن را از زاویه اوصاف و احوالش نگاه نمایید. نفس انسان سه گونه‌اند.

گمان نمی‌برم که منظور برخی از صوفیان آن باشد که هر انسانی دارای سه نفس قائم به ذات و مستقل و هریک در حد و حقیقت با دیگری همسان باشد. و هرگاه انسانی بمیرد، سه نفس و روح مستقل و جدای از هم قبض شده باشند.

زیرا هرگاه خداوند نفس را ذکر فرموده و آن را به صاحب آن نسبت داده، با لفظ مفرد آن را بیان فرموده و در سایر موارد نیز به همین صورت است و حتی در یک مورد هم الفاظی مانند: «نفوسک» و «نفوسه» و «انفسک» و «انفسه» را نیاورده است و اگر به صورت جمع آورده شده باشد مانند: ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۝۷﴾ [التکویر: ۷].

«آنگاه که دوباره جان‌ها و جسم‌ها باهم پیوند پیدا می‌کنند».

منظور از آن عموم نفس‌ها است.

اگر هم به صورت جمع آورده شده باشد، به جمع اضافه شده یعنی نفس‌های آنان با نفس‌های شما. همانگونه که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ»^(۱).

«نفس‌های ما تنها در اختیار خداوند است».

اگر هر انسانی به تنهایی دارای سه نفس می‌بود حتی اگر در یک مورد هم بوده، خداوند آن را به صورت جمع به مفرد اضافه می‌فرمود.

۱- بخشی از حدیثی که امام مسلم آن را با شماره ۶۸۰ روایت نموده است.

فصل دوم:

صفات نفوس

نفس مطمئنه:

هرگاه نفس در بارگاه با عظمت خداوند حاضر شود، و از ذکر و یاد او آرامش یابد و به سوی او توجه نماید و مشتاق ملاقات او شود، و به قربت او الفت گیرد، چنین نفسی «نفس مطمئنه» است. این همان نفسی است که به هنگام مرگ به او گفته می شود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ [الفجر: ۲۷-۲۸].

«ای نفس آرامش یافته! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که خوشنودی و خداوند نیز از تو خوشنود است».

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «نفس مطمئنه» به معنای نفس مصدقه است.

قتاده می گوید: نفس مطمئنه نفس مؤمنی است که به وعده های خداوند ایمان، اطمینان و آرامش دارد.

مجاهد می گوید: نفس مطمئنه نفس خاشعی است که به ربوبیت خداوند یقین پیدا کرده و با کمال میل به اطاعت و بندگی خداوند روی می آورد، و به رسیدن به حضور او یقین دارد. حسن می گوید: نفس مطمئنه یعنی نفسی که به گفتار خداوند ایمان و یقین دارد و آن را تصدیق می نماید.

حقیقت اطمینان، آرامش و استقرار از آن نفسی است که به ذکر و اطاعت و ایمان به خداوند آرامش پیدا کرده، و آرامش خود را در چیزی دیگر نمی جوید.

نفسی که به محبت عبودیت و اطاعت از اوامر و دوری از نواهی الهی و عشق به دیدار او و تصدیق حقایق اسماء و صفاتش روی آورده و اطمینان و آرامش پیدا کرده، مدام در پی کسب خوشنودی خداوند است، اسلام را به عنوان دین و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر برگزیده، ایمان و یقین پیدا کرده و به قضا و قدر خداوند و کافی بودن خداوند در محاسبه و مراقبه ایمان و یقین دارد.

به این حقیقت یقین پیدا کرده که «رب وَّالهِ و معبود و مالک و مستعان» و صاحب همه امور و مرجع او که حتی یک چشم زدن از او بی نیاز نیست، خداوند تنهای بی همتا و آفریدگار شنوا و بینا و آگاه است.

نفس اماره:

نفس اماره: یا نفس سرکش و بسیار دستوردهنده به نافرمانی و ناپرهیزکاری در مقابل «نفس مطمئنه» قرار دارد، نفس اماره صاحب آن را به همه آنچه که خود دوست می دارد دستور می دهد و او را برای تبعیت از باطل و افتادن به دنبال کشش های ناروا ترغیب می نماید. نفس اماره سرچشمه تمامی تباهی ها و بدی هاست، اگر انسان از آن اطاعت کند او را به سوی ارتکاب همه زشتی ها و پلشتی ها راهنمایی می کند.

خداوند متعال در مورد آن صفت «اماره بالسوء» یعنی بسیار امرکننده به بدی را آورده، نه «آمر» و امرکننده تنها، زیرا طبیعت و عادت نفس همین امر کردن ها و فریبکاری هاست، مگر کسی که توانسته باشد، آن را پاک و تزکیه کند، در این صورت است که او را به خیر و نیکی فرا می خواند و این هم از نعمت رحمت و هدایت الهی است، زیرا اساس کار نفس کشانیدن انسان به گرداب گناه و منجلاب معصیت است.

نفس در اصل ظالم و جاهل آفریده شده، و عدالت و دانش و دینداری برای آن از طریق پروردگار و هدایت آفریدگار فرا راه آن قرار داده می شود، اما اگر راه رشد، تعالی و تزکیه را به او نمی نمایند، همچنان بر ظلم و جهل خود باقی می ماند.

عامل اصلی فراخوانی فراوان و مداوم نفس به نافرمانی خداوند ناشی از ستمگری و نادانی اوست. اگر فضل، رحمت و هدایت خداوند نبود، حتی یک نفر هم نفس خویش را پاک و تزکیه نمی کرد.

هرگاه خداوند به آن اراده خیر بفرماید، آگاهی و اراده او را برای «اصلاح و تزکیه» تقویت می نماید. و هرگاه در مورد او این چنین خواستی نداشته باشد، او را به همان حال ستمگری و نادانی خویش که براساس آن آفریده شده باقی می گذارد.

عامل ستم یا جهالت است یا حق ناپذیری که این هم در اصل به جهالت برمی گردد. و حق ناپذیری لازمه‌ی جهالت است، به همین خاطر فرمان دادن فراوان آن به بدی و ناروایی لازمه و جزو طبیعت آن است، مگر آن که مشمول رحمت هدایت خداوند بگردد.

بدین ترتیب معلوم می شود که ضرورت اطاعت انسان از «معبود واحد» خویش بر هر ضرورت دیگری برتری دارد و با هیچ نیاز و ضرورت دیگری قابل مقایسه نیست. و چنانچه خداوند به اندازه یک چشم بر هم نهادن رحمت و توفیق و هدایت خود را از او دریغ بدارد، سرانجامی به غیر از هلاک و نابودی نخواهد داشت.

نفس لوامه:

در مورد ریشه این کلمه که آیا از «تلوم» به معنای تلون و تحول یا «اللوم» به معنای ملامت است، اختلاف نظر وجود دارد.

عبارات علمای سلف بر حول محور این دو معنی قرار دارند.

سعید بن جبیر می گوید: «به ابن عباس رضی الله عنه گفتم: معنی «لوامه» چیست؟ گفت: لوامه صفت نفس ملامت گر است».

مجاهد می گوید: نفس لوامه نفسی است که به خاطر آنچه از دست داده دچار ندامت شده و خود را مورد ملامت قرار دهد.

قتاده می گوید: نفس لوامه نفسی است که گاهی به سوی شر و گاهی به سوی خیر تمایل پیدا می کند.

عطاء از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده است که:

«در روز قیامت همه نفس ها خود را مورد ملامت قرار می دهند. انسان خوب به خاطر آن که بر خوبی های خویش نیفزوده و انسان بد به خاطر آن که تا آخر عمر از بدی دست بردار نبوده، هریک خود را مورد سرزنش و ملامت قرار می دهند.

حسن نیز می گوید: سوگند به خداوند، نفس مؤمن در هر شرایطی خود را مورد ملامت قرار می دهد، و خود را در مورد مسؤولیت ها و اعمالش مقصر می شمارد، اما آدم فاجر و بدکار به بدکاری خود ادامه داده و به هیچوجه خود را مورد عتاب قرار نمی دهد.

آنچه بیان شد نظرات کسانی بود که نظر ایشان بر اشتقاق کلمه‌ی «لوامه» از «لوم» و ملامت است.

اما کسانی دیگر «لوامه» را به خاطر تلون و تغییر مداوم آن و عدم استقرارش بر یک وضع و حال، از ریشه «تلوم» می‌دانند.

ظاهراً معنای مورد نظر جمع اول مرجح و مشخص است، زیرا اگر لوامه به معنی بسیار تغییرکننده بود، باید به جای آن «متلومه» مانند: «متلونه و مترده» گفته می‌شد. اما این معنا جزو لوازم معنی اولی است. زیرا به خاطر تغییر و تلون و عدم ثباتش کارهای ناروایی را مرتکب می‌شود، و سپس خود را مورد ملامت قرار می‌دهد، یعنی تغییر و تحول از لوازم ملامت و تلوم است.

تغییر و تحول نفس:

نفس آدمی اماره، گواهی هم مطمئن است. حتی ممکن است در طول ساعات شبانه روز هر ساعتی بر یکی از آن حالات قرار داشته باشد، و حکم در مورد آن‌ها به غلبه و بیشتربودن یکی از آن‌ها بستگی دارد.

- توصیف آن به مطمئن نوعی تعریف و تمجید
- توصیف آن به اماره، نوعی توهین و تحقیر
- و توصیف آن به لوامه، هم مشمول مدح و هم مشمول ذم با توجه به مواردی است که خود را به خاطر آن‌ها مورد ملامت قرار می‌دهد.

فصل سوم:

معالجه بیماری قلب از طریق محاسبه نفس

معالجه‌ی بیماری قلب:

منظور از معالجه قلب، معالجه و مداوای بیماری مغلوب شدن آن به وسیله نفس اماره است، معالجه این بیماری باطنی از دو طریق ممکن است:

۱- محاسبه

۲- مخالفت

زیرا غفلت از محاسبه نفس و موافقت و اطاعت از اوامر آن زمینه مرگ معنوی قلب را فراهم می‌کند.

در حدیثی که امام احمد و عده‌ای دیگر از محدثان از شداد بن اوس رضی الله عنه روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَتَّى عَلَى اللَّهِ»^(۱).

«آدم زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را محاسبه و مهار نماید و برای پس از مرگش کار کند، و آدم ناتوان کسی است که از هواهای نفسانی پیروی کند و به (مغفرت) خداوند امیدوار باشد».

گفتار گذشتگان در مورد محاسبه نفس:

امام احمد بن حنبل رحمه الله از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل نموده که گفته است:

«حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا، وزنوا أنفسكم قبل أن توزنوا، فإنه أهون عليكم في الحساب غداً أن تحاسبوا اليوم وتزينوا للعرض الأكبر يومئذ تعرضون لا تخفي منكم خافية».

«پیش از آن که مورد بازخواست قرار بگیرید، نفس خود را مورد بازخواست قرار دهید! و پیش از آن که مورد سنجش قرار بگیرید خود را بسنجید! اگر امروز حال و وضع خود را مورد بررسی قرار بدهید. بازخواست شدن فردایتان بر شما آسان تر خواهد بود، و خود را برای همایش روزی بزرگ (قیامت) آراسته کنید! در آن روز حضور پیدا خواهید کرد و هیچ چیزی از شما پنهان باقی نخواهد ماند».

همچنین از حضرت حسن علیه السلام روایت نموده که: «هیچ انسان اهل ایمانی را نمی یابی که نفس خود را مورد بازخواست قرار ندهد و از خود نپرسد که چرا چنان گفتم؟ و چرا چنین چیزی را خوردم و یا نوشیدم؟ اما آدم اهل فسق و فجور بدون آن که خود را مورد سؤال و بازپرسی قرار بدهد، راه گمراهی خویش را همچنان ادامه می دهد».

قتاده رحمه الله در مورد این فرموده خداوند: ﴿وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الکھف: ۲۸].

«و همه کار و بارش افراط و تفریط است».

گفته است که یعنی نفس خود را تباه نموده و فریب خورده و در عین حال دین خود را از دست داده و دو دستی دنیایش را چسپیده است.

حسن رحمه الله گفته است:

«اگر انسانی دارای اندرزگویی درونی باشد، در خیر و سلامت باقی خواهد ماند، و با همت و اراده تمام محاسبه خویش را فراموش نخواهد نمود».

میمون بن مهران گفته است:

«تنها زمانی انسان به راستی پرهیزکاری را پیشه ی خویش خواهد کرد که به همان صورت شریک نا اهل خود را مورد محاسبه قرار می دهد، نفس خویش را نیز مورد پرس و جو و بازخواست قرار بدهد. به همین دلیل است که گفته شده: نفس همچون شریک خائن است، اگر مراقبش نباشی سرمایه ی تو را حیف و میل خواهد کرد».

میمون بن مهران همچنین گفته است:

«انسان اهل تقوا بیشتر از آن که مراقب زورگویی حاکم ستمکار و شریک بدکار باشد، از نفس خود حساب می کشد».

امام احمد بن حنبل از وهب روایت نموده که:

«در مکتوبات آل داود آمده است: حق آن است که آدم عاقل از چهار ساعت در عمر خویش غفلت ننماید:

- ساعتی که در آن به ذکر و مناجات با خداوند مشغول شود.
- ساعتی که در آن نفس خویش را مورد محاسبه قرار بدهد.
- ساعتی که با دوستان دلسوز و صادق خویش برای بیان عیوب و ضعف‌های یکدیگر خلوت نمایند.

- ساعتی که در آن همه لذایذ و امور مطلوب نفس خویش را ترک کند، زیرا این کار در این ساعت او را به عملی نمودن قیام به ادای آن سه مورد قبلی یاری داده و برای قلب او نوعی گردش و تفریح به حساب می‌آید»^(۱).

می‌گویند: احنف بن قیس گاهی به چراغ نزدیک می‌شد و انگشت خود را بر روی شعله آن می‌نهاد و به خود می‌گفت:

«خُئیف سوزش آتس را بچش! چرا فلان روز فلان گناه را مرتکب شدی؟ چرا فلان روز فلان کار ناروا را انجام دادی؟»

حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنهما در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود یادآوری نمود که «در شرایط رفاه و سلامتی و قبل از قرار گرفتن در شرایط سخت نفس خود را مورد محاسبه قرار بده! زیرا هرکس در شرایط آسودگی و قبل از فرارسیدن شرایط سخت نفس خود را مورد محاسبه قرار بدهد، وضع و حال او رضایت‌بخش خواهد گردید و دیگران به او غبطه خواهند خورد. اما هرکس که زندگی دنیوی و اهواء نفسانی او را از محاسبه نفس بازدارد، دچار ندامت، حسرت و خسران خواهد شد».

حسن رحمه الله می‌فرماید:

«انسان اهل ایمان به سختی مراقب نفس خویش است، در جهت رضایت خداوند آن را مورد محاسبه قرار می‌دهد، در قیامت بازخواست و محاسبه‌ی کسانی آسان خواهد بود که در دنیا نفس خویش را مورد بازخواست قرار داده باشند.

اما در قیامت محاسبه کسانی بسیار سخت خواهد بود که در دنیا مغلوب نفس خویش شده و از محاسبه آن غفلت ورزیده اند.

هرگاه انسان اهل ایمان با چیزی شگفتی برانگیز و لذتبخش مواجه شود. می گوید: به خداوند سوگند علاقه و اشتهایت را دارم و به تو نیازمندم! اما از تو صرف نظر خواهم کرد. و هیچگاه به خاطر تو خداوند را نافرمانی نخواهم نمود.

اما هرگاه در مورد کوتاهی به نفس خویش مراجعه می نماید می گوید: چرا چنین کردم؟ مرا چکار به این کارها! سوگند به خداوند! بار دیگر به این کار بر نمی گردم! اهل ایمان آنانی هستند که قرآن دست ایشان را گرفته و از نابودیشان جلوگیری نموده است.

اهل ایمان در این جهان خود را همچون اسیرانی می دانند که مدام در اندیشه آزادی خویش هستند.

مؤمنین راستین آنانی هستند که دل هایشان به ذکر و یاد خداوند آرامش پیدا نمی کند و به غیر از او به چیزی دلبستگی و وابستگی پیدا نمی کنند.

اهل ایمان همان هایی هستند که به یقین می دانند در مورد شنیدن، دیدن، گفتن و اعمال و کردار خویش مورد بازخواست و محاسبه قرار خواهند گرفت. مالک بن دینار می گوید:

«خداوند کسی را که خطاب به نفس خویش می گوید: تو مگر فلان کردار ناروا را انجام ندادی و فلان گفتار ناپسند را نگفتی؟ سپس بینی آن را می گیرد و لگامش می کند و به تبعیت از کتاب و سنت ملزم می نماید و ایمان و اراده ی خود را رهبر و راهنمای او می گرداند».

مثالی برای کیفیت محاسبه نفس:

پیشتر نفس را به شریک تجاری غیر قابل اعتماد تشبیه کردم. همانگونه که اولاً: پس از مراعات حق، مسئولیت شراکت از سوی شریک است و هدف از شراکت که حصول سود است، تحقق پیدا می نماید، و در مرتبه دوم: مراقبت از تصرفات و اقدامات او، و سوم:

حسابرسی و مشخص نمودن اقدامات، و چهارم: جلوگیری از تکرار خیانت‌هایی است که حیثاً مرتکب شده باشد.

نفس نیز به همین صورت است، ابتدا در ارتباط با محافظت از اعضای هفت‌گانه که محافظت از آن‌ها حفظ سرمایه است و بعد از آن کسب سود و منفعت مطرح می‌باشد، زیرا کسی که دارای سرمایه نیست چگونه انتظار سود را دارد؟

آن اعضا و جوارح هفتگانه عبارتند از: چشم، گوش، دهان، عورت، دست و پا^(۱) و... که مرکب و وسایلی برای شقاوت یا سعادت می‌باشند، هرکس در مورد محافظت از آن‌ها کوتاهی نماید. دچار مشکلات و بدعاقبتی‌هایی می‌شود و هرکسی از آن‌ها محافظت کند از خیر و سعادت خویش محافظت کرده است. در واقع حفظ آن‌ها اساس همه خیر و مصالح و اہمالشان به معنای مبتلی شدن به همه شر و مفاسد است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور: ۳۰] «به مؤمنین بگو که چشمان خود را فرو بنهند (و سر به زیر باشند) و عورت‌های خود را (از زنا) حفظ کنند».

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [الإسراء: ۳۷] «بر روی زمین مغرورانه و متکبرانه راه مرو! چرا که تو نمی‌دانی زمین را بشکافی و به بلندای کوه‌ها برسی».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].
«از چیزی که از آن ناآگاهی دنباله‌روی مکن! بیگمان که چشم و گوش و دل همه مورد بازخواست قرار می‌گیرند».

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [الإسراء: ۵۳].

«به بندگانم بگو که بهترین و زیباترین سخن‌ها را بگویند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۷۰].

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند پروا کنید، و سخن صحیح و سنجیده بگویید!»
 همچنین در سوره الحشر می‌فرمایند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا
 قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید، و هر کس نگاه کند که برای فردای
 (قیامت خود) چه توشه‌ای را اندوخته است».

اگر انسان بر نفس خود در مورد چگونگی اتسافده از اعضا سخت بگیرد به مرحله‌ی مراقبت
 و نظارت وارد می‌شود که به هیچوجه نباید دخل و تصرفات نفس را در مورد استفاده از اعضا
 مورد اهمال قرار بدهد، زیرا اگر یک لحظه هم از آن غفلت ورزد، قطعاً نفس مرتکب خیانت
 می‌شود، اگر هرچه بیشتر از مراقبت از آن غفلت کند نفس نیز بیشتر مرتکب انحراف و خیانت
 می‌شود و کار به نابودی قلب و اعضا کشیده می‌شود. به هر صورت کسی که احساس نقص و
 سود و منافع معنوی نمود، باید به مرحله محاسبه و بررسی نفس وارد شود.

پس از محاسبه و حسابرسی است که حقیقت سود و زیان بر او معلوم می‌شود، هرگاه در مورد
 زیان و مفاسد یقین پیدا کرد، همانگونه که شریک خاطی باید خیانتی را که مرتکب شد. جبران
 نماید، آن را جبران کند و نفس را به امانت‌داری و محافظت و مراقبت در آینده، ملزم نماید.

اما نباید فراموش کرد که در مورد فسخ شراکت با نفس انسان صاحب اختیار نیست و هیچ
 راهی برای قطع همه پیوندهایش با آن برای او ممکن نمی‌باشد، یعنی نمی‌تواند نفس دیگری را
 جایگزین آن بنماید، و در نتیجه تنها چاره او مراقبت و محاسبه از آن و پرهیز از غفلت در مورد
 تصرفات آن است.

آنچه کار محاسبه نفس را آسان می‌کند:

یکی از اموری که در کار محاسبه و مراقبه نفس انسان را یاری می‌دهند، شناخت و معرفت
 است که اگر هرچه بیشتر در زندگی دنیا به مراقبه و محاسبه نفس پردازد، بیشتر خود را به
 آسایش و سعادت نزدیک می‌گرداند، و اگر امروز که محاسبه آن در اختیار خود اوست از آن
 غفلت ننماید، فردا که کار محاسبه به دست خداوند افتاد، آسوده‌خاطر خواهد بود، اما به هر
 اندازه که امروز در مورد آن غفلت کند، فردای قیامت کار بر او سخت‌تر خواهد شد.

همچنین آگاهی از این موضوع که سود آن تجارت دست یابی به سعادت ابدی در بهشت و نگاه نمودن به خداوند مهربان است، و زیان آن داخل شدن به دوزخ و محرومیت از ملاقات پروردگار خویش است، اگر کسی در این مورد ایمان و اطمینان داشته باشد، محاسبه نفس خویش در زندگی این جهان بر او آسان تر خواهد بود.

حق آن است که انسان‌های اهل ایمان، عزم و اراده که به دنیای پس از مرگ باور یقینی دارند، از محاسبه و مراقبه نفس خویش غافل نشوند و همه حرکات و سکنات و گام‌های آن را تحت کنترل و نظارت شدید خویش درآورند.

هر لحظه از لحظه‌های عمر گوهر گرانبهایی به شمار می‌آیند که می‌توان به وسیله آن‌ها، خانه‌های پر از ناز و نعمت و ماندگار بهشت را خریدار کرد.

ضایع نمودن لحظات عمر یا معامله نمودنشان در برابر چیزهایی که به غیر از زیان، تباهی و نابودی حاصلی ندارند، فقط کار جاهل‌ترین، احمق‌ترین و بی‌خردترین انسان‌هاست، و تنها در روز «تغابن» و ندامت است که به این حقیقت پی خواهند برد.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۳۰].

«روزی که هر کس آنچه را از نیکی انجام داده حاضر و آماده می‌بیند. و دوست می‌دارد که کاش میان او و آن بدی‌هایی که انجام داده فاصله زیادی می‌بود».

فصل چهارم:

محاسبه‌ی نفس

محاسبه نفس دو نوع است: نوع قبل از عمل و نوع بعد از آن

محاسبه نفس قبل از عمل و اقدام:

حق آن است که انسان قبل از تصمیم و اراده به انجام کاری تمام جوانب آن را مورد بررسی قرار بدهد و هرگاه عملی نمودن آن را بر عملی نکردنش ترجیح داد، به آن اقدام نماید.

حسن بصری رحمته می‌فرماید:

«خداوند کسی را که به هنگام تصمیم‌گیری به انجام کاری تمام جوانب آن را مورد بررسی قرار می‌دهد، و بعد از آن اگر برای خدا و مورد رضایت او بود، آن را انجام دهد، و در غیر این صورت آن را ترک کند، مورد رحمت خویش قرار دهد».

برخی این کلام او را شرح و توضیح داده و گفته‌اند:

هرگاه نفس برای انجام دادن کاری پا پیش گذاشت و انسان نیز قصد آن را کرد. لازم است قبل از عمل و اقدام در مورد آن بیندیشد که آیا آن کار در حد توان او هست یا نیست؟ اگر در محدوده‌ی توانایی او نبود، به آن اقدام ننماید.

اگر در حد توان او بود، بازهم صبر کند و در مورد آن بیندیشد و بررسی کند که آیا عملی نمودن آن برایش بهتر است یا عملی نکردن آن؟ اگر انجام ندادن آن برایش بهتر بود، از آن خودداری کند.

اگر هم فکر می‌کرد که اقدام به آن برایش بهتر است، برای بار سوم لازم است. در مورد آن فکر کند که آیا انگیزه و عامل آن کسب رضایت خداوند و اجر اخروی است، یا هدف او کسب مقام، مال و دست‌یابی به شهرت و نام در میان مردم است؟

اگر هدف او مورد دوم بود از اقدام به آن خودداری کند، هرچند او را به مطلوبش برساند – تا نفس او به شرک آلوده نشود و به آن عادت نکنند، و کار برای غیر خدا بر او آسان نگردد،

زیرا به هر اندازه که این کار بر او آسان شود، کار برای خداوند بر او سخت می‌شود، و آن را سنگین‌ترین بار بر دوش خود خواهد دانست.

اگر به این نتیجه رسید که کار او برای کسب رضایت خداوند و اجر اخروی است، بار دیگر صبر کند و ببیند. آیا اگر به همکاری نیازمند است یا نه، اگر نیازمند همکاری است آیا همکاری برای او وجود دارند یا خیر؟

اگر همکاری یا همکاری را نمی‌یافت از اقدام به آن کار خودداری کند، و همانگونه که رسول خدا ﷺ در مکه از جهاد (به معنای رویارویی نظامی) با مشرکان تا زمان دست‌یابی به قدرت و یافتن اعوان و انصار خودداری کرد.

اما اگر همکاری و یاورانی را یافت به آن اقدام کند.

تنها کسانی به موفقیت دست نخواهند یافت که یکی از آن موارد را مراعات ننمایند، اما اگر همه آن مراحل مورد ملاحظه قرار بگیرند، قطعاً در آن کار موفقیت وجود خواهد داشت. آنچه بیان گردید، چهار مرحله بودند که قبل از هر اقدامی نفس را باید در موردشان مورد محاسبه قرار داد.

زیرا قضیه به آن صورت نیست که انسان هر کاری را که بخواهد بتواند انجام بدهد.

هر کار مقدوری هم به گونه‌ای نیست که انجام‌دادن آن از ترکش برای او بهتر باشد.

همه کارهای خیر و نیک هم که می‌خواهد انجام بدهد، بدین صورت نیست که حتماً در راستای رضایت خداوند باشد.

هر کاری هم که انسان در مورد نیت پاک خود مطمئن است، به صورتی نیست که بدون همکاری و یاری دیگران بتواند آن را عملی کند.

چنانچه انسانی در مورد این امور نفس خود را مورد محاسبه و بازخواست قرار بدهد، بر او معلوم می‌شود که چه کاری را انجام بدهد و از اقدام به چه کارهایی خودداری نماید.

محاسبه نفس بعد از عمل و اقدام:

نوع دوم که به محاسبه نفس بعد از عمل و اقدام برمی‌گردد، خود سه گونه است:

یکم: محاسبه آن در مورد عبادت و کار نیکی که در مورد هر چه بهتر و خالص‌تر انجام‌دادن آن کوتاهی صورت گرفته و آنگونه که لازم است حق خداوند مراعات نشده باشد.

حق خداوند در عرصه عبادت شش چیز است که عبارتند از: علم و آگاهی در مورد آن‌ها، اندرز صادقانه دیگران، تبعیت از رسول خدا، هرچه بهتر انجام دادن آن، و یادآوری نعمت هدایت الهی و توجه به کوتاهی‌های خود در مورد آن.

نفس خویش را در این رابطه باید مورد بازخواست قرار داد که آیا آن مراحل را به درستی مورد توجه قرار داده، و در آن عبادت آن موارد را مراعات نموده است یا خیر؟
دوم: نفس را در مورد کارهایی که ترک آن‌ها بهتر از انجام دادنشان بوده مورد بازخواست قرار بدهد.

سوم: در مورد اقدام به کارهای مباح و عادات نفس خود را مورد بازخواست قرار بدهد که چرا آن‌ها را انجام داده و آیا در جهت رضایت خداوند و کسب اجر اخروی بوده است یا خیر؟ اگر قصد نیک و درستی داشته سود برده و اگر هدف او مادیات و دنیای ناپایدار بوده، آن سود و منفعت را از کف داده است.

زیان‌های ترک محاسبه نفس:

بی‌توجهی به بازخواست و محاسبه نفس و آزاد گذاشتن و فراهم کردن امور نفسانی و تسامح با آن، بدترین ضرر و زیان را به او وارد می‌نماید، و زمینه‌ی هلاکت و نابودیش را فراهم می‌گرداند. این حال و وضع اهل غرور و فریب‌خوردگان است که چشم خود را در مورد عواقب غفلت از محاسبه نفس بر روی هم می‌گذارند و با شرایط روز همراه می‌شوند، و به عفو و رحمت خداوند بیهوده امید بسته‌اند.

هرگاه کسی آن چنان باشد، ارتکاب معصیت بر او آسان می‌شود، و به آن الفت می‌گیرد و ترک گناهان بر او گران می‌شود. اما اگر به عقل و خرد خویش بازگردد. می‌داند که پاسداری از اقدامات نفس از آزاد گذاشتن آن و حتی گاهی ترک امور مباح و عادات برای او بهتر است. ابن ابی دنیا می‌گوید:

«مردی قریشی برای من نقل می‌کرد که او از نسل طلحه بن عبیدالله است، او می‌گفت که نوبه بن صمه در روستای رقه زندگی می‌کرد او عادت داشت که به سختی نفس خود را مورد محاسبه و بازخواست قرار می‌داد.

او روزی در مورد عمر خویش فکر کرد و دید که به سن شصت سالگی رسیده است و تعداد روزهای آن ۲۱۶۰۰ روز است، او فریادی کشید و گفت: وای بر من! اگر هر روز یک گناه را انجام داده باشم، همراه با ۲۱۶۰۰ گناه به محضر خداوند باید برده شوم؟! در حالی که ممکن است هر روز دهها گناه را انجام داده باشم!؟

او از شدت اندوه بیهوش بر زمین افتاد و دار فانی را وداع گفت.

یکی می گفت: خوشا به سعادتت برای آن جهیدن به سوی بهشت!

محاسبه نفس در مورد اخلاص و متابعه:

خلاصه‌ی این موضوع بدین صورت است که:

- انسان در مورد ادای واجبات نفس خود را مورد بازخواست قرار بدهد. اگر نقصی و اشکالی را دید آن را از طریق جبران یا اصلاح اشکالات آن برطرف کند.

- در کنار آن، نفس خویش را در رابطه با امور حرام مورد مراقبه و محاسبه قرار بدهد، هرگاه متوجه شد که کار ناروایی را مرتکب شده، به وسیله توبه و استغفار و اقدام به کاری نیک آن را جبران نماید.

- در مورد غفلت از خداوند نفس خویش را محاسبه کند، اگر به راستی در مورد آن دچار اهمال و غفلت شده، با ذکر و توجه به خداوند آن را جبران نماید.

- همچنین در مورد کلام، و رفت و آمد، و دیده‌ها و شنیده‌های خود نفسش را مورد بازخواست قرار بدهد، و از خود پیرسد که هدف او از آن‌ها چی بوده؟ برای چه کسی آن‌ها را عملی نموده؟ و به چه صورتی به آن‌ها اقدام کرده است؟

همچنین در این مورد یقین داشته باشد که برای هر کردار و گفتاری که انجام می‌دهد دو پرونده گشوده می‌شود:

- یک پرونده در مورد هدف و انگیزه او

- دومی در ارتباط با چگونگی و کیفیت آن

در پرونده اول از او در مورد «اخلاص»

و در پرونده دوم راجع به چگونگی تبعیت و میزان سازگاری گفتار و کردارش با شریعت از او پرسش می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾﴾ [الحجر: ۹۲-۹۳] «پس سوگند به پروردگارت از همه ایشان در مورد آنچه که انجام می‌داده‌اند پرس و جو خواهیم نمود».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾﴾ [الأعراف: ۶-۷].

«(در روز قیامت) قطعاً از کسانی که پیامبران به سوی آنان روانه شده‌اند بازپرسی می‌نمایم و از پیامبران هم پرس و جو خواهیم کرد و از روی علم و آگاهی همه چیز را برایشان نقل می‌کنیم، زیرا که ما از کردارشان غافل نبوده ایم».

و در سوره احزاب می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۸].
«تا از صدیقین در مورد صدق‌شان سؤال صورت بگیرد».

وقتی که از صادقان در مورد صدق‌شان سؤال می‌شود، در مورد کاذبان چگونه گمان می‌برید؟

مقاتل در مورد آن آیات می‌گوید:

«خداوند می‌فرماید: از ایشان عهد و میثاق گرفته ایم که از صادقین - یعنی پیامبران - در مورد تبلیغ رسالت‌شان سؤال کنیم».

مجاهد می‌گوید:

«خداوند از اهل دعوت و تبلیغ می‌پرسد: همچنانکه پیامبران پیام خود را چگونه که هست به مردم رسانیده‌اند، شما هم پیام و رسالت مرا به مردم ابلاغ کردید یا نه؟»

اما حقیقت موضوع این است که آیه هردو را شامل می‌شود، زیرا هم پیامبران و هم مبلغان هردو جزو صادقانند، و از پیامبران در مورد ابلاغ رسالت و از داعیان نیز راجع به دعوت به رسالت رسولان سؤال صورت می‌گیرد، و بعد از آن از آنانی که پیام دعوت به ایشان رسیده در مورد قبول پیام ایشان پرس و جو می‌شود.

همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [القصص: ۶۵] «روزی که خداوند مشرکین را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: به پیامبران چه پاسخی دادید؟»

قتاده می‌گوید: در مورد دو موضوع از گذشتگان و آیندگان سؤال خواهد شد.

- چه کسی را عبادت می‌کردید؟

- عکس العمل شما در مورد دعوت پیامبران چی بوده است؟

یعنی در مورد معبود، عبادت و نعمت هدایت از همه سؤال صورت می‌گیرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸].

«سپس به طور یقین آن روز در مورد نعمت‌ها مورد بازخواست قرار می‌گیرید».

محمد بن جریر طبری می‌گوید:

«خداوند متعال می‌فرماید: بعد از آن در مورد نعمت‌هایی که در دنیا از آن برخوردار

بوده‌اید، سؤال خواهد شد که با آن‌ها چکار کرده‌اید؟ به وسیله آن‌ها به کجا رسیده‌اید؟ چگونه

آن‌ها را به دست آورده و به چه صورت مورد استفاده قرارشان داده‌اید؟»

قتاده نیز می‌گوید:

«خداوند از همه انسان‌ها در مورد نعمت‌هایی که به ایشان ارزانی فرموده و مسئولیت‌هایی

که در مورد آن‌ها داشته‌اند، سؤال خواهد نمود».

نعمت‌هایی که در موردشان سؤال می‌شود، دو گونه‌اند:

- نوع اول نعمت‌هایی هستند که از راه روا به دست آمده و در راه درست مورد استفاده

قرار گرفته‌اند که آیا شکر خداوند را به خاطرشان به جا آورده است یا نه؟

- نوع دوم، نعمت‌هایی است که از راه حرام به دست آمده و در راه حرام مورد استفاده

قرار گرفته‌اند که در مورد به دست آوردن و استفاده نمودن از آن‌ها مورد بازخواست قرار

می‌گیرند.

از آنجا که انسان‌ها در مورد نیروی شنیدن و دیدن و قلب و همه کردار و گفتارهای خود

مورد محاسبه و سؤال قرار می‌گیرند.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶] «به راستی شنیدن و دیدن و دل همه آن‌ها در مورد کار خود مورد بازخواست قرار می‌گیرند».

حق و شایسته است که پیش از روز حساب و کتاب، خود خویشتن را راجع به کردار و گفتار مورد محاسبه و بازنگری قرار بدهید.

وجوب محاسبه‌ی نفس:

این فرموده خداوند به وجوب و ضرورت «محاسبه نفس» اشاره دارد که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸].

«ای کسانی ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید و پرهیزکار باشید و هرکسی نگه کند که برای فردای (قیامت خود) چه توشه‌ای را اندوخته است».

یعنی خداوند متعال خطاب به اهل ایمان می‌فرماید: هریک از شما فکر کند و ببیند که چه توشه‌ای را برای قیامت خویش فراهم کرده است؟ آیا اعمال صالحه را انجام داده تا اسباب نجات و سعادت او را فراهم نمایند، یا مرتکب اعمال ناروا و معصیت شده که زمینه ذلت و شقاوتش را آماده کنند؟

قتاده می‌گوید:

خداوند در این آیه با کلمه «غد» یعنی فردا تعبیر فرموده که به نزدیکی زمان آن همچون فردا برای امروز اشاره دارد.

خلاصه مطلب این است که خیر، صلاح و اصلاح قلب تنها از طریق مراقبه و محاسبه آن و شر، تباهی و نابودیش بر اثر اهمال و رهاکردن آن تحقق پیدا می‌کند.

فصل پنجم: فوائد محاسبه نفس

محاسبه نفس بسیاری از مصالح را محقق می‌نماید که عبارتند از:

۱- اطلاع از معایب نفس:

یکی از فواید و مصالح محاسبه نفس آگاهی از عیوب آن است. هرکسی که از معایب نفس خویش مطلع نباشد نمی‌تواند آن‌ها را از میان بردارد، اما هرگاه از نقایص و بیماری‌های آن آگاه گردد، به خاطر کوتاهی‌ش در عبودیت خداوند آن را مورد ملامت و محاسبه قرار خواهد داد.

امام احمد از ابودرداء رضی الله عنه نقل می‌نماید که فرموده است:

«فقه و معرفت انسان زمانی کامل خواهد شد که دیگران را به خاطر کوتاهی در ادای وظایف دینی و بندگی خداوند اندرز نموده و مورد ملامت قرار دهد، اما به نفس خویش هم توجه کند و به خاطر ضعف‌ها و کوتاهی‌هایش آن را بیش از دیگران مورد ملامت قرار بدهد». مطرف بن عبدالله گفته است:

«اگر به خاطر معرفت نفس خویش نبود با مردم قطع رابطه می‌کردم».

همچنین او در دعایی که در عرفات می‌خواند، می‌گفت:

«خداوندا! به سبب من مردم را از خود مران!»

بکر بن عبدالله مزی می‌گوید:

«وقتی به صحنه‌ی عرفات نگه می‌نمودم، فکر می‌کردم اگر من در میان ایشان نبودم. همه

آن‌ها مورد مغفرت خداوند قرار می‌گرفتند».

ایوب سختیانی گفته است:

«هرگاه از صالحان سخن به میان می‌آید، شرم دارم خود را از ایشان به شمار بیاورم».

هنگامی که سفیان ثوری در لحظات پایانی مرگ قرار داشت، ابوالأشهب و حماد بن سلمه به عیادت او رفتند، حماد گفت: ابوعبدالله مگر از آنچه که از آن هراس داشتی مصون نمانده‌ای؟ تو به پیشگاه پروردگاری ارحم الراحمین می‌روی که به رحمت و مغفرت او امیدواری؟

گفت: ای ابوسلمه! فکر می‌کنی کسی همچون من از آتش دوزخ رهایی پیدا خواهد نمود؟ گفت: آری، سوگند به خداوند امیدوارم که اهل نجات باشی!

یونس بن عیینه می‌گوید: «یکصد صفت از خصال خیر را می‌شناسم که حتی یکی از آن‌ها را در نفس خود نمی‌یابم».

محمد بن واسع گفته است: «اگر گناه باعث وزیدن باد و طوفان می‌شد، هیچکس نمی‌توانست خود را بر روی زمین نگاه دارد».

نزد یکی از حاکمان کسی از داود طایی به نیکی یاد می‌کرد، او گفت: «اگر مردم از بعضی از آنچه که ما در آن قرار داریم باخبر می‌شدند، هیچگاه هیچکس کلامی را در تعریف ما بر زبان نمی‌آورد».

ابوحفص می‌گوید: «هرکس در هر اوقات و احوالی نفس خود را متهم نکند و مورد ملامت قرارش ندهد و در هر شرایطی با آن مخالفت ننماید و او را به آنچه که برایش سخت است وادار نکند! دچار زیان و خسران می‌گردد، و هرکس یکی از خصال نفسانی خود را مورد تحسین قرار بدهد، نفسش او را نابود خواهد کرد».

طبیعت نفس بشری به گونه‌ای است که او را به سوی پرتگاه هلاکت می‌کشاند، دشمنانش را یاری می‌دهد، به سوی همه زشتی‌ها روی می‌آورد، از همه پلشتی‌ها پیروی می‌کند، و خوی آن به گونه‌ای است که مدام در راه مخالفت گام می‌گذارد.

نعمت و سعادت‌ی که با هیچ نعمت و سعادت دیگری قابل مقایسه نیست، نجات از دام‌های نفس و بردگی آن است، زیرا بدترین و بزرگ‌ترین مانع میان خداوند و انسان نفس است. هر انسانی که بیشتر آن را بشناسد. بیشتر مورد سرزنش و ملامتش قرار می‌دهد.

یونس بن حبیب می‌گوید: ابوداود از صلت بن دینار و او از بقیه بن صهبان هنانی نقل نموده که از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در مورد معنای آیه زیر سؤال شد:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ﴾ [فاطر: ۳۲].

«سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (امت محمدی) عطا کردیم، اما برخی از آنان بر خود ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از آنان به خاطر توفیقات الهی در نیکی‌ها پیشتانند».

حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود:

«فرزندم! آنان اهل بهشتند! پیشگامان در خیر و نیکی کسانی بودند که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی می‌کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به بهشتی بودن و برخورداریشان از نعمت‌های آن شهادت داده است، اما «مقتصدین» آن عده از اصحابی هستند که تا پایان عمر از راه و رسم و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت نمودند، اما ستمگران بر نفس خویش کسانی مثل من^۱ و شما هستند». ملاحظه می‌کنید که حضرت عایشه رضی الله عنها خود را جزو ستمگران بر خود به حساب آورده است. امام احمد روایت نموده که عبدالرحمن رضی الله عنه نزد ام سلمه رضی الله عنها بود، او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «برخی از این مردم پس از مرگم برای همیشه مرا نخواهند دید». عبدالرحمن با نگرانی از نزد او خارج شد! پس از ساعاتی بار دیگر بازگشت و به ام سلمه رضی الله عنها گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم بگو که آیا من از آنان هستم یا نه؟ ام سلمه رضی الله عنها گفت: نه اما غیر از تو نمی‌توانم هیچکس دیگر را تبرئه کنم»^(۲). از استاد خویش شنیدم که می‌گفت:

«منظور ام سلمه رضی الله عنها این بوده که من این باب را بر روی خود نمی‌گشایم و در مورد هیچکس داوری نمی‌نمایم، منظور او این نبوده که از میان اصحاب تنها عبدالرحمن رضی الله عنه بهشتی بوده است».

۱- البته این یک نوع تواضع و فروتنی از جانب ام المؤمنین می‌باشد. (مُصحح)

۲- بروایت امام احمد در المسند ج ۶ - ۲۹۸.

۲- ملامت نفس:

ملامت نفس به سبب کوتاهی در عبودیت و اطاعت خداوند کار صدیقین است. و این کار گاهی چندین برابر کردار و گفتاری نیک انسان را به خداوند نزدیک می‌نماید.

ابن ابی دنیا از مالک بن دینار نقل نموده که: «عده‌ای از مردم بنی اسرائیل روز عید در یکی از عبادتگاه‌های خود بودند که جوانی آمده و در کنار او در عبادتگاه ایستاد و گفت: شایسته نیست آدمی همچون من وارد جمع شما بشود! من آدم بدی هستم و فلان و فلان کار خلاف را انجام داده‌ام و همچنان از خود بدگویی می‌کرد.

تا این که خداوند بر پیامبر ایشان وحی فرستاد که فلان جوان از جمله صدیقین است».

امام احمد می‌گوید: محمد بن حسن بن انس می‌گوید: منذر از وهب نقل نموده که «مردی جهانگرد هفتاد سال خداوند را عبادت کرده بود. او روزی در پیشگاه خداوند عبادت‌های خود را اندک می‌شمرد، و از بارگاه با عظمت او عذرخواهی می‌کرد!

ندایی از جانب خداوند به او رسید که این دعا و سختی از عبادت هفتاد ساله‌ات، برای من شیرین‌تر و محبوب‌تر بود!»

همچنین امام احمد روایت نموده که: «حضرت عیسی علیه السلام فرمود: من رقیق القلب هستم و نفس خود را ضعیف می‌شمارم! خود شما از من سؤال کنید!»

امام احمد از عبدالله بن رباع انصاری روایت نموده که:

«داود به میان بزرگترین اجتماع مردم بنی اسرائیل می‌رفت و در میان ایشان می‌نشست و می‌گفت: خداوند! با من مسکین در میان این مساکین مهربان باش».

از عمران بن موسی القصیر روایت شده که گفته است:

«موسی علیه السلام روزی گفت: پروردگارا! کجا تو را جستجو کنم؟

خداوند فرمود: مرا نزد دل شکستگان بیاب! من هر روز مقداری به ایشان نزدیک می‌شوم، اگر این نبود نابود می‌شدند»

در کتاب «الزهد» امام احمد آمده است: «فردی از افراد بنی اسرائیل برای برآورده شدن

نیازی شصت سال خداوند را عبادت کرد، اما به هدف و مقصود خود نرسید!

او روزی به خود گفت: سوگند به خداوند اگر خیر و نیکی در تو می‌بود، به مقصد خود می‌رسیدی!

شب کسی به خوابش آمد و به او گفت: همان لحظه‌ای را که نفس خود را در آن خوار شمردی و ملامت کردی می‌بینی؟ آن لحظه از عبادت آن شصت سال تو با ارزش‌تر بوده است».

۳- معرفت خداوند:

یکی از فوائد محاسبه نفس این است که از این طریق می‌توان به مسئولیت خود در برابر خداوند معرفت پیدا کرد. زیرا هرکس از حق خداوند و مسئولیت خود آگاه نباشد عبادت او برایش سود چندانی را در بر نخواهد داشت و اثرات آن بسیار اندک خواهد بود.

امام احمد رحمه الله نقل نموده که:

«حضرت موسی علیه السلام بر مردی گذر کرد و او را در حال دعا و زاری دید! حضرت موسی علیه السلام گفت: خداوند! او را مورد رحمت و مهربانی خویش قرار بده!

خداوند به او وحی فرستاد که اگر به حقوق من و مسئولیت‌های خود معرفت نداشته باشد، اگر آنقدر دعا کند تا رودهایش هم پاره شوند، دعای او را نخواهم پذیرفت».

یکی از مهم‌ترین و مفیدترین امور توجه به حقوق خداوند بر بندگان خویش است! زیرا چنین چیزی باعث می‌شود که انسان نفس خویش را مورد ملامت قرار بدهد و خوار وضعیف بشمارد و آن را از تکبر و خود برتر بینی و غرور به کردار خویش خالص گرداند، از طرف دیگر باب فروتنی و تواضع را در برابر خداوند متعال بر روی او بگشاید، و از خود برتر بینی رهایی پیدا کند، و به این نتیجه برسد که تنها به وسیله عفو و رحمت و مغفرت خداوند نجات پیدا خواهد کرد.

یکی از حقوق خداوند بر اهل ایمان این است که اطاعت شود و از فرمائش نافرمانی صورت نگیرد و یاد گردد و به دست فراموشی سپرده نشود و شکرش به جا آورده شود و از کفران نعمتش پرهیز به عمل بیاید.

هر کس به این حق خداوند بر خود معرفت پیدا نماید به یقین خواهد دانست که او حق بندگی خداوند را به جا نیاورده و تنها راه نجات و سعادتش امید به رحمت و مغفرت خداوند است و اگر معیار نجاتش اعمال او باشد، هلاک خواهد گردید.

این حال و احوال کسانی است که به خداوند و نفوس خویش معرفت پیدا کرده‌اند، این معرفت است که آنان را از اتکاء به خود بر حذر می‌دارد و همه امید خود را به عفو و رحمت خداوند می‌بندند.

هرگاه در وضع و حال بیشتر مردم بیندیشی درمی‌یابی که برخلاف این هستند و مدام در فکر حق خود بر خداوندند، و در مورد حق خداوند بر خویش فکر نمی‌کنند! از همین جاست که زمینه قطع ارتباط ایشان با خداوند فراهم گردیده و میان دل‌هایشان و معرفت و محبت و شوق دیدار معبود و لذت‌بردن از ذکر و یاد او حجاب و مانع به وجود آمده است. این نهایت جهالت انسان به خداوند و خویشتن است.

محاسبه‌ی نفس:

- ضرورت توجه و تفکر انسان ابتدا در مورد حق خداوند بر خود.
 - پس از آن در این مورد که آیا آنگونه که لازم است به مسئولیت‌های خویش عمل کرده است یا نه؟ نفس خود را محاسبه کند.
- برترین اندیشیدن، اندیشیدن در این مورد است، زیرا قلب را به سوی معبود راستین سوق خواهد داد و او را در بارگاه با عظمت خداوند به خضوع و خشوع و تواضع وادار خواهد کرد و به تمام معنی خود را نیازمند او خواهد شمرد، نیازی که عین بی‌نیازی و تواضعی که عین سربلندی است. اما چنانچه انسان به هراندازه اعمال نیکی را که دوست می‌دارد انجام بدهد، اگر محاسبه نفس را فراموش نماید. فضیلت و نیکی بسیار بیشتری را از آنچه که انجام داده از دست داده است.

امام احمد می‌فرماید: ابن القاسم از صالح المری و او از عمران الجونی و او نیز از ابی الجلد نقل نموده است که:

«خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که هرگاه به ذکر من می‌پردازی اعضایت بر خود بلرزند و به هنگام ذکرم خاشع و آرام باش! به هنگام ذکر زبانت را در پشت قلبت قرار بده! هرگاه به پیشگاه من آمدی با حالت عبدی در مانده و ذلیل بیا! نفس خویش را که به مذمت اولی‌تر است مورد ملامت قرار بده! و هرگاه با من راز و نیاز می‌نمایی با قلبی نگران و زبانی پاک و صادق با من مناجات کن!»

یکی دیگر از فواید توجه انسان اهل ایمان به حقوق خداوند بر خویش آن است که به او اجازه نمی‌دهد بر کرداری از کردارهای خویش - هر چیزی که باشد - اعتماد و اتکاء کند، زیرا هر کس که تنها به کردار خود اعتماد کند به سوی خداوند صعود نخواهد نمود. همانگونه که امام احمد رحمه الله از یکی از اهل معرفت خداوند نقل کرده که مردی به او گفته است: «من در نمازهایم آن چنان اشک می‌ریزم که نزدیک است از آب چشمانم سبزه و گیاه برویند».

آن اهل معرفت به آن آدم گفت: «اگر به حقیقت به خداوند معرفت پیدا می‌کردی و می‌خندیدی بهتر از آن بود که می‌گریستی و از عبادت و اعمال خود اسم می‌بردی! زیرا نماز کسانی که کار و عبادت خود را به رخ دیگران می‌کشند، از سر ایشان بالاتر نمی‌رود». به او گفت: مرا وصیتی و نصیحتی کن!

گفت: در مورد دنیا اهل زهد و قناعت باش و با اهل دنیا بر سر آن نزاع مکن! و همچون زنبور عسل باش که از پاکی می‌خورد و پاکی پدید می‌آورد. و اگر بر روی شاخه‌ای بنشیند به آن زبانی نمی‌رساند!

به تو توصیه می‌کنم که از وفاداری سگ نسبت به صاحبش پند و عبرت بگیری! آنان گاهی او را گرسنه نگاه می‌دارند و گاهی از خود طرد می‌کنند، اما او از بودن در کنارشان و نگاهبانی از دارایی و ثروت‌شان کوتاه نمی‌آید».

امام شاطبی از این کلام الهام گرفته و این شعر را سروده است که:
 كُنْ كَالْكَلْبِ يَقْصِيهِ أَهْلُهُ وَلَا يَأْتِلُ فِي نَصْحِهِمْ مَبْذُلًا
 «همچون سگی باش که صاحبانش او را از خود دور می‌کنند، اما خشمگین نمی‌شود، و از خدمت به ایشان کوتاهی نمی‌ورزد».

بخش پنجم:

محافظت از قلب در برابر تسلط شیطان

فصل یکم:

معالجه‌ی بیماری تسلط شیطان

دائره‌ی تسلط شیطان بر انسان:

خداوند براساس حکمت خویش دشمنی آگاه به راه‌های هلاک انسان و اسباب ایجاد شر و بدبختی را برای او قرار داده است.

دشمنی خبره و بسیار علاقمند به گمراه گردانیدن انسان که با انواع روش‌ها و در همه‌ی اوقات برای ضربه‌زدن به او تلاش می‌نماید. و از هیچگونه کوششی برای دست‌یابی به یکی از شش هدف زیر کوتاهی نمی‌ورزد:

یکم: چیزی که برای او اهمیت دارد و منتهای مقصد اوست، این است که میان انسان، علم و ایمان فاصله‌ای عمیق بیندازد و او را در راه جهالت و کفر قرار دهد، اگر به این کار توفیق پیدا کند به تمامی بر او پیروز شده و خیالش از آن انسان آسوده می‌شود.

دوم: اگر شیطان نتوانست به آن هدف خود برسد، و آن انسان به اسلام هدایت پیدا کرد، سعی می‌کند که او را به «بدعت» - که درجه‌ای پس از کفر است - وادار نماید. شیطان اهل بدعت بودن انسان را از اهل معصیت بودن او بیشتر دوست می‌دارد. زیرا از معصیت می‌توان توبه کرد، اما اهل بدعت به خاطر آن که کار خود را عین هدایت به شمار می‌آورند در فکر توبه نیستند.

در برخی از آثار آمده است: «ابلیس می‌گوید: من آدمیان را به وسیله گناهان در گمراهی انداختم، اما آنان با توبه و طلب بخشش از خداوند و اقرار و التزام به وحدانیت خداوند در الوهیت دست مرا بستند.

وقتی چنان دیدم روحیه هوی پرستی را در میان آنان گسترش دادم! زیرا اهل بدعت و اهواء گناه می‌کنند و توبه نمی‌نمایند، زیرا آنان گمان می‌کنند که کار درستی را دارند انجام می‌دهند!»

اگر شیطان در قضیه بدعت گذاری و زیاد و کم کردن (به اصول و ثوابت عقیده اخلاق و احکام) بر کسی پیروز شود، او را جزو پیروان و سربازان خویش قرار می دهد. سوم: اگر شیطان نتوانست انسانی را در گرداب بدعت گذاری بیندازد، سعی می کند او را مرتکب گناهان بزرگ بنماید.

چهارم: اگر به گرفتارنمودن انسانی به گناهان کبیره توفیق پیدا ننمود. او را به «لمم» و لغزش یا گناهان صغیره وادار می نماید.

پنجم: چنانچه انسان آن اندازه در برابر شیطان پایداری نمود و حاضر نشد گناهان صغیره را نیز انجام بدهد، شیطان او را به امور درجه چندم و کم اهمیت مشغول می کند، تا عمر و توان او را بیهوده به هدر بدهد و از امور مهم تر و دارای اولویت بازدارد.

ششم: اگر شیطان از این کار ناتوان ماند و آن انسان با آگاهی و ایمان و اراده خویش از آن دام خطرناک نیز رهایی پیدا کرد، شیطان بازهم از او دست بردار نیست، و این بار اعوان و انصار خود را علیه آن انسان تحریک می کند تا او را مورد اذیت و آزار قرار داده و به او تهمت های بزرگی را نسبت بدهند، تا او را دچار غم و اندوه کننده، و از علم، ایمان، اراده و اعمال نیک بازدارند.

کسی که به این امور آگاهی ندارد و دشمن خود را به درستی نمی شناسد و از دام ها و فریب کاری های او بی خبر است، چگونه می تواند خود را از آن در امان بدارد؟!

زیرا تنها کسانی از دست اندازی و توطئه گری دشمنان خود در امان خواهند ماند که از راه های نفوذ و روش های اقدام آن ها و اعوان و انصار و سربازان شان و چگونگی رویارویی و وسیله ی مقابله و چگونگی مداوای زخم هایی که برمی دارند، و اموری که آن ها را برای این رویارویی قدرت و توان می بخشند، به خوبی آگاهی داشته باشند.

همه ی آن امور جز از طریق علم و آگاهی امکان پذیر نیست. اما انسان های جاهل از چنین موضوع بسیار مهم، حساس و سرنوشت سازی در بی اطلاعی به سر می برند.

به همین خاطر است که از آن دشمن و وضع و حال او و سربازان و توطئه ها و فریب کاری هایش به صورتی بسیار مفصل سخن به میان آمده است. زیرا مردم به آشنایی با دشمن و راه های رویارویی و مقابله با آن شدیداً احتیاج دارند. اگر علم (به قرآن) این حقیقت

را کشف نمی‌نمود، هیچکس از دام‌ها و توطئه‌های او نجات پیدا نمی‌کرد بر همین اساس است که باید گفت: نجات و سعادت میوه درخت علم و آگاهی است.

خطر شیطان و خطر نفس:

این بخش از مهم‌ترین و مفیدترین بحث‌های این کتاب است. اما متأخرین اهل سلوک آن اندازه که به بیان حقیقت نفس و عیوب و آفات آن توجه نشان داده و مفصل سخن گفته‌اند، به این موضوع اهمیت نداده‌اند.

کسی که در قرآن و سنت رسول خدا ﷺ تأمل و تدبیر بنماید، متوجه می‌شود که پس از اعتنا و اهتمام به ذکر نفس، به قضیه شیطان و مبارزه با او توجه نشان داده است.

نفس اماره را در آیه: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ [یوسف: ۵۳].

«به راستی نفس به بدی بسیار دستوردهنده است».

«نفس لواحه» در آیه: ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ [القیامة: ۲].

«به نفس ملامت‌گر سوگند نمی‌خورم».

همچنین نفس مذمومه را در آیه: ﴿وَذَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النازعات: ۴۰].

«و نفس خود را از هوای و هوس بازداشته است».

ذکر و یادآوری فرموده‌اند:

اما در بسیاری از آیات قرآن از شیطان سخن به میان آمده و یک سوره^(۱) به آن اختصاص داده شده است. و خداوند متعال بیش از آنچه اهل ایمان را در مورد خطرات نفس هشدار داده باشد، آنان را در مورد دام‌ها و خطرهای شیطان هشدار داده است. حق هم همین است، زیرا شر و فساد برانگیزی نفس هم ناشی از وسوسه شیطان است، و نفس همچون مرکب او یا همانند زمینی است که بذر فساد را در آن می‌پاشد.

خداوند متعال اهل ایمان را به پناه‌بردن به خود از شیطان به هنگام قرائت قرآن و در دیگر امور فرا خوانده است. این به خاطر نیاز شدید به پناه‌بردن به خداوند از شرارت شیطان است.

۱- ظاهراً منظور از آن همانگونه که حامد الفقی می‌گوید: سوره «الفلق» است.

اما خداوند متعال به اهل ایمان حتی در یک مورد هم امر نفرموده که از شر نفس خود به خداوند پناه ببرند، و تنها در خطبه یا دعایی است که از شر نفس به خداوند پناه برده شده است، همانگونه که نقل شده:

«وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا».

«از شرارت‌های نفس خود و کردارهای بدمان به خداوند پناه می‌بریم».

رسول خدا ﷺ پناه‌بردن به خداوند از هر دو را در حدیثی که از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده، در کنار هم قرار داده است:

«ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! چیزی را به من بیاموز که در آغاز روز و ابتدای شب آن را بگویم.

رسول خدا ﷺ فرمود: «قُلِ اللّٰهُمَّ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيْكَهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكَهٖ، وَأَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سَوْءًا أَوْ أَجْرَهُ عَلَى مُسْلِمٍ. قُلْهُ إِذَا أَصْبَحْتَ وَإِذَا أُمْسَيْتَ وَإِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ»^(۱).

«خداوند! ای آگاه به جهان پیدا و پنهان! ای پدیدآورنده‌ی زمین و آسمان! ای پروردگار و مالک همه چیز! شهادت می‌دهم که هیچ معبود و مستعانی به غیر از تو مشروعیت ندارد! از شر نفس و از شر شریک‌نمودن شیطان به تو پناه می‌برم! از این که بدی و گناهی را مرتکب شوم. یا علیه مسلمانی ستمی را روا دارم!»

هرگاه صبح شد و یا شب آغاز گردید و هرگاه به بستر خواب رفتی آن را بگو!

در این حدیث شریف از شر و اسباب و پیامدهای آن به خداوند پناه برده شده، زیرا همه شر و زیان‌ها یا از نفس ناشی می‌شود یا از شیطان، و پیامدهایش یا به زیان انجام‌دهنده است یا به زیان دیگر مسلمانان که این حدیث از هردو سرچشمه شر و پیامدهای آن بر انجام‌دهنده و دیگران سخن به میان آورده است.

پناه بردن به خداوند به هنگام قرائت قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٩٨ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٩٩ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ١٠٠﴾ [النحل: ۹۸-۱۰۰].

«هنگامی که خواستی قرآن بخوانی، از وسوسه‌های شیطان مطرود به خداوند پناه ببر! بی‌گمان شیطان هیچگونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند، و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند، بلکه تنها شیطان بر کسانی تسلط دارد که او را به دوستی می‌گیرند و کسانی که او را شریک (خداوند) قرار می‌دهند».

خداوند دستور فرموده که به هنگام قرائت قرآن، اهل ایمان به او پناه ببرند. این به خاطر اسبابی است که عبارتند از:

۱- قرآن شفا و درمان بیماری‌های درونی و برطرف‌کننده القائنات و وسوسه‌ها و کشش‌ها و خواست‌های ناروای شیطانی است.

قرآن درمان دردها و تلخی‌هایی است که شیطان در نفس انسان پدید آورده است. به همین خاطر خداوند امر فرموده که عامل بیماری یعنی شیطان طرد و رانده شود و قلب از آن پاک گردد تا دارو و بستر مناسبی را برای تأثیرگذاری خود پیدا کند. همانگونه که گفته شده:

أَتَانِي هَوَاهَا قَبْلَ أَنْ أَعْرِفَ الْهَوَى فَصَادَفَ قَلْبًا خَالِيًا فَمَكَّنَا
«پیش از آن که هوس را بشناسیم، هوسش به سراغم آمد، و با قلبی تهی مواجه شد و بر آن تسلط پیدا کرد».

این داروی شفابخش هم در قلبی قرار می‌گیرد که از وجود مزاحم و مخالف با آن خالی شده باشد، آن زمان است که تأثیر خود را بر جای می‌گذارد.

۲- قرآن سرچشمه هدایت و علم و منفعت در قلب است. همانگونه که زندگی گیاهان به وجود آب بستگی دارد، شیطان نیز همچون آتشی که تمامی گیاهان و درختان را می‌سوزاند، هرگاه احساس کرد نهال خیری در قلب کاشته شده سعی در خشکاندن و سوزانیدن آن دارد.

به همین خاطر به اهل ایمان دستور داده شده که به خاطر جلوگیری از خشک شدن نهال علم، هدایت، ایمان و عمل صالح توسط شیطان، به خداوند (یعنی به رهنمودها و اسباب تقویت و حفظ علم و هدایت و ایمان و توفیق او) پناه ببرند و متوسل شوند.

فرق میان این موضوع و مطلب قبل از آن، این است که در صورت اول پناه بردن به خداوند از شر شیطان به خاطر دست یابی به فواید قرآن است، اما در مورد دوم به خاطر حفظ، بقا و ثبات و تقویت آن فواید و منافع است.

چنانچه کسی بگوید: پناه بردن و استعاذه پس از قرآن هم به این موضوع تحقق می بخشد. این سخن و ملاحظه ای بسیار بجا و سنجیده است، اما سنت و آثار اصحاب رضی الله عنهم بیانگر استعاذه و پناه بردن به خداوند از شر شیطان پیش از قرائت قرآن می باشند. و رأی اکثریت علمای سلف و خلف امت، حاصل کننده هردو دیدگاه است.

۳- فرشتگان به قاریان قرآن نزدیک می شوند و به قرائت آنان گوش فرا می دهند. همانگونه که در حدیثی از اُسَید بن حضیر رضی الله عنه آمده که هنگام قرائت قرآن هاله ای دلربا را دیده که در آن چراغ هایی افروخته شده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آنان فرشتگانند. اما شیطان درست در نقطه مقابل فرشتگان است، و با آنان سر دشمنی دارد. به همین خاطر خداوند از اهل قرآن خواسته که از شر شیطان به او پناه ببرند تا از ایشان دور گردد و مقربان و فرشتگان به او نزدیک شوند. زیرا قرائت قرآن همچون مهمانی خاصی است که فرشتگان و نیکان با شیاطین در آن باهم حضور پیدا نمی کنند.

۴- شیطان همه ی توانایی و اعوان و انصار خود را برای مشغول نمودن قاریان و مستمعان از هدف از قرائت، تدبر و فهم و معرفت مقصود صاحب قرآن - یعنی خداوند متعال بسیج می نماید. و سعی می کند که آنان را از فهم و عمل به قرآن دور بگرداند و بهره مندی ایشان از آن کامل نگردد. به همین علت خداوند به قاریان توصیه فرموده برای مصونیت از آن تلاش های شیطان به خداوند منان پناه ببرند.

۵- قاری قرآن به هنگام قرائت در واقع مشغول به منجات با خداوند است، و در روایتی آمده است که:

«خداوند از آهنگران به صدای آهنگری خود به شنیدن قرائت قاریان برای استماع لحن شیرین قرآن علاقمندتر است».

از طرفی شیطان از شنیدن اشعار انحرافی و ترانه‌های زشت لذت می‌برد، به همین خاطر خداوند به قاری قرآن توصیه فرموده که «به هنگام قرائت قرآن از شر شیطان به خداوند پناه ببرند».

۶- خداوند متعال فرموده‌اند که هیچ پیامبر و فرستاده‌ای نبوده که شیطان در امید و آرزوهای ایشان القائاتی را به عمل نیاورده باشد. همه علمای سلف بر این باورند که هرگاه قاریان قرآن را می‌خوانند شیطان برای ایجاد دلمشغولی و دورگردانیدن آنان از آن وارد عمل می‌شود.

وقتی شیطان با پیامبران اینگونه عمل می‌کند، معلوم است که با دیگران می‌خواهد چگونه رفتار کند.

در همین ارتباط گاهی قاری را دچار اشتباه و گاهی دچار دلمشغولی می‌گرداند و زبان او را دچار مشکل می‌نماید، گاهی هم او را از فهم و حضور قلب دور می‌سازد. هرگاه شیطان به هنگام قرائت قرآن حضور پیدا کند، بالأخره یکی از آن کارها را انجام می‌دهد، و گاهی ممکن است همه آن مشکلات را برای قاریان و مستمعان به وجود بیاورد. به همین علت استعاذه به خداوند از شر شیطان یکی از امور بسیار با اهمیت است.

۷- هنگامی که انسانی قصد و اراده و اقدام به عمل نیک و خیری بنماید، شیطان به شدت نگران می‌شود و همه سعی خود را برای بستن راه بر او به کار می‌گیرد.

در حدیث صحیحی که از رسول خدا ﷺ روایت شده آمده است:

«إِنَّ شَيْطَانًا تَفَلَّتْ عَلَى الْبَارِحَةِ فَأَرَادَ أَنْ يَقْطَعَ عَلَى صَلَاتِي»^(۱).

«دیشب شیطانی از دست من نجات یافت او می‌خواست که نمازم را قطع کند».

به هر مقدار که آن اقدام برای انسان مفیدتر باشد و خداوند بیشتر آن را دوست بدارد، تلاش شیطان برای ایجاد اشکال در آن به مراتب بیشتر می‌گردد.

در مسند امام احمد در حدیثی از سبره بن ابی الفاکه رضی الله عنه آمده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است: «شیطان بر سر همه راه‌هایی که بنی آدم در پیش می‌گیرند، کمین می‌نماید، ابتداء بر سر راه مسلمان شدن او می‌نشیند و به او می‌گوید: می‌خواهی دین آباء و اجداد خود را رها کنی و مسلمان بشوی؟!»

اگر بنی آدم او را نافرمانی نماید و مسلمان شود، شیطان در مورد تصمیم به مهاجرت او وارد عمل می‌شود، و به او می‌گوید: می‌خواهی زمین و آسمان خود را رها کنی و به جایی دیگر مهاجرت نمایی؟!...

اگر او را نافرمانی کرد و راه مهاجرت را در پیش گرفت. بر سر راه قصد جهاد او یعنی جهاد جانی و جهاد مالی - کمین می‌کند و به او می‌گوید: می‌خواهی به جهاد بروی تا کشته شوی و دیگران زنت را برای خود نکاح نمایند و اموالت را میان خود تقسیم کنند؟! اما (انسان اهل ایمان و اراده و علم) او را نافرمانی می‌کند و راه جهاد را در پیش می‌گیرد.

شیطان بر راه همه کارهای خیر انسان کمین می‌کند.

منصور از مجاهد نقل نموده که: «هرگاه کاروانی برای رفتن به مکه بار سفر ببندند، ابلیس هم به اندازه آن‌ها افراد و امکانات را برای آن سفر مهیا می‌نماید»^(۱).

شیطان مدام به دنبال فرصت ضربه‌زدن به انسان به ویژه به هنگام تلاوت قرآن است. به همین علت خداوند به بنده خود دستور فرموده که ابتدا از شر دشمنی که می‌خواهد راه را بر او سد کند به خداوند پناه ببرد! و پس از آن راه خود را در پیش بگیرد. همچون مسافری که اگر مانعی را بر سر راه خود مشاهده کند، سعی می‌کند آن را از سر راه خویش بردارد و سپس راهش را ادامه بدهد.

۸- استعاذه قبل از قرائت قرآن عنوان و اعلامی است که آنچه خوانده می‌شود قرآن است.

یعنی گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» مقدمه و یادآوری به مستمعین است که قرائت کلام خداوند دارد آغاز می‌شود، و هرگاه شنونده استعاذه را شنید، خود را برای

شنیدن کلام خداوند آماده می‌نماید. حتی اگر قاری تنها باشد، باز گفتن استعاذه، به خاطر مسایلی که گفته شد، مطلوب است.

آنچه بیان گردید برخی از فوائد استعاذه است.

امام احمد در روایتی آورده که قبل از نماز و دیگر امور استعاذه گفته نمی‌شود، مگر استعاذه‌ای که خداوند متعال در مورد آن فرموده‌اند: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸]. «هرگاه خواستی قرآن را قرائت کنی، از (شر و وسوسه) شیطان رانده‌شده از رحمت خداوند به او پناه ببر!»

و در روایت مشیش آمده که: «هرگاه قرآن می‌خواند استعاذه می‌نمود».

استعاذه از شیاطین جن و انس:

خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾ ^(۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ^(۹۸) [المؤمنون: ۹۷-۹۸].

«بگو! پروردگارا از وسوسه‌های شیاطین، خود را در پناه تو قرار می‌دهم و از این که با من همراه شوند نیز به تو پناه می‌برم».

همزات شیاطین، ایجاد وسوسه و اغواء آن‌ها بر قلب است.

ابن عباس و حسن رضی الله عنهما گفته‌اند: «همزات شیاطین وسوسه نمودن و فریبکاری آن‌هاست».

در مورد این که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ ^(۹۸) [المؤمنون: ۹۸].

ابن زید می‌گوید: «یعنی استعاذه از این که در امور زندگی من دخالت کنند».

کلبی هم می‌گوید: «یعنی به خاطر این که هنگام تلاوت قرآن حضور پیدا ننماید».

عکرمه نیز می‌گوید: «یعنی به هنگام مرگ و بیرون رفتن روح حضور نیابند».

خداوند مسلمانان را به هردو گونه شر شیطان یعنی تحت تأثیر وسوسه‌های آنان قرار گرفتن و

یا نزدیک شدن و حضور پیدا کردنشان دستور فرموده است.

خداوند متعال آن آیه را بعد از این آیه بیان فرموده است که: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ ^(۹۶) [المؤمنون: ۹۶].

«با بدی‌های ایشان به بهترین روش رفتار کن! ما کاملاً از آنچه که می‌گویند، آگاهیم».

به او دستور فرموده که از طریق بهترین و زیباترین برخورد با بدکرداری و بدگفتاری دیگران مقابله کند، و به وسیله استعاذه از خداوند، شر شیاطین پیدا و پنهان یا جن و انسان را از سر خود دفع نماید.

مشابه همین را در سوره الأعراف فرموده است که:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹].

«عفو و بخشش را پیشه کن و به امور نیک دستور بده و از جاهلان روی برگردان!»

خداوند به انسان‌ها امر فرموده که از طریق رویگردانی از جاهلان شر ایشان را از سر خود دور و دفع کنند. پس از آن به ایشان امر فرموده که از طریق استعاذه به خداوند شر شیطان را از خود دفع نمایند.

﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰].

«اگر از جانب شیطان وسوسه‌ای به تو رسید به خداوند پناه ببر به راستی او شنوا و داناست»

کلامی مشابه همین را در سوره فصلت فرموده است که:

﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴].

«نیکی و بدی یکسان نیستند، (هرگز بدی را با بدی پاسخ مده) با زیباترین و بهترین روش پاسخ بده! زیرا نتیجه‌اش این خواهد شد که میان تو و کسی که عداوتی وجود داشته، دوستی و صمیمیت به وجود بیاید.»

این برای دفع شر شیاطین انس است، اما بعد از آن هم می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [فصلت: ۳۶] «هرگاه از جانب شیطان مورد وسوسه قرار گرفتی به خداوند پناه ببر، به راستی او شنوا و داناست.»

رابطه صبر و استعاذه:

قرآن اهل ایمان را به ساده‌ترین روش‌های رویارویی با آن دو دشمن - یعنی نفس و شیطان - راهنمایی نموده است. روش‌های مانند: استعاذه از شیطان و روی گردانی از جاهلان و دفع بدی دیگران با احسان.

و این موضوع را یادآوری نموده که هر کس چنان راهی را در پیش بگیرد از حظی و سهمی بزرگ برخوردار گردیده است و نه اینکه از شر دشمن نجات پیدا می‌کند، بلکه او را به صورت دوستی دلسوز درمی‌آورد، و موجب کسب محبت و تعریف و تمجید دیگران و سرکوبی کشش‌های ایشان و سالم ماندن قلب از حقد و کینه آنان می‌شود، و دیگران حتی دشمنان از بودن با او آرامش می‌یابند.

آنچه گفته شد، منافی است اضافه بر احترام و اجر و پاداش و رضایت خداوند، این هدف نهایی کوتاه و دراز مدت هر انسان اهل ایمان و اندیشه‌ای است.

از آنجا که چنین چیزی جز از راه صبر ممکن نیست، زیرا خداوند فرموده‌اند: ﴿وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا﴾ [فصلت: ۳۵].

«تنها کسانی به آن خواهند رسید که راه شکیبایی را در پیش گرفته‌اند».

زیرا آدم سبک سر، عجول، احساسی و کم تحمل توانایی رویارویی با شیاطین جن و انس را ندارد.

از آنجا که خشم و غضب ابزار بسیار کارآمدی در اختیار شیطان است، نفس خشمناک و شیطان هردو علیه نفس مطمئنه که انسان را به مقابله هرچه بهتر با بدی دیگران فرا می‌خواند - دست به یکی می‌کنند. اما به انسان دستور داده شده که برای تقویت نفس مطمئنه به استعاذه متوسل شود. زیرا استعاذه توانایی انسان را برای مقابله لشکریان نفس خشمگین تقویت می‌نمایند، و حامیان بزرگی مانند: «صبر و ایمان و توکل» به یاری «نفس مطمئنه» می‌آیند و قلب و اراده را از تسلط شیطان نجات می‌دهند و بر آن پیروز می‌شوند، زیرا:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل: ۹۹].

«به راستی شیطان را بر آن‌هایی که (به راستی) ایمان آورده و بر پروردگار خویش توکل می‌نمایند، تسلطی نیست».

شیطان را بر اهل ایمان تسلطی نیست، یعنی چی؟

مجاهد و عکرمه و دیگر مفسران می‌گویند: «یعنی شیطان را بر اهل ایمان حجت و دلیلی

نیست».

اما صحیح این است گفته شود که شیطان را راهی برای تسلط بر آنان نیست، نه از نظر حجت و نه از نظر قدرت. زیرا سلطان شامل قدرت نیز می‌شود. از آن نظر حجت سلطان نامیده شده، زیرا از طریق آن صاحب سلطان همچون صاحب قدرت عملاً برطرف مقابل چیره می‌شود.

خداوند متعال به این موضوع اشاره دارد که دشمنی مانند شیطان را بر بندگان مخلص و اهل توکل قدرت و توانی نیست.

در سوره «الحجر» می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [الحجر: ۳۹-۴۲].

«گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا گمراه ساختی (گناه و زشتی را) برای انسان‌ها زیبا جلوه می‌دهم و همه آن‌ها را گمراه می‌گردانم به غیر از بندگان صادق و خالص تو. (خداوند) فرمود: این (خلوص بندگان راستین) طریقه درستی است که دقیقاً راه به سوی من دارد. بیگمان تو هیچگونه تسلطی بر بندگان (و پیروان خالص) من نداری، مگر آن گمراهانی که از تو تبعیت کنند».

و در سوره النحل می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ إِنََّّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ [النحل: ۹۹-۱۰۰].

«به راستی شیطان را بر آنانی که ایمان آورده و بر پروردگار خویش توکل می‌نمایند تسلطی نیست، تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و بر آن‌هایی است که او را شریک خداوند قرار می‌دهند».

این آیه دو موضوع را شامل می‌شود:

یکم: نفی تسلط و نفوذ شیطان بر اهل توحید، اخلاص و ایمان.

دوم: اثبات تسلط و حاکمیت او بر اهل شرک، کفر و ریا و کسانی که ولایتش را برگزیده‌اند.

از آنجا که آن دشمن دین خداوند متوجه شد که خداوند اجازه تسلط او را بر اهل توحید و اخلاص نمی‌دهد.

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾﴾ [ص: ۸۲-۸۳].

«گفت: سوگند به عزت تو همه ایشان را فریب می‌دهم و گمراه می‌نمایم، به جز بندگان صادق و مخلص تو».

شیطان متوجه شد که هر کس آگاهانه و مخلصانه به دین خداوند متوسل شود و به او توکل کند، او توانایی فریب‌دادن و گمراه‌نمودن‌شان را ندارد. بلکه تنها بر کسانی می‌تواند تسلط یابد که دوستی و ولایتش را بپذیرند و برای خداوند کسی و یا چیزی را شریک نمایند، آنان کارگزاران و پیروان او هستند و تنها بر آنان تسلط دارد.

اگر گفته شود چنانچه خداوند در اینجا تسلط او را بر اولیایش معلوم و ثابت گردانیده، چگونه در آیه زیر آن را نفی می‌نماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ﴾ [سبأ: ۲۰-۲۱].

«به راستی ابلیس گمان خود را برای ایشان راست جلوه داد و به غیر از جمعی از مؤمنین همه از او تبعیت کردند، شیطان هیچگونه تسلطی بر ایشان ندارد، مگر به آن خاطر که بدانیم چه کسی به آخرت ایمان می‌آورد، و چه کسی در مورد آن در شک و تردید قرار دارد».

در پاسخ باید گفت که اگر ضمیر موجود در: ﴿وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾ به مؤمنین باز گردد، اساساً جایی برای این پرسش وجود ندارد، زیرا استثنا «استثنای منقطع» است، یعنی: اما ایشان را به وسیله ابلیس آزمودیم تا بدانیم که چه کسی به آخرت ایمان و یقین دارد و چه کسی در شک و تردید است.

اما اگر به این فرموده خداوند، برگردد که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ﴾ [سبأ: ۲۰] «شیطان گمان و ظن خود را برای ایشان راست جلوه داد و همه از او تبعیت کردند...».

- که ظاهراً این درست است. تا استثنای منقطع به خاطر واقع شدن پس از نفی صحیح باشد و این معنی را برساند که: «شیطان را بر ایشان چیره ننموده ایم، مگر به خاطر آن که بدانیم که چه کسی به راستی به جهان پس از مرگ ایمان و یقین دارد».

ابن قتیبه می گوید:

«وقتی ابلیس از خداوند مهلت خواست، خداوند به او مهلت داد، و شیطان سپس گفت: آنان را فریب می دهم و گمراه می نمایم و به فلان امور فرمان می دهم، و از میان بندگان قطعاً کسانی را برای خود برخواهم گزید، ابلیس زمانی که این چنین می گفت: یقین نداشت آنچه را که در نظر دارد، حتماً تحقق پیدا خواهد نمود، بلکه براساس ظن و گمان خود چنان می گفت. اما زمانی که دید عده ای از او پیروی نموده و اطاعتش می کنند، ظنش به یقین تبدیل شد. سپس خداوند فرمود: مسلط نمودن شیطان بر ایشان به خاطر آگاهی از طبیعت اهل ایمان و اهل شک بوده است، یعنی آن ها را در حال و وضعی عملی و واقعی ببینیم تا قول ما بر ایشان تحقق پیدا نماید و مستحق پاداش یا مجازات شوند.

بر این اساس ابلیس بر آنانی تسلط دارد که به آخرت ایمان ندارند و در مورد آن در شک و تردید به سر می برند، آنان همان هایی هستند که ولایت و سرپرستی شیطان را برگزیده و او را شریک خداوند گردانیده اند! در این صورت سلطه او بر آنان ثابت می گردد و نفی نمی شود، و این آیه با دیگر آیات سازگاری پیدا می نماید.

اگر سؤال شود که آیه موجود در سوره ابراهیم را چگونه معنی می کنید که می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمُ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾ [ابراهیم: ۲۲].

«ما بر شما تسلطی نبود، مگر آن که شما را فرا خواندم و شما نیز دعوت مرا اجابت کردید».

این هرچند در اصل سخن ابلیس است، اما خداوند آن را نقل نموده و برای او مقرر فرموده، نه این که آن را از او انکار نماید. این بیانگر آن است که موضوع به همین ضرورت است.

باید گفت: این پرسش پرسش خوبی است و جواب آن این است که منظور از تسلط نفی شده در این مورد تسلط به وسیله ی حجت و برهان است. یعنی من بر شما حجت و برهانی که علیه شما به آن ها استدلال کنم ندارم. همانگونه که ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: یعنی من دارای

حجت و دلیلی که آن را علیه شما اقامه کنم نیستم. هیچ دلیلی را من به شما ارائه نداده‌ام، من تنها شما را به کفر، شرک و گمراهی فرا خواندم شما هم آن را پذیرفتید. و سخنم را باور کردید و بدون هیچگونه دلیل و برهانی از من پیروی نمودید.

اما اثبات تسلط ابلیس در این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾ «تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی برمی‌گزینند».

تسلط او بر آنان از طریق فریب و گمراه‌گردانیدن و رام کردن ایشان به گونه‌ای است که آنان را به کفر و شرک فرا می‌خواند و به خود دلبسته می‌کند و آنان را برای رهاکردن کفر و شرک به حال خود رها نمی‌کند. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا﴾ [مریم: ۸۳].

«مگر نمی‌بینی، شیاطین را به سوی کافران فرستاده‌ایم، تا ایشان را به کارهای بد تحریک و وسوسه کنند».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: ﴿تَوَزُّهُمْ أَزًّا﴾ یعنی: آنان به سختی فریب می‌دهد.

در روایتی آمده که یعنی: آنان را دچار فلج و ناتوانی می‌کند.

در تفسیر دیگری: یعنی آنان را به معاصی وادار می‌نماید.

اما حقیقت موضوع این است که کلمه‌ی «از» به معنای تحریک کردن و به هیجان درآوردن است. به همین خاطر به جوشیدن دیگ می‌گویند: «ازیز» زیرا آب در آن به تندی حرکت و جوشش دارد.

به هر صورت کلمه‌ی «از» دارای دو معناست:

یکم: تحریک و به جنب و جوش درآوردن.

دوم: افروختن و ملتهب‌نمودن

هر دو معنی باهم ارتباطی نزدیک دارند، زیرا تحریک حالت خاصی است که باعث جوشش و التهاب می‌گردد.

این جزو همان سلطه و قدرت او بر اتباع خود و اهل شرک است، اما برای آن سلطان و قدرت خود دارای هیچگونه دلیل و حجتی نیست، و آنان تنها به فراخوانی و دعوت‌های

فربیکارانه او بدون درخواست دلیل تسلیم گردیده‌اند، زیرا فراخوانی‌هایش با اهواء و کشش‌های نفسانی آنان سازگار بوده است. آنان خود زمینه تسلط دشمن را بر خود فراهم گردانیده و او را یاری داده‌اند، زیرا آن را با اهداف و خواسته‌های ناروای خود همگان شمرده‌اند. زمانی که داوطلبانه ریاست او را پذیرفته و خود را اسیرش گردانیده‌اند، به عنوان مجازات‌شان ابلیس را بر آنان مسلط گردانیده است.

اینجاست که معنای این فرموده‌ی خداوند بیشتر معلوم می‌شود که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱].

«خداوند هرگز کافران را (برای همیشه) بر مؤمنان چیره و پیروز نخواهد نمود».

آیه بر پایه همان ظاهر و عمومیت آن قرار دارد، این مؤمنین هستند که با ارتکاب معاصی و نافرمانی خداوند که با ایمان ایشان در تضاد هستند، زمینه را برای نفوذ و سلطه کافران در حد همان گناهان بر خود فراهم می‌نمایند، این خود ایشان بوده‌اند که اسباب آن نفوذ و تسلط را به وجود آورده‌اند. مانند همان اسبابی که با نافرمانی رسول خدا در غزوه احد برای پیروزی مشرکان فراهم گردید.

خداوند ابلیس را بر اهل ایمان مسلط ننموده، مگر زمانی که خود آنان با اطاعت از ابلیس و شریک‌نمودنش با خداوند، زمینه تسلطش را بر خود فراهم نمایند، در چنین شرایطی است که خداوند ابلیس را بر آنگونه آدم‌ها چیره می‌گرداند.

هرکس به سعادت هدایت دست یافت خداوند را حمد و ستایش نماید و هرکس در راه گمراهی گام نهاد جز خود هیچکس را مورد ملامت قرار ندهد.

«توحید و توکل و اخلاص» مانع از تسلط شیطان می‌شوند، اما انواع شرک‌ورزی‌ها زمینه سلطه ابلیس را فراهم می‌نمایند، و همه آن‌ها براساس سنت‌های کسی است که زمام همه امور در دست اوست و همه امور به سوی او بازمی‌گردند، و منت‌های حجت از آن اوست. اگر او می‌خواست می‌توانست همه مردم را امتی یک پارچه بگرداند. اما حکمت و تدبیرش آنگونه اقتضاء نموده است.

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾ وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾﴾ [الجاثية: ۳۶-۳۷].

«ستایش و ستودن از آن خداوند پررودگار آسمان‌ها و زمین و پررودگار جهانیان است،
کبریا و برتری در آسمان‌ها و زمین از آن اوست و او صاحب عزت و حکمت است».

فصل دوم: اسباب مقابله با ابلیس

ابن القیم می‌فرماید:

اینک به بیان قواعد سودمندی می‌پردازیم که قطعاً با استفاده از آنها انسان می‌تواند با ابلیس مقابله نماید و از شر او در امان بماند و از آن پرهیز کند.
آنها قواعد، اسباب و سنگرهای دهگانه‌ای هستند که عبارتند از:

سنگر یکم: استعاذه و پناه‌بردن به خداوند^(۱)

سنگر دوم: قرائت دو سوره «الفلق» و «الناس»

زیرا قرائت، فهم و عمل به آن دو سوره برای رفع شر شیاطین و در امان ماندن از مکاید آنها بسیار مؤثرند.

به همین خاطر است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«ما تعوذ المتعوذون بمثلها»^(۲).

«هیچ چیزی به اندازه آن دو سوره برای پناه‌برندگان مؤثر نیست».

«رسول خدا ﷺ هر شب به هنگام رفتن به بستر خواب، آن دو سوره را می‌خواند»^(۳) و به

عقبه ﷺ فرمود که آنها را پس از همه‌ی نمازها بخواند»^(۴).

همچنین فرموده است:

«هر کس آن دو سوره را همراه با سوره «اخلاص» سه بار به هنگام غروب و سه بار در بامداد

بخواند. او را برای همه‌ی چیز کافی است»

۱- این موضوع پیشتر به تفصیل توضیح داده شد.

۲- نسائی و دارمی.

۳- بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها.

۴- ابوداود و ترمذی و نسائی.

سنگر سوم: خواندن آیه الکرسی:

زیرا در روایت‌های صحیح از محمد بن سیرین و او از ابوهریره رضی الله عنه آمده که گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به نگهداری زکات فطر ماه رمضان دستور فرمود، یک نفر آمد و می‌خواست بدون اجازه مقداری از آن را بردارد و او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برم، او آن حدیث را نقل نموده و سپس گفت که هرگاه به بستر خواب رفتی، آیه الکرسی را بخوان! زیرا این کار باعث می‌شود که خداوند مدام نگهبانی را بر تو بگمارد، و تا صبح شیطانی به تو نزدیک نشود».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او با تو راست گفته، اما شیطان بسیار دروغ‌گوست»^(۱).

سنگر چهارم: قرائت و فهم و عمل به سوره «بقره»

زیرا در حدیثی صحیح از سهل بن عبدالله رضی الله عنه و او از ابوهریره رضی الله عنه نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ الْبَقْرَةُ لَا يَدْخُلُهُ الشَّيْطَانُ»^(۲).

«خانه‌های خود را به صورت قبرستان درنیاورید، به راستی شیطان به خانه‌هایی که سوره بقره در آن‌ها خوانده می‌شود، وارد نمی‌گردد».

سنگر پنجم: آیات پایانی سوره البقره:

زیرا در حدیثی صحیح از ابو موسی انصاری رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «هر کس شبی دو ایه آخر سوره بقره را بخواند، او را کفایت می‌کند»^(۳).

در صحیح ترمذی از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

۱- بروایت بخاری معلق (۲۳۱۱).

۲- بروایت مسلم (۷۸۰).

۳- بروایت بخاری و مسلم.

«خداوند دو هزار سال پیش از آفرینش موجودات کتابی را نوشت که با دو آیه پایانی سوره البقره خاتمه پیدا می کرد، اگر آن دو آیه سه شب در خانه ای خوانده شوند، شیطان به آن نزدیک نخواهد شد»^(۱).

سنگر ششم: آیات اوایل سوره «حم» تا و «الیه المصیر» همراه با آیه الكرسي

در صحیح ترمذی از عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مَنْ قَرَأَ حَمْلُ الْمُؤْمِنِ إِلَى (إِلَيْهِ الْمَصِيرِ) وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ حِينَ يُصْبِحُ حَفِظَ بِهِمَا حَتَّى يُمِيتَ وَمَنْ قَرَأَهُمَا حِينَ يُمِيتُ حَفِظَ بِهِمَا حَتَّى يُصْبِحَ»^(۲).

«هر کس سوره حم «المؤمن» را تا «الیه مصیر» همراه به آیه الكرسي به هنگام صبح بخواند تا غروب به وسله آنها محفوظ می ماند و هر کسی به هنگام غروب آنها را بخواند، تا صبح به وسيله آنها مصون می ماند».

سنگر هفتم: گفتن، فهمیدن و عمل به معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

زیرا در صحیحین حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. فِي يَوْمٍ مِائَةِ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَحُيِثَ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِزْرًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمِيتَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»^(۳).

«هر کس صد بار بگوید: «هیچ معبود و مستعانی به غیر از خداوند نیست. و هیچ شریکی ندارد، و مالک از آن اوست و حمد و ستایش او را سزااست، و او بر هر چیزی قدرت و تسلط دارد». به اندازه آزاد کردن ده برده پاداش دارد، صد حسنه به حساب او نوشته شده و صد

۱- بروایت ترمذی (۲۸۸۲) و دارمی (۳۳۸۷).

۲- بروایت ترمذی ۲۸۷۹ و دارمی ۳۳۸۶.

۳- متفق علیه.

گناهش پاک می گردند. و آن روز تا شب از شر شیطان در امان می ماند، و هیچکس دست آوردی بهتر از او را ندارد، مگر کسی که بیشتر از او این را گفته باشد».

سنگر هشتم: ذکر و یاد خداوند:

که بیش از دیگر موارد از اهمیت برخوردار است، و آن ذکر بسیار خداوند است.

در صحیح ترمذی حدیثی از حارث اشعری روایت شده که رسول خدا ﷺ فرموده است:

«خداوند به یحیی پسر زکریا به عمل به پنج جمله امر فرموده و به او فرموده که به بنی اسرائیل هم بگویند که به آن ها عمل کنند، اما یحیی در مورد ابلاغ آن به بنی اسرائیل اندکی درنگ نمود. عیسی علیه السلام گفت: خداوند تو را به عمل به پنج موضوع سفارش نموده و فرموده که به بنی اسرائیل هم دستور دهی به آن ها عمل کنند، یا تو آن ها را به ایشان ابلاغ کن. یا من این کار را خواهم کرد.

یحیی گفت: می ترسم اگر تو پیش از من آن ها را ابلاغ کنی، زمین مرا در خود فرو برد یا به عذابی دچار شوم!

مردم را به بیت المقدس فرا خواند و مردم بسیاری در آن شهر اجتماع کردند، و برای شنیدن سخنان او سراپا گوش شدند.

یحیی گفت: خداوند مرا به عمل به پنج موضوع امر فرموده و دستور داده آن ها را هم به شما ابلاغ نمایم.

یکم: این که تنها خداوند را عبادت کنید و هیچکس را با او شریک نگردانید و خداوند شما را به نیکی و احسان امر فرموده است. کار آدم نیکوکار همچون آن است که دشمن کسی او را اسیر کرده و دست و پایش را بسته و او را برای گردن زدن آماده نموده باشند، اما آن آدم نیکوکار برخیزد و بگوید: من هرچه مال و ثروت دارم به شما می دهم به شرطی که او را نکشید و او را از مرگ حتمی نجات دهد.

همچنین خداوند به شما دستور فرموده که خداوند را ذکر و یاد کنید. ذکر خداوند همچون آن است که دشمن شخصی او را تعقیب نماید، و او به سرعت خود را به قلعه و پناهگاهی

حفاظت شده و محکم برساند، و خود را از ایشان محفوظ کند. انسان نیز به همین صورت است و تنها با ذکر و یاد خداوند می تواند نفس خویش را در برابر شیطان مورد محافظت قرار بدهد. رسول خدا ﷺ فرموده اند:

«... وأنا آمرکم بخمس، الله أمرني بهن: السمع، والطاعة، والجهاد والهجرة والجماعة فإن من فارق قيد شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه إلا أن يراجع ومن ادعى دعوى الجاهلية فإنه من جثا جهنم. فقال رجل: يا رسول الله! وإن صلي وصام؟ قال: وإن صلي وصام، فادعوا بدعوى الله الذي سماكم المسلمين المؤمنين عباد الله».

«من شما را به پنج چیز که خداوند آن ها را به من امر فرموده دستور می دهم: شنیدن، اطاعت، جهاد، هجرت و بودن با جماعت. زیرا هر کسی به اندازه یک وجب از جماعت فاصله بگیرد نشانه اسلام را از گردن خویش بیرون آورده، مگر آن که بار دیگر به میان جماعت بازگردد، و هر کس ادعاها و باورهای جاهلی را زنده کند، از جمله جهنمی ها خواهد بود».

مردی گفت: یا رسول الله! اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد، شعارها و ادعاهای خدایی را مطرح کنید، خداوندی که شما را مسلمان و اهل ایمان و بندگان خود نامیده است»^(۱).

رسول خدا ﷺ در این حدیث اهل ایمان را با خبر فرموده که انسان تنها به وسیله ذکر خداوند است که می تواند خود را از فریب و شرارت شیطان مصون نگاه دارد. و این همان چیزی است که سوره ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْقَلْقِ﴾ بیانگر آن است.

خداوند در این سوره شیطان را به «خناس» توصیف فرموده. خناس کسی است که هر گاه انسانی خداوند را ذکر، عبادت و اطاعت می نماید، مخفی خشمگین می شود.

اما هر گاه او از خداوند غافل شود، شیطان قلب او را تسخیر می نماید و وسوسه هایش را که زمینه ساز تمامی تباهی ها هستند به او القاء می نماید، اما هیچ چیزی به اندازه ذکر خداوند نمی تواند انسان را از فریب ها و وسوسه های شیطان حفظ نماید.

۱- ترمذی این حدیث را غریب حسن صحیح گفته است.

سنگر نهم: وضو و نماز:

وضو و نماز که از مهمترین و اساسی ترین پناهگاه‌هایی هستند که می‌توان خود را در آن‌ها از وسوسه‌های شیطان مصون نمود. به ویژه زمانی که خشم و شهوت همچون آتش در وجود انسان شعله‌ور شوند، هیچ راهی به اندازه وضو و نماز نمی‌تواند آن‌ها را خاموش کنند.

در صحیح ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است:

«أَلَا وَإِنَّ الْعُصْبَ جَمْرَةً فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ أَمَا رَأَيْتُمْ إِلَى حُمْرَةِ عَيْنَيْهِ وَانْتِفَاحِ أَوْدَاجِهِ فَمَنْ أَحْسَسَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَلْيَصِقْ الْأَرْضَ»^(۱).

«بدانید که خشم آتشی^(۲) است که در دل بنی آدم پدید می‌آید، مگر سرخی چشمان و باد کردن رگ‌هایش را نمی‌بینید؟ هرگاه کسی چنین حالتی به او دست داد خود را زمین گیر کند و کاری را انجام ندهد».

در روایتی دیگر آمده که «شیطان از آتش آفریده شده و آتش تنها با آب خاموش می‌شود»^(۳). هیچ چیزی به اندازه وضو و نماز نمی‌تواند بر آتش‌های خشم و شهوت چیره شوند. زیرا آب وضو جسم داغ و افروخته انسان خشمگین را سرد می‌کند و اگر نماز با خشوع و خضوع اقامه شود به روح و روان ملتهب و نا آرام او آرامش می‌بخشد. این حقیقتی است که تجربه‌اش انسان را از آوردن دلیل بی‌نیاز می‌نماید.

سنگر دهم: خودداری از افراط و تفریط:

خودداری از افراط در نگاه کردن، سخن گفتن، خورد و خوراک و در آمیختن غیر ضروری با دیگران، زیرا شیطان از این راه‌هاست که به قلب و روح انسان نفوذ می‌نماید و بر او چیره می‌شود.

۱- بروایت ترمذی (۲۱۹۱) و ابن ماجه (۴۰۰۰).

۲- جمره به معنای سنگ ریزه هم آمده است.

۳- آلبانی آن را حدیث ضعیفی به شمار آورده است.

خلاصه سخن:

هر آدم خردمندی می‌داند که شیطان تنها از سه جهت می‌تواند بر او راه پیدا کند: اول: زیاده‌طلبی و اسراف کاری، و این که در هر چیزی بیش از حد نیاز اقدام نماید، همین زیاده‌طلبی به صورت زمینه‌ای برای نفوذ شیطان بر قلب درمی‌آید، و راه رویارویی با آن فرصت‌ندادن به نفس برای دست‌یابی به علاقمندی بیش از حد به خواب و خوراک و لذت و راحت‌طلبی است، هرگاه این در را بر روی نفس خویش بست، در واقع در را بر روی دشمن سرسخت خویش بسته است.

دوم: غفلت، زیرا اهل ذکر در پناه قلعه مستحکم ذکر قرار می‌گیرند، اما هرگاه دچار غفلت شوند، درهای آن قلعه گشوده می‌شوند و دشمن به آن راه پیدا می‌کند، و در این حالت بیرون‌راندن آن بر آنان بسیار مشکل خواهد بود.

سوم: توجه و بهره‌گرفتن و عملی نمودن کردار و گفتارها و چیزهای بیهوده که او را برای تقویت علم و ایمان و عمل نیک و خیر و مصلحت خود و دیگران یاری نمی‌دهند.

بخش ششم:

تأثیر فتنه‌ها و گناهان بر قلب

فصل یکم:

روی آوردن فتنه‌ها بر قلب

حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«تُعَرِّضُ الْفِتْنُ عَلَى الْقُلُوبِ عَرَضَ الْحَصِيرِ عُودًا عُودًا، فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَهَا نُكِّتَتْ فِيهِ نُكَّتُهُ سَوْدَاءُ وَآيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِّتَتْ فِيهِ نُكَّتُهُ بَيَاضًا حَتَّى تَعُودَ الْقُلُوبُ عَلَى قَلْبَيْنِ: قَلْبٍ أَسْوَدُ مُرَبَّادًا كَالْكُوزِ مُحَجَّيًّا لَا يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُ مُنْكَرًا إِلَّا أَشْرَبَ مِنْ هَوَاهُ. وَقَلْبٍ أَبْيَضُ، لَا تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۱).

«فتنه‌ها و معاصی همچون (بافتن حصیر) یکی یکی در برابر دل‌ها رژه می‌روند. هر دلی که از آن‌ها تأثیرپذیر شود، نقطه‌ی سیاهی در آن پدید می‌آید. اما هر دلی که از آن‌ها روی گردان شود، نقطه‌ی سفیدی در آن پدید می‌آید، تا این که دل به صورت یکی از دو دسته دل‌های زیر می‌شود:

قلبی سیاه و تیره به سان کوزه‌ای وارونه شده که نیکی را نمی‌شناسد و به بدی پشت نمی‌کند و تنها از هواهای نفسانی خویش پیروی می‌نماید.
دیگری قلبی سفید (و پاک) که تا آسمان‌ها و زمین برپاست، فتنه و گناه زیانی را به آن نمی‌رساند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آوردن اندک اندک فتنه‌ها بر قلوب را به چیدن و بافتن حصیر از دانه دانه نی‌ها تشبیه فرموده است.

و قلب‌هایی را که مورد تهاجم فتنه‌ها قرار می‌گیرند به دو نوع تقسیم نموده است که نوع اول اقسامی دارد:

یکم: الف / قلبی که وقتی فتنه‌ها به آن روی می‌آورند. همانگونه که اسفنج آب را می‌مکد، آن فتنه‌ها را در خود جمع می‌کند، و بر اثر هر معصیتی و فتنه‌ای نقطه‌ای سیاه در آن پدید

می‌آید. آن قلب همچنان با آغوش باز با آن معاصی روی خوش نشان می‌دهد، تا این که به تمامی سیاه و بی فروغ می‌شود، و وارونه و سر و ته می‌گردد. هرگاه اینگونه گردید، دو بیماری بسیار خطرناک که آن را به سوی مرگ و نابودی معنوی می‌کشاند به آن روی می‌آورند.

ب: مشته شدن معروف و منکر بر آن، یعنی خوب و بد و خیر و شر برای او فرق نمی‌کنند و هریک معنای خود را از دست می‌دهند.

حتی ممکن است این بیماری آنچنان در او ریشه‌دار شود که او معروف را منکر و منکر را معروف و بدعت را سنت و سنت را بدعت و حق را باطل و باطل را حق به شمار بیاورد.

ج: حاکم گردانیدن هواهای نفسانی خود بر آنچه که رسول خدا ﷺ آورده است.

دوم: قلبی سفید و پاک که آفتاب ایمان در آن دمیده و نور افشانی نموده است، چنین قلبی هرگاه مورد تهاجم فتنه‌ها و گناهان قرار گیرد، با آن‌ها به مقابله برمی‌خیزد و آن‌ها را از خود دور می‌گرداند. همین باعث می‌شود که روشنایی و نورافشانی و توانایی آن بیشتر شود.

فتنه‌هایی که بر دل‌ها روی می‌آورند. و اسباب بیماری معنوی قلب می‌شوند، عبارتند از:

- فتنه شهوات.

- فتنه شبهات.

- فتنه تباهی و گمراهی.

- معاصی و بدعت‌ها.

- ستم‌ها.

- جهالت‌ها

فتنه اولی، باعث تباهی قصد و اراده می‌شود.

دومی باعث فساد علم و اعتقاد می‌گردد.

برخی از اصحاب رضی الله عنهم قلوب را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند.

از جمله روایت شده که حذیفه بن یمان رضی الله عنه فرموده است:

«قلب‌ها چهارگونه‌اند: قلبی پاک و خالص که در آن چراغی فروزان روشن است و آن قلب

قلب انسان اهل ایمان است.

دوم: قلبی بی فروغ و پنهان مانده که قلب انسان کافر است.

سوم: قلبی وارونه و راه گم کرده که قلب آدم منافق است. قلبی که نیکی و خیر را می‌شناسد، اما از آن روی برمی‌گرداند و حق و حقیقت را می‌بیند، اما خود را به ناینایی می‌زند. چهارم: قلبی که دو نیرو - نیروی ایمان و نیروی نفاق هریک آن را به سوی خود می‌کشند، و در نهایت تابع آن نیرویی می‌شود که بر آن تسلط بیشتری پیدا می‌نماید. منظور او از «قلب مجرد قلبی است که از غیر خداوند متعال و پیامبر گرامی ﷺ و حق و راستی از دیگر امور تهی باشد.

منظور از چراغی که در آن قلب قرار دارد، چراغ ایمان است. و مجرد بودن آن به معنای سلامت از شبهات و شهوات باطل و گمراه کننده است، و وجود چراغ فروزان در آن به معنای نورانی و درخشان بودن آن به وسیله عمل و ایمان است.

مقصود او از قلب پنهان شده، قلب کافران است، زیرا در درون غلاف و پوششی پنهان مانده و نور علم و ایمان به آن نمی‌رسد. همانگونه که خداوند به نقل از یهود می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ [البقرة: ۸۸] «و گفتند: دل‌های ما در غلاف است».

«غلف، جمع اغلف است، و به چیزی گرفته می‌شود که در داخل جلد و پوششی پنهان شده باشد. آن پوشش و غلاف همان پرده‌ای است که خداوند در جهت مجازات‌شان به خاطر حق‌ناپذیری و تکبر بر روی دل‌های ایشان قرار داده است. آن پنهان‌ماندن قلوب به معنای کر و ناشنوا شدن و ناینی‌گردیدن و قرار گرفتن حجاب بر روی چشمان ایشان است. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا ۝ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ [الإسراء: ۴۵-۴۶].

«هنگامی که قرآن را می‌خوانی میان تو و آنان که به قیامت باور ندارند حجاب ناپیدایی را قرار می‌دهیم. بر دل‌هایشان پوشش‌هایی را می‌نهمیم تا قرآن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی و ناشنوایی ایجاد می‌کنیم».

هرگاه توحید خالص و عبادت و تبعیت صادق برای صاحبان آن دل‌ها ذکر و بیان شود، با نفرت و ناراحتی از آن روی برمی‌گردانند.

همانگونه که گفتیم: منظور او از قلب در غلاف شده و وارونه گردیده قلب انسان منافق است، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۸۸].

«شما ای مؤمنان! چرا در باره منافقان دو دسته شده اید؟ حال آن که خداوند به سبب اعمالشان (افکار) ایشان را وارونه کرده است».

یعنی آنان را از حق رویگردان نموده و به همان باطلی که پیشتر در آن بوده‌اند باز می‌گرداند. این هم بر اثر معصیت‌ها و نافرمانی‌های ایشان است.

این بدترین و خبیث‌ترین قلب‌هاست، زیرا چنین قلبی حق را باطل و باطل را حق به شمار می‌آورد و با اهل باطل همراه و همکار می‌گردد و با اهل حق به رویارویی و دشمنی می‌پردازد. مقصود او از قلبی که در میان دو نیرو قرار گرفته‌اند و از هریک از آن‌ها سهمی دارد، قلبی است که پایه‌های ایمان در آن استوار نشده و چراغش ایمان در آن روشن نگردیده است، زیرا هنوز خود را برای پذیرش حقیقت رسالت رسول خدا پاک و منزّه نگردانیده است.

نوری ضعیف از ایمان در آن روش است و تاریکی کفر و جهل نیز در آن جایی را برای خود فراهم نموده است. گاهی به کفر نزدیک‌تر می‌شود و گاهی به ایمان بیشتر روی می‌آورد، و فرمان از آن همانی است که بر آن بیشتر تسلط پیدا می‌کند.

فصل دوم:

اثرات گناه بر قلب

گناه پیامدهای بسیاری بدی را برای جسم و قلب انسان هم در دنیا و هم در آخرت به دنبال دارند، و تنها خداوند از آنها به درستی آگاه است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تضعیف عظمت خداوند:

یکی از آثار معاصی آن است که احساس عظمت خداوند را در قلب گناهکار تضعیف می‌نماید و بخواهد یا نخواهد، وقار و هیبت خداوند در دل او هر روز ضعیف و ضعیف‌تر می‌گردد. زیرا اگر در قلب او قدرت و عظمت خداوند قرار می‌داشت، به هیچ وجه جرأت نمی‌کرد مرتکب معاصی شود و او را نافرمانی نماید.

ممکن است گاهی آدمی جاهل و فریب‌خورده، به گمان خود بگوید: این امید به رحمت و مغفرت خداوند است که مرا به ارتکاب معاصی وادار می‌نماید، نه این که شأن و منزلت و عظمت او در دل من اندک باشد.

این گمان و ادعا نوعی خودفریبی است، زیرا وجود عظمت و هیبت خداوند در قلب انسان ضرورتاً باید باعث شود که حریم شریعت او را مراعات نماید و میان او و ارتکاب گناه ایجاد مانع کند.

اما آنانی که به نافرمانی خداوند جرأت پیدا می‌کنند، به حق قدر و منزلت خداوند را نشناخته‌اند، چگونگی از کسی که به آسانی اوامر و نواهی خداوند را مراعات نمی‌نماید، می‌توان پذیرفت که به راستی منزلت خداوند را مراعات می‌کند و به عظمت و کبریاء او اقرار می‌نماید؟!

این از محال‌ترین محالات و باطل‌ترین باطل‌هاست و همین مجازات برای انسان گناهکار کافی است که عظمت خداوند از قلب او زدوده شود و عظمت و اهمیت حریم شریعت حق خداوند را سبک شمارد.

یکی از مجازات‌های آنگونه آدم‌ها این است که خداوند هیبت و منزلت او را از دل دیگران برمی‌دارد، و همانگونه که او نافرمانی خداوند را سبک شمرده، مردم نیز او را خوار و سبک می‌شمارند. مردم به همان اندازه او را دوست می‌دارند که او خداوند را دوست می‌دارد و به همان اندازه احترام و هیبت او را در دل دارند که او هراس و هیبت خداوند را در دل دارد. آدمی که حریم حرمت‌های خداوند را می‌شکند، چگونه انتظار دارد مردم حرمت او را نگاه دارند؟! چگونه به خود حق می‌دهد که در عین زیر پا نهادن حق خداوند، دیگران حق او را مراعات ننمایند و چگونه نافرمانی خداوند را سبک می‌شمارد و انتظار دارد مردم او را سبک شمارند؟! شمارند؟!

خداوند در قرآن از مجازات اهل معصیت صحبت فرموده و این موضوع را بیان نموده که به خاطر و بر اثر معاصی خودشان گمراه گردیده و بر قلب‌هایشان پوششی را قرار گرفته و همانگونه که خدا را فراموش نموده‌اند او نیز ایشان را به دست فراموشی سپرده است، و به همان صورت که دینش را مورد توهین قرار داده او نیز آنان را تحقیر و خوار گردانیده و آنان را همانگونه که او امرش را تباه نموده، تباه گردانیده است.

﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ [الحج: ۱۸] «خداوند هرکس را که خوار کند، هیچکس او را احترام نخواهد کرد».

آنان از آنجا که سجده و فروتنی در برابر خداوند را سبک شمرده و در آستانه با عظمت او سر به سجده نهاده‌اند، هیچگاه هیچکس ایشان را مورد احترام قرار نخواهد داد! چگونه کسی که خداوند او را خوار گردانیده دیگران می‌توانند او را گرامی دارند، و کسی را که او اکرام و احترام نموده خوار و درمانده نمایند؟

پدید آمدن خوف و خشت در قلب:

یکی دیگر از آثار معاصی رعب و هراسی است که خداوند در قلب گناهکار پدید می‌آورد. به راستی او را مدام در حال خوف و نگرانی می‌توان دید.

زیرا اطاعت خداوند پناهگاهی است که هرکس به آن وارد شود از مجازات‌ها و مشکلات دنیا و عقبی در امان خواهد بود، و هرکس از آن خارج شود، خوف و هراس از هر طرف او را

در بر خواهد گرفت. اما هر کس راه اطاعت خداوند را در پیش بگیرد، هراس‌هایش به آسایش و امنیت، و هر کسی او را نافرمانی کند، آسایش و امنیتش به خوف و هراس تبدیل خواهد گردید.

هیچ آدمی گناهکاری نیست که قلب او مثل آن که در میان دو بال پرنده‌ای قرار داشته باشد، مدام ترسان و لرزان نباشد، هرگاه باد پنجره و یا دری را تکان بدهد، بر خود می‌لرزد و گمان می‌کند که کار او تمام است و به سراغ او آمده‌اند. و هر صدایی را که می‌شنود قلبش فرو می‌ریزد و فکر می‌کند می‌خواهند او را مورد عقاب قرار بدهند، اما هر کس که خوف خداوند را در دل داشته باشد، خداوند او را از هر بدی و شری مصون می‌دارد، اما هر کس که از خداوند هراس در دل نداشته باشد، خداوند او را از هر چیزی به هراس می‌اندازد.

خداوند از همان زمانی که آفریده‌هایش را آفریده، این اصل و قاعده را در میان ایشان قرار داد که جرم و هراس لازم و ملزوم یکدیگرند.

یکی دیگر از مجازات‌های قلب عاصی، این است که آن را دچار ترس و وحشتی غیر قابل توصیف می‌نماید. او خود را مدام در حالت هراس و نگرانی احساس می‌کند. زیرا همانگونه که میان او و خداوند وحشت و جدایی افتاده با خود و خلق نیز احساس بیگانگی می‌نماید و هرچه زمان می‌گذرد وحشتش بیشتر و بیشتر می‌گردد. به راستی اهل وحشت در بدترین نوع زندگی قرار دارند، و در مقابل اهل انس و الفت با حضرت احدیت در بهترین و لذیذترین زندگی به سر می‌برند.

اگر آدم عاقل نگاه کند و میان لذت زودگذر معصیت و عذاب و خوف وحشت ناشی از آن مقایسه‌ای را به عمل بیاورد به وخامت و ضعیف و خسران و زیان خود بیشتر پی می‌برد. زیرا او آرامش ناشی از اطاعت و شیرینی امنیت و آسودگی را با ناآرامی و وحشت ناشی از معصیت معامله کرده است.

إِذَا كُنْتَ قَدْ أَوْحَشَتْكَ الذُّنُوبُ فَدَعْهَا إِذَا شِئْتَ وَاسْتَأْنَسْ
«چنانکه گناه تو را در وحشت و هراس قرار داده، اگر میل داری آن‌ها را ترک کن تا به آسودگی و امنیت برسی».

راز موضوع در این است که عبادت و اطاعت انسان را به خداوند نزدیک می گرداند، و به هراندازه نزدیکی بیشتر شود، انس و الفت نیز بیشتر می گردد.

اما معصیت باعث دوری می شود و هرچه آن دوری بیشتر بگردد، بر میزان وحشت نیز افزوده می شود...

به همین خاطر است که انسان به خاطر فاصله‌ای که میان او و دشمن ایجاد شده مدام هراس او را در دل دارد، هرچند در کنار او باشد، اما در مقابل با محبوب خود هرچند فرسنگ‌ها دور باشد احساس انس و الفت می نماید.

وحشت و هراس پیامد حجاب و مانع است و به هراندازه که حجاب ضخیم‌تر و بزرگ‌تر باشد، وحشت و هراس هم بیشتر خواهد بود.

غفلت وحشت را پدید می آورد، و بدتر از آن وحشت ناشی از معصیت و بدتر از آن وحشت ناشی از شرک و کفر است. هیچکس را نمی‌بینی که با یکی از این امور همراه شود، مگر آن که به سختی وحشت بر او چیره می شود، و وحشت و هراس چهره و قلب او را فرا می گیرند و خود او وحشتناک و غیر قابل تحمل می گردد.

- از دست دادن سلامت قلب:

یکی دیگر از آثار معصیت این است که صحت و سلامت قلب را از بین برده و آن را دچار بیماری و انحراف می نماید. و بیماری و درماندگی آن ادامه خواهد یافت و از غذاهایی معنوی که حیات و خیر و مصلحت آن به آن‌ها بستگی دارد بهره‌مند نخواهد شد.

زیرا اثر گناه بر قلب همانند تأثیر بیماری‌ها بر بدن است، در واقع معاصی بیماری‌های قلب‌اند و تنها داوری آن‌ها ترک گناه و توبه کردن است.

همه سالکان الی الله در این مورد اتفاق نظر دارند که قلب تنها زمانی به آرزوی خویش خواهد رسید که به مولی و معبود حقیقی خویش برسد، و تنها زمانی به مولی و معبود و محبوب خویش پیوند پیدا خواهد کرد که از سلامتی و صحت برخوردار باشد، و تنها وقتی از سلامت و صحت برخوردار خواهد بود که درد آن درمان شود و چنین چیزی روی نخواهد داد، مگر آن

که با کشش‌ها و هواهای آن رویارویی بنماید. هواهایی که عین دردها و بیماری‌های آن است و شفایش در مخالفت با آن‌ها نهفته است.

اما اگر بیماری در آن ریشه‌دار شود، به مرگ معنوی دچار می‌گردد یا بسیار به آن نزدیک می‌شود. همانگونه که اگر کسی نفس خویش را از هواهای نفسانی بر حذر دارد بهشت منزل اوست، قبل از بهشت آخرت او در همین دنیا از بهشتی موقتی دیگر برخوردار خواهد بود که نعمت و لذت‌های آن با لذایذ زندگی هیچکس دیگری قابل مقایسه نخواهد بود، حتی تفاوت میان آن دو زندگی و نعمت‌های آن همچون تفاوت میان نعمت‌های دنیوی و نعمت‌های اخروی است. این حقیقتی است که تنها کسانی آن را تصدیق می‌نمایند که قلب آنان این یا آن نوع را لمس کرده باشد.

نباید گمان کرد که این فرموده خداوند: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾ [الإنفطار: ۱۳-۱۴] «به راستی نیکان در نعمت (بهشت) و بدان در (آتش) دوزخ قرار خواهند داشت».

به نعمت‌های دنیای پس از مرگ محدود می‌شود، حتی به یکی از منزلگاه‌های دنیا، برزخ و یا قیامت اختصاص ندارد. آنان در نعمت و اینان در نقت قرار دارند، مگر نعمت و لذت همان نعمت و لذت قلب و عذاب همان عذاب قلبی نیست؟

چه عذابی دردناک‌تر است از عذاب خوف و هم و غم، دلمردگی و روی گردانی آن از خداوند و دنیای پس از مرگ و دلبستگی آن به غیر خداوند و گسستگی از او، به هر چیزی در هر زمان و مکانی تعلق خاطر پیدا کند و آن‌ها را در غیر راستای رضایت خداوند دوست بدارد، چنین وضع و حالی انسان را به بدترین عذاب مبتلا خواهد نمود.

هرکس غیر از خداوند به کسی و چیزی روی بیاورد و دلبستگی و وابستگی پیدا کند، در این جهان به سه گونه عذاب و مشکل گرفتار خواهد شد:

- قبل از دستیابی به آن در رنج و عذاب خواهد بود.
- هرگاه به آن دست پیدا کند، به خاطر هراس از دست‌دادن آن در رنج و عذاب قرار خواهد داشت.
- هرگاه آن را از دست بدهد، به بدترین عذاب گرفتار خواهد گردید.

این سه درد و عذاب تنها در این جهان برای او پدید خواهد آمد.

اما در برزخ، به رنج و عذاب فراق و دوری که هیچ امیدی به بازگشت نخواهد داشت، و رنج و درد از دست دادن نعمت‌هایی که به خاطر دلبستگی به آن محبوب کاذب از دست داده و درد و عذاب وجود حجاب میان او و خداوند و رنج و درد حسرتی که جگر او را پاره پاره خواهد کرد. دچار خواهد گردید.

هم و غم و حسرت و اندوه در روح و نفس ایشان همچون میکرب و کرم‌هایی که بدنشان را متلاشی می‌کنند، عمل خواهند کرد، حتی کار آن‌ها در روح و روان انسان دامنه‌دار و ادامه‌دار خواهد بود تا زمانی که خداوند روح را به جسم‌های آنان بازگرداند، آنگاه عذاب سخت‌تر و دردناک‌تری در انتظار ایشان خواهد بود.

این نعمت‌ها و لذت‌های کاذب کجا و نعمت‌هایی که قلب انسان به خاطر انس و قربت خداوند و ذکر و عبادت و شوق و محبتش در آرامش همه جانبه و فرح و شادمانی غیر قابل توصیف قرار می‌گیرد، کجا!

حتی بعضی از کسانی که در چنان وضع و حالی قرار داشته‌اند. در دم مرگ به خاطر از دست دادن آن لذت‌ها اظهار حسرت کرده و یکی گفته است.

«اگر بهشتیان نیز در این چنین لذت و نعمتی قرار دارند، به راستی در عیش و زندگی لذت‌بخشی به سر می‌برند».

یکی دیگر از آن بهشتیان زمینی گفته است:

«بیچاره دنیاپرستان که بدون بهره‌بردن از بهترین و لذت‌بخش‌ترین نعمت دنیا که نعمت لذت ذکر و عبادت و اطاعت خداوند است. این جهان را ترک می‌کنند».

یکی دیگر از آنان گفته است: «اگر پادشاهان و حاکمان می‌دانستند که ما در چه نعمت و آرامشی به سر می‌بریم، برای گرفت آن از ما بر رویمان شمشیر می‌کشیدند».

همچنین یکی دیگر از آنان که لذت بهشت دنیوی را در ذکر و عبادت و اطاعت خداوند جستجو کرده‌اند، می‌گوید:

«در این دنیا بهشتی هست که اگر کسی به آن وارد نشود، او را به بهشت دنیای دیگر راه نخواهند داد».

ای کسی که سهم گرانبهای خویش را با بهای اندکی فروخته‌ای و در این معامله به بدترین شکل ممکن فریب خورده و زیان دیده‌ای، و خود نیز از آن خبر داری! اگر خود از بهای کالای ارزشمند خویش خبر نداری از خبرگان و آگاهان سؤال کن! شگفتا از کالایی که خداوند خریدار آن است و بهای آن بهشت است، و نماینده خداوند که معامله به وسیله او منعقد گردید و بهای آن را - که بهشت است - برای مشتری تضمین نموده پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ است.

- از دست دادن بصیرت قلب:

یکی دیگر از آثار معاصی و نافرمانی خداوند این است که بصیرت قلب را از بین می‌برد، نورش را خاموش می‌نماید، راه علم را بر آن می‌بندد و میان او و هدایت مانع بزرگی را ایجاد می‌کند.

امام مالک در ملاقاتی با امام شافعی و پس از ملاحظه توانایی‌های علمی و ایمانی او، گفت: «من احساس می‌کنم که خداوند نوری را در قلب تو تابانیده است، آن را با تاریکی معصیت خاموش مگردان».

به هر اندازه که ظلمت معصیت بیشتر شود. نورانیت قلب کم و کم تر می‌گردد، تا جایی که قلب به سان شبی تاریک بی نور و فروغ و ظلمانی می‌شود، و به خاطر محروم شدن از نور، همچون آدمی نابینا که در شبی تاریک و در جایی پر از پرتگاه در هر چاه و چاله‌ای می‌افتد. در این راه یا باید با اطاعت و عبادت سلامت را طلب کرد، یا به خاطر نافرمانی و معصیت در گرداب سرگردانی و گمراهی افتاد.

تاریکی پدید آمده در قلب بر اثر گناهان به اعضا و جوارح نیز سرایت می‌نماید، و با توجه به قوت و ضعف آن کار آن‌ها را دچار اختلال می‌نماید.

هرگاه مرگ او فرا رسد و به دنیای برزخ گام بگذارد، تاریکی قبر او را فرا خواهد گرفت. همانگونه که رسول خدا ﷺ فرموده است:

«إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مُمْتَلِئَةٌ عَلَى أَهْلِهَا ظُلْمَةً وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنَوِّرُهَا بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ»^(۱).

«این قبرها برای صاحبان آنها همه‌اش تاریکی است. خداوند آنها را به وسیله صلوات من برایشان نورانی می‌گرداند».

هنگامی هم روز موعود فرا خواهد رسید و همه بندگان را گرد هم خواهند آورد، ظلمت قلب انسان‌های اهل کفر و شرک و معصیت بر چهره‌های ایشان نمایان است و همچون دود و سیاهی همه آن را خواهند دید.

چه مجازاتی از این بدتر، مجازاتی که همه لذت‌ها و نعمت‌های دنیا از اول تا آخر با آن قابل مقایسه نیست! بدا به وضع و حال سهم انسان‌ها غرق شده در معاصی و رویگردان از حق و روشنایی.

بخش هفتم:

قلب زنده و پویا

فصل یکم:

حیات قلب اساس همه خیر و منافع

حیات و نور قلب سرچشمه سعادت:

اصل و پایه همه‌ی خیر و منافع و سعادت همه مؤمنان و حتی همه انسان‌ها رسیدن به کمال حیات و تحقق نور زندگی است، زیرا «حیات و نور» سرچشمه تمامی خیر و منافع است.

خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲].

«آیا کسی که (به سبب کفر و گمراهی) مرده‌ای بود و ما او را به (به وسیله قرآن) زنده کرده ایم و نور (ایمان) را فرا راه او قرار داده ایم که به وسیله آن در میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکی‌ها فرو رفته و از آن‌ها بیرون نمی‌آید؟».

خداوند متعال در این آیه دو اصل «حیات و نور» را در کنار هم بیان فرموده است.

زیرا توانایی، شنیدن، دیدن، حیاء و پاکی، شجاعت، شکیبایی و دیگر ارزش‌های اخلاقی و دوست داشتن خوبی‌ها و نفرت از بدی‌ها، به وسیله حیات و روح ممکن است. به هراندازه که حیات و روح انسانی تکامل یافته و قوی بگردد آن صفات نیز در او تقویت می‌شوند و به هراندازه که حیات و روح او ضعیف شوند، آن صفات نیز در انسان ضعیف می‌گردند.

شرم و حیاء از ارتکاب زشتی‌ها به میزان حیات و پویایی روح انسان بستگی دارد.

هرگاه قبایح و زشتی‌ها بر قلبی سالم و صالح حیات روی بیاورند، طبیعتش به گونه‌ای است که از آن‌ها نفرت پیدا می‌کند و اجتناب می‌ورزد.

اما قلب میت: قلبی که به مرگ معنوی دچار شده - خوب و بد، حق و باطل و معروف و منکر برایش فرق نمی‌کند. همانگونه که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید:

«کسی که از قلبی علاقمند به معروف و گریزان از منکر برخوردار نباشد، هلاک و نابود می‌گردد».

قلب بیمار: قلبی که به بیماری دنباله روی از کشش‌های ناروا مبتلا شده نیز به همین صورت است، و طبیعتش به گونه‌ای است که با توجه به بیماری و ضعف خود، تسلیم زشتی‌ها و پلشتی‌ها می‌گردد.

همچنین هرگاه نور و درخشش قلب بیشتر بشود، صورت معلومات و ماهیت اشیاء همانگونه که هست بر او معلوم می‌گردد، حسن و زیبایی‌ها و نیکی‌ها بر او نمایان می‌شوند. و به وسیله حیات و پویایی خود آن را برمی‌گزیند و قبح و زشتی‌ها نیز برای او معلوم می‌گردند و از آن‌ها دوری می‌نماید.

خداوند متعال این دو اصل را در مورد مختلفی از قرآن ذکر فرموده است از جمله می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ [الشوری: ۵۲].

«همانگونه که (به پیامبران پیشین) وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود روح و حیاتی (یعنی قرآن) را وحی کرده‌ایم، تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است، اما ما قرآن را نور عظیمی قرار دادیم که در پرتو آن هرکس از بندگان را که بخواهیم هدایت می‌بخشیم».

در این آیه روح را که «حیات» به وسیله آن تحقق می‌یابد و «نور» که روشنایی و درخشش از آن حاصل می‌شود، در کنار هم آورده است. و این موضوع را یادآوری فرموده که کتابی را که بر پیامبرش نازل نموده هر دو اصل را در بر دارد، زیرا قرآن «روحی» است که قلب‌ها به وسیله آن حیات واقعی پیدا می‌کنند و «نوری» است که به آن‌ها درخشش و روشنایی می‌بخشد.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَمَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [الأنعام: ۱۲۲] «آیا کسی که (به سبب کفر و گمراهی) مرده‌ای بوده و ما او را زنده نموده و نوری را برای او قرار داده‌ایم که به وسیله آن در میان مردم راه می‌رود».

یعنی کسی که کافر بوده و قلب او دچار مرگ معنوی گردیده و در تاریکی جهالت غرق شده بود، اما ما او را به راه رشد و ایمان هدایت کردیم و قلبش را زنده گردانیدیم و به آن نور و درخشش بخشیدیم.

کافر را به خاطر رویگردانی از فرمانبرداری، و جهالت به معرفت و توحید و شریعت و دین، و بی توجهی به کسب سهم خود از رضایت خداوند و تلاش و اقدام برای نجات و سعادت خویش، به صورت مرده‌ای نگاه نموده که هیچگاه سودی را برای خود فراهم نکرده و زبانی را از خویش برطرف ننموده، اما خداوند او را به اسلام راهنمایی فرموده و به وسیله آن روح دیگری را در او دمیده که به وسیله آن به درستی مضار و منافع خود را تشخیص می‌دهد و برای نجات آن از خشم خداوند و مجازات او تلاش می‌نماید.

او پس از به دست آوردن حیات دوباره، حق و حقیقتی را که بصیرت دیدن‌شان را نداشت مشاهده می‌کند، و به جهالت خود به آن‌ها پی می‌برد، و پس از آن که از حق رویگردان بود، راه حق را در پیش گرفت و برای او نور و روشنایی پدید آمد که با بهره‌گیری از آن در میان مردم زندگی می‌کند، و برخلاف کافران که در ظلمت و ضلالت قرار دارند. او در روشنایی و هدایت گام برمی‌دارد.

لَيْلِي بوجهك مشرق وظلامه في الناس ساري
الناس في سدف الظلام م ونحن في ضوء النهار

«شب من از نور روی تو روشن است، اما تاریکی شب همچنان مردم را فرا گرفته، مردم در تاریکی ظلمت قرار دارند، اما ما در روشنایی روز گام برمی‌داریم».

مثالی از آب و آتش:

خداوند در ارتباط با «وحی و بندگانش» از آب و آتش مثال می‌آورد:

در ارتباط با مثال اول در سوره «الرعد» می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿٧﴾﴾ [الرعد: ١٧].

«خداوند! از (ابره‌ای) آسمان آبی را فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هریک به اندازه گنجایش خود آن را در خویش جای می‌دهند. روی آن سیلاب‌ها کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد. همچنین است آنچه را (از طلاء و نقره و غیره) جهت تهیه زینت آلات روی آتش ذوب می‌نمایید و کف‌هایی مانند کف آب بار می‌آورد، خداوند برای حق و باطل چنین مثال می‌آورد، ولی کف‌های (بیسود) دور انداخته می‌شوند، اما آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار است، خداوند این چنین مثال می‌زند».

خداوند «وحی» خویش را به آب تشبیه فرموده که از آن حیات و زندگی پدید می‌آیند، همچنین به آتش آن را تشبیه نموده که از آن نور و روشنایی حاصل می‌شوند.

خداوند به این موضوع اشاره فرموده که هر دشت و دره‌ای به اندازه خود آب و سیلاب را از خود عبور می‌دهد، دره‌ای بزرگتر آبی بیشتر و دره‌ای کوچک‌تر آبی کم‌تر، قلب‌ها نیز به آن دره‌ها شباهت دارند، قلب‌های بزرگ گنجایش علم و معرفت بیشتری را دارند و قلب‌های کوچک به اندازه خود از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند.

همچنین شبهه‌ها و شهواتی را که بعضی از قلب‌ها در خود گرد می‌آورند، و به سبب وجود نور وحی در آن دل‌ها، آن‌ها را از یکدیگر متمایز نموده و به آنچه که سیلاب‌ها با خود حمل می‌کنند. تشبیه فرموده است.

همچنین از بین رفتن آن شبهه و شهوات را بر اثر وجود علم مفید و معرفت مطلوب، به از بین رفتن کف روی آب و باقی ماندن آنچه که برای مردم مفید واقع می‌شود، تشبیه فرموده است.

اما در رابطه با مثال دوم، یعنی تشبیه وحی به آتش که ناخالصی‌ها را از مواد معدنی می‌زداید و به آن‌ها پاکی و خلوص می‌بخشد و می‌فرماید:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ۚ صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۷].

«مثال آنان همچون کسی است که با کوشش فراوان آتشی را بی‌فروزد، اما آنگاه که آتش دور و بر او را روشن نمود، پروردگار آن را خاموش و نابود نماید و ایشان را در تاریکی مطلق

رها سازد به گونه‌ای که چشمان‌شان چیزی را نبیند. آنان کر و لال و کورند و به سوی حقیقت باز نمی‌گردند».

پس از آن خداوند می‌فرماید: ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِيْٓ عَآذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۹].

«یا داستان ایشان همچون داستانی کسانی است که به باران توفنده‌ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرور بارد، و در آن تاریکی و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان فرو برند تا از صدای صاعقه در امان بمانند، (نمی‌دانند که) خداوند از هر سو کافران را در قبضه قدرت خود دارد».

ما در کتاب «المعالم» و «الوابل الصیب» به تفصیل در مورد حکمت‌های موجود در این دو مثال و اسرار آن‌ها سخن گفته ایم.

اصلاح قلب مشروط است به...؟

منظور این است که صلاح و سعادت قلب در گرو تحقق آن دو اصل و قاعده است:

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: ۱۲۹-۱۳۰] «(آنچه بر پیامبر فرود آمده) چیزی نیست مگر یادآورنده و قرآنی روشنگر تا آنان را که زنده‌اند هشدار دهد».

به این حقیقت اشاره فرموده که بیدار شدن و سود بردن از قرآن، تنها برای کسانی حاصل خواهد شد که از قلبی زنده برخوردار باشند.

همانگونه که در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِيْ ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ [ق: ۳۷] «به راستی در این قرآن ذکر و یادآوری است برای کسی که دارای قلب باشد».

همچنین فرموده است:

﴿يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه خداوند و پیامبر شما را به چیزی که زنده‌تان می‌گرداند، فرا خواندند، به آن پاسخ مثبت بدهید».

در این آیه خداوند متعال به ما می‌فرماید که حیات واقعی ما تنها به وسیله تلاش برای کسب «علم و ایمان» تحقق پیدا می‌نماید. پس معلوم می‌شود که محرومیت از معرفت و ایمان، سبب مرگ و نابودی قلب می‌شود.

خداوند کسانی را که به فراخوانی رسولش پاسخ مثبت نمی‌دهند، به مردگان دفن شده تشبیه فرموده است. این تشبیه تشبیه بسیار زیبا و رسایی است، زیرا جسم آدم‌هایی که قلب‌شان دچار مرگ معنوی گردیده به گورستان قلب‌شان تبدیل شده، دل‌هایشان مرده و در گورستان بدن‌شان دفن شده است!

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

«به راستی خداوند هر کس را که بخواهد می‌شنواید و تو به هیچ‌وجه نمی‌توانی چیزی را به گوش کسی که در قبر است برسانی».

شاعری شعر سنجیده‌ای را سروده و می‌گوید:

وفي الجهل، قبل الموت، موت لأهله وأجسامهم قبل القبور، قبور
وأرواحهم في وحشة من جسامهم وليس لهم حتى النشور نشور
«جهالت پیش از مرگ، مرگ جاهلان است، و جسم‌هایشان قبل از قبر قبر آنان است.

روح‌های آنان با ابدان‌شان در وحشت و هراس قرار دارند، اما آنان تا زمان برانگیخته شدن‌شان بیدار نمی‌شوند».

به همین خاطر است که خداوند از وحی که برای پیامبران فرستاده به نام «روح» اسم می‌برد. همانگونه که می‌فرماید:

﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [غافر: ۱۵].

«او وحی را به فرمان خود به هر کس از بندگان که بخواهد نازل می‌نماید».

و فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشوری: ۵۲].

«و بدین ترتیب ما روحی از امر خویش را بر تو نازل کردیم».

زیرا حیات حقیقی ارواح و قلوب به معرفت و تبعیت از وحی بستگی دارد.

این همان حیات طیه‌ای است که خداوند کسانی را که از وحی آگاهی یابند و پیروی نمایند، از آن بهره‌مند می‌فرماید.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷].

«هر مرد و زنی در حالی که مؤمن باشند عمل نیکی را انجام بدهند، او را حیات پاکی می‌بخشیم و آنان را براساس بهترین اعمالی که انجام داده‌اند قطعاً پاداش می‌دهیم».

خداوند متعال تنها آنان را به برخورداری از حیات طیه در دنیا و آخرت اختصاص داده است.

همچنین فرموده است: ﴿وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَّتَّعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ [هود: ۳].

«و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و در پیشگاه او توبه نمایید، تا شما را از وسایل زندگی این جهان تا دم مرگ بهره‌مند سازد (و در آخرت) به هر صاحب فضلی پاداش فضل و احسانش را می‌دهد».

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾ [النحل: ۳۰].

«برای آنانی که نیکی نموده‌اند در این جهان پاداش نیکی خواهد بود، اما دنیای دیگر بهتر و جایگاه پرهیزکاران برتر خواهد بود».

خداوند متعال به این موضوع اشاره فرموده که پاکان و پرهیزکاران را به سبب پاکی و پرهیزکاریشان در دنیا و آخرت سربلند و سعادتمند خواهد نمود، و ناپاک و ناپرهیزکاران را به خاطر ناپاکایی و ناپرهیزکاریشان در دنیا و آخرت خوار و بدبخت خواهد گردانید.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«خداوند به هر کس اراده کند که او را هدایت دهد، دل او را برای پذیرش اسلام گشایش می‌بخشد، و به هر کسی اراده کند گمراهش گرداند. سینه او را همچون کسی که به آسمان بالا

می‌رود. تنگ می‌گرداند، اینگونه خداوند ناپاکی و آلودگی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد».

اهل هدایت و ایمان از گشایش سینه و فراخی دل برخوردارند، اما اهل ضلالت و کفر از تنگی سینه و قسوت قلب رنج می‌برند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ [الزمر: ۲۲].

«کسی که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشاده و فراخ ساخته دارای نوری از جانب پروردگارش می‌باشد...»

اهل ایمان در نور و شرح صدر قرار دارند، اما اهل کفر و گمراهی در ظلمت و قسوت و ضعف قلب به سر می‌برند.

در بخش مربوط به طهارت قلب در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت: مقصود آن است که حیات و نورانیت قلب سرچشمه‌ی همه نیکی‌ها و سعادت‌مندی‌هاست و مرگ و تاریکی آن عامل همه‌ی بدی‌ها و بدبختی‌ها می‌باشد.

فصل دوم:

حیات قلب در گرو ادراک حق

دو نیروی علم وارده:

از آنجا که قلب از دو گونه نیرو برخوردار است:

- نیروی علم و تشخیص.

- نیروی اراده و محبت.

کمال، خیر و صلاح آن در گرو استفاده از این دو نیرو در جهت تحقق خیر و منافع و تحقق صلاح و سعادت آن است.

کمال، رشد آن در به کارگیری نیروی علم در ادراک و معرفت حق و برتری دادن آن بر باطل قرار دارد.

- هر کس حق را نشناسد، در گمراهی گام برمی دارد و «ضال» و پریشان است.

- هر کس حق را شناخت و باطل را بر آن برتری داد، مورد خشم خداوند قرار خواهد گرفت و جزو «مغضوب علیهم» است.

اما هر کس که حق را بشناسد و از آن پیروی نماید اهل نعمت و سعادت است و جزو «منعم علیهم» می باشد.

خداوند متعال به ما امر فرموده که در نمازهایمان از او بخواهیم که ما را به راه آنهایی که از نعمت او برخوردار می شوند، راهنمایی فرماید، نه راه آنهایی که مورد خشم و غضب واقع شده و یا در راه گمراهی گام برداشته اند.

به همین خاطر، مسیحیان به علت چند خدایی در جهالت قرار دارند، به گمراهی و ضلال نزدیک ترند، اما یهود که ملتی اهل عناد و حق ناپذیرند، به امت «مغضوب علیهم» و مورد خشم واقع شده نزدیک تر می باشند.

اما امت اهل هدایت، ایمان، توحید و عدالت است که امت اهل نعمت و «منعم علیهم»

هستند.

در همین رابطه است که سفیان بن عیینه رحمته الله گفته است: «هریک از مسلمانان که دچار گناه و معصیت شود، به مسیحیان مشابهت پیدا خواهد کرد و هریک از علما که دچار فساد و معصیت بگردد، به یهودیان مشابهت پیدا خواهد نمود، زیرا مسیحیان بدون علم عبادت می کنند، اما یهودیان حق را شناخته، اما برخلاف آن عمل می کنند و راه کفر و عناد را در پیش گرفته اند.»

در مسند امام احمد و سنن ترمذی از عدی بن حاتم رحمته الله روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«الْيَهُودُ مَعْضُوبٌ عَلَيْهِمْ، وَالنَّصَارَى ضَالُّونَ»^(۱).

«یهودیان ملت مورد خشم خداوند قرار گرفته و نصاری مردمی راه گم کرده اند.»

معرفت و تبعیت از حق:

خداوند در بسیاری از آیات قرآن این دو اصل - معرفت حق و تبعیت از آن را - در کنار هم بیان فرموده است.

از جمله می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«هرگاه بندگانم در مورد من از تو سؤال کنند، بگو: من به راستی نزدیکم و دعای دعاکنندگان را پاسخ می دهم، پس دعوت مرا استجابت کنید و به من ایمان بیاورید، شاید که راه هدایت را در پیش بگیرند.»

در این آیه خداوند استجابه حق و ایمان به آن را باهم آورده است.

همچنین می فرماید: ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُۥٓ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«کسانی که به او ایمان بیاورند، از او حمایت کنند، وی را یاری بدهند و از نوری که برای او فرستاده شده تبعیت نمایند، آنانند که رستگارند.»

و در سوره بقره می فرماید: ﴿الَّذِينَ هَدَىٰ لِلْمَتِّينَ ۚ﴾^(۲) الَّذِينَ

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾ [البقرة: ۱-۵].

«الف - لام - میم این کتاب (قرآن) است که در آن هیچ شک و تردیدی نیست و راهنمای پرهیزکاران است. آن‌هایی که به امور غیب ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان داده‌ایم انفاق می‌کنند (و زکات می‌دهند) و آنانی که به آنچه بر تو و بر (پیامبران) پیش از تو نازل گردیده ایمان می‌آورند و به دنیای پس از مرگ یقین دارند، آنان به راستی بر راه هدایت پروردگارشان قرار دارند و آنانند که رستگارند».

همچنین در اواسط سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مِنَ عَمَلٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَعَنِ الْمَالِ عَلَى حُبِّهِ دَوَى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَنِ الزَّكَاةِ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«.. اما نیکی این است که کسی به خداوند و جهان آخرت و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد، و در عین دوست داشتن مال آن را به نزدیکان و یتیمان و مستمندان و از راه‌ماندگان و گدایان و بردگان بدهد، و نماز را برپا دارد و زکات اموالش را بپردازد».

و در سوره «العصر» می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾﴾ [العصر].

«سوگند به عصر و زمان! قطعاً همه انسان‌ها در زیانند، مگر آنانی که ایمان آورده و اعمال نیک را انجام داده و یکدیگر را به پیروی از حق» و «در پیش گرفتن» صبر توصیه نمایند».

خداوند به عصر و زمان که فرصت اقدام به اعمال سودمند و سعادتبخش و یا زیانبار و شقاوت آفرین است، سوگند یاد فرموده که همه انسان‌ها به غیر از آنانی که توانایی علمی و ایمانی و اعمال صالحه خویش را به وسیله اطاعت خداوند تقویت نموده‌اند، در خسران و زیان قرار دارند، و کمال نفس ایشان در این معرفت و ایمان و عمل صالح نهفته است.

پس از آن دیگران را به ایمان و عمل صالح فرا بخواند و آنان را در مسیر رشد و تکامل قرار

بدهد که شرط آن صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و موانع آن است.

اهل ایمانی که به وسیله علم و ایمان و عمل صالح نفس خویش را در راه رشد و تکامل قرار داده و به وسیله تعلیم و تربیت و توجیه دیگران نیز به آن راه راهنمایی نموده باشند، و صبر و شکیبایی را اساس کار خود قرار بدهند.

به همین خاطر است که امام شافعی رحمه الله فرموده‌اند: «اگر مردم در سوره عصر فکر می‌کردند (و به محتوای آن عمل می‌نمودند) آنان را کفایت می‌کرد».

در موارد بسیاری قرآن به این موضوع اشاره نموده و خداوند این حقیقت را به همه انسان‌ها خبر داده که اهل سعادت تنها کسانی هستند که حقیقت را شناخته و از آن تبعیت نموده باشند و اهل شقاوت هم آنانی هستند که حق و حقیقت را در عین آشنایی با آن نمی‌پذیرند و با آنان مخالفت نموده و راه باطل را در پیش می‌گیرند.

باید دانست که آن دو نیرو هیچگاه در قلب تعطیل نمی‌شوند. اما اگر قوت و استعداد علمی آن در راه معرفت حق و ادراک آن به کار گرفته نشود، حتماً در راه جهالت و امور باطل متناسب با آن به کار گرفته خواهد شد.

همچنین اگر نیروی ارادی عملاً در جهت عمل به حق و حقیقت مورد استفاده قرار نگیرد، قطعاً آن را در راه باطل و جهالت به کار خواهد گرفت.

انسان طبعاً نگاهبانی است صاحب اراده و همت، همانگونه که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ: حَارِثٌ وَهَمَامٌ»^(۱).

«مناسب‌ترین نام برای انسان این است که او کسب‌کننده‌ای است صاحب اراده».

نفس انسان به وسیله اراده حرکت می‌کند و حرکت ارادی جزئی از لوازم ذاتی آن است. لازمه‌ی اراده هم این است که دارای مرادی قابل تصور و تشخیص و تمایز باشد. اگر حق و حقیقت را نتواند تصور کند و در پی کسب آن نباشد، باطل را درخواهد یافت و آن را خواهد طلبید، غیر از برگزیدن یکی از این دو راه علم و اراده را چاره‌ی دیگری نیست.

در بخش بعدی این موضوع بیشتر بررسی خواهد شد.

بخش هشتم:

داروی بیماری‌های باطنی قلب

فصل یکم:

امراض قلب

امراض قلب دو نوع اند:

نوع یکم: نوعی از مرض و بیماری است که انسان در حین بیماری آن را فوراً احساس نمی کند. این بیماری های بیماری هایی مانند: «جهالت، شکوک و شبهات و شهوات» هستند که پیشتر در موردشان سخن گفته ایم.

این نوع از بیماری زیان ها و پیامدهایش از دیگر انواع آن به مراتب بدتر و خطرناک تر است، اما بیمار به خاطر فساد قلب خویش آن ها را احساس نمی کند، زیرا مدهوشی بر اثر جهالت و تبعیت از هواهای نفسانی مانع از آن می شود که درد و رنج و اثرات آن ها را درک نماید، در حالی که عواقب و اثرات آن ها کاملاً با او همراه است، اما به خاطر دلمشغولی به امور باب طبع خویش از آن ها در غفلت قرار دارد.

همانگونه که گفته شد: این یکی از بدترین و پیچیده ترین انواع بیماری های درونی است. تنها پیامبران و پیروان ایشان از آنجا که متخصصان معالجه آن بیماری ها هستند، از عهده مداوایشان برمی آیند.

نوع دوم: نوعی از بیماری قلبی و درونی است که انسان را در همان حال دچار درد و رنج می نماید، مانند: غم و اندوه و خشم و کینه و...

این نوع از بیماری ها غالباً با داروهای مناسب مانند برطرف نمودن اسباب، یا فراهم نمودن اموری که در برابرشان قرار دارند و در صورت تحقق عوامل آن ها را برطرف می نمایند، دفع و برطرف می شوند.

این همانند قلب است که از درد و رنج های جسم و ناهنجاری های آن دچار درد و ناهنجاری می شود، و جسم نیز به همین صورت است و تحت تأثیر بیماری های جسمی قرار می گیرد و از بی تابي آن ها بی تاب می گردد.

امراض ظاهری قلبی که به وسیله راه حل های طبیعی برطرف می شوند جزو بیماری های جسمی به شمار می آیند، و این به تنهایی موجب شقاوت و عذاب پس از مرگ نمی شوند. اما این امراض باطنی قلبی هستند - که تنها به وسیله داروهای ایمانی تجویز شده از جانب صاحب رسالت قابل معالجه می باشند - که باعث شقاوت و عذاب دردناک در دنیا آخرت می شوند، مگر آن که به وسیله داروهای مناسب به معالجه آنها اقدام شود. زیرا اگر از آن داروها و راهکارها استفاده شود قطعاً بیماری برطرف شده و شفا حاصل خواهد شد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿قَتَلُوهُمْ يَعْذَّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۝ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۖ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵].

«با ایشان بجنگید خداوند ایشان را به دست شما عذاب می دهد و خوار می گرداند و شما را بر ایشان پیروز می کند، دل های مردم مسلمان را شادمان می سازد، خشم را از دل های شان برطرف می نماید و خداوند توبه هر کس را هم که بخواهد می پذیرد».

خداوند اهل اسلام را به رویارویی با دشمنان خود فرا خوانده و ایشان را یادآور می شود که در آن شش فایده وجود دارد که عبارتند از:

- ۱- خداوند آن دشمنان را عذاب دهد.
- ۲- آنان را خوار و درمانده می گرداند.
- ۳- اهل ایمان را بر ایشان پیروز می کند.
- ۴- آنان را شادمان و مسرور می گرداند.
- ۵- خشم دل آنان را برطرف می نماید.
- ۶- توبه هر کس را که بخواهد می پذیرد.

خشم و غضب دل را به درد می آورد و داروی آن در برطرف کردن عوامل آن خشم قرار دارد. اگر به راستی اسباب آن برطرف شود، شفا حاصل خواهد شد، اما اگر کسی به ناروا و ستم و باطل بخواهد خشم خود را فرو بنشاند، در واقع بر آتش خشم خویش به جای آب نفت ریخته است و همانند کسی است که بخواهد رنج و بیماری عشق خود را از طریق فسق و فجور

با معشوق، کاهش بدهد، در حالی که چنین چیزی بیماری او را افزایش می‌دهد، و او را به بیماری‌های جسمی و درونی بسیار بدتر و خطرناک‌تر از بیماری عشق مبتلا می‌سازد.

غصه و اندوه نیز جزو بیماری‌های قلبی به شمار می‌آیند. و تنها با فراهم‌نمودن امور مقابل آن‌ها مانند امور مسرت‌بخش و شادی آور می‌توان آن‌ها را مداوا کرد.

اگر این کار به درستی انجام پذیرد، قلب شفا پیدا خواهد کرد، و بیماریش برطرف خواهد شد. اما اگر از راه نادرست و باطل برای معالجه آن‌ها استفاده شود، پنهان می‌شوند، اما برطرف نمی‌گردند و در عین حال امراض بدتر و خطرناک‌تری را در پی خواهند داشت.

جهل نیز به همین صورت بیماری خطرناکی است که به سختی قلب انسان را آزار می‌دهد. اما برخی از انسان‌ها از طریق علوم غیر مفید می‌خواهند آن را مداوا کنند، و گمان می‌کنند که به وسیله آن علوم بر بیماری جهل خویش چیره می‌شوند، اما در واقع با آن کارشان بیماری خود را افزایش می‌دهند.

اما قلب به خاطر مشغول‌شدن به آن علوم غیر مفید و غفلت و بی‌خبری از علوم مفید، وجود بیماری خطرناک در درون خود را احساس نمی‌نمایند، در حالی که تنها راه معالجه بیماری جهل کسب علم و معرفت مفید است.

رسول خدا ﷺ در مورد کسانی که از روی جهل و ناآگاهی فتوا داده و فتوای ایشان باعث مرگ سؤال‌کننده گردیده فرمودند:

«قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا، فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ»^(۱).

«او را کشتند! خدا مرگشان دهد! وقتی نمی‌دانند، چرا نمی‌پرسند؟! تنها راه بهبودی از بیماری جهل پرسیدن است».

رسول خدا ﷺ جهل را بیماری و شفای آن را سؤال از اهل علم بیان فرموده‌اند.

همچنین کسی که در مورد چیزی شک و تردید دارد، تا زمانی که در مورد آن به علم و یقین نرسیده، قلب و روحش در عذاب خواهند بود، و از آنجا که درد و الم را جوشش و حرارتی است، هرگاه به آن علم و یقین رسید، همانند آن است که آب سردی را بر روی او ریخته باشند.

قلب نیز به خاطر جهالت و ضلالت در مورد راه رشد و تکامل خود دچار رنج و سختی است، و تنها با علم و هدایت از آن رنج و سختی رهایی پیدا خواهد کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«خداوند به هر کس اراده کند که او را هدایت بدهد دل او را برای پذیرش اسلام گشاده می‌سازد و به هر کس اراده کند که گمراهش گرداند، دل او را همچون کسی که بخواهد در آسمان بالا برود تنگ نموده و در تنگنا قرار می‌دهد».

در بخش‌های آینده در مورد اسباب ضیق صدر و بی‌تحملی و راه‌های معالجه آن به امید خداوند سخن خواهیم گفت.

مقصود و هدف این است که:

- برخی از بیماری‌های قلب به وسیله داروها طبیعی مناسب برطرف می‌شوند.
 - برخی دیگر از آن‌ها به وسیله داروهای شرعی و ایمانی برطرف می‌گردند.
 - قلب‌هایی زنده و سالم و قلب‌هایی مرده و یا بیمار وجود دارند.
- آگاهی از امور مربوط به بیماری‌های باطنی به مراتب اهمیت‌شان از بیماری‌های جسمی و بیماری‌های ظاهری قلب بیشتر و سرنوشت‌سازتر است.

فصل دوم:

قرآن حاوی داروهای درونی

قرآن و معالجه بیماری شک و شبهات:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷].

«ای مردم! به درستی اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده که شفای (بیماری‌های) درونی و قلبی است و وسیله هدایت و رحمت برای مؤمنین است».

همچنین فرموده‌اند: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الإسراء: ۸۲].

«ما از قرآن آیاتی را نازل می‌کنیم که برای مؤمنین وسیله شفا و مایه رحمت است».

پیشتر به این موضوع اشاره کردیم که شبهات و شهوات منبع همه بیماری‌های قلبی هستند.

اما قرآن حاوی نسخه‌های و راهکاری حکمانه برای معالجه آن دو نوع بیماری است.

در آن دلایل آشکار و غیر قابل انکاری وجود دارند که حق را از باطل متمایز می‌گردانند، و امراض شک و شبهه‌ای را که علم و تصور و ادراک را مورد تهاجم قرار می‌دهند از بین می‌برند و امور و اشیاء را آنگونه که هستند خواهد دید.

در زیر سقف آسمان کتابی همچون قرآن وجود ندارد که شامل دلایل و براهین در مورد ارزش‌های والایی مانند: توحید، اثبات صفات، اثبات نبوت و معاد و ابطال عقاید انحرافی و آراء باطل باشد.

قرآن به صورتی بسیار بدیع و کامل و با روشی بسیار نزدیک به عقل و خرد و با رساترین بیان همه‌ی آن دلایل و براهین را در لابلای خود دارد.

قرآن شفابخش حقیقی:

قرآن به راستی شفابخش امراض شک و شبهه است، اما این شفا دادن مشروط به فهم و معرفت خود از آن است.

خداوند هر کس را از این معرفت و ادراک بهره‌مند فرماید، حق و باطل را با بصیرت قلب خویش همانند دیدن شب و روز مشاهده خواهد کرد، و در خواهد یافت که کتاب‌ها و آراء و اندیشه‌های دیگران:

- یا دانش‌هایی هستند که نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد یا در واقع دیدگاه‌های هستند که غالباً تقلید از دیگرانند.
- یا گمان‌های باطل و بدان دلیلی هستند که به هیچوجه نمی‌توانند جایگزین حق بگردند.
- و یا امور و مسایل صحیحی هستند که قلب را از معرفت آن‌ها سودی حاصل نخواهد شد.
- همچنین علوم و معارفی هستند که برای کسب آن‌ها رنج‌های بسیاری را متحمل شده و در عین اندک بودن فوایدشان، در مورد اثبات درستی آن‌ها مفصل سخن گفته‌اند، آنگونه علوم همچون:
- «گوشت شتری لاغر است که آن را بر روی کوهی سخت قرار داده باشند که به آسانی به آن نمی‌توان رسید...»^(۱).

تکلفات و پیچیده‌نمودن مسایل توسط متکلمین:

بهترین و درست‌ترین آراء متکلمان و غیر آنان، همان مسایلی هستند که به صورتی بسیار دقیق و زیبا در قرآن بیان شده‌اند، تنها چیزی که در چنته اهل کلام وجود دارد، تکلف و تطویل و تعقید به عبارت دیگر بیهوده کاری و طول و تفصیل‌های غیر ضروری و پیچیده کردن مسایل ساده است.

همانگونه که گفته شده:

لولا التنافس في الدنيا لما وضعت
كتب التناظر لا «المغني» ولا «العمد»
يحللون بزعم منهم عقداً
وبالذي وضعوه زادت العقدة

«اگر به خاطر رقابت بر سر امور دنیوی نبود، نه کتاب‌های مناظره نه «مغنی» و نه «العمدة» نوشته نمی‌شدند، به گمان خویش گره‌هایی را گشوده‌اند، اما با کاری که کرده‌اند، گره‌ها فراوان‌تر و پیچیدگی‌ها محکم‌تر شده‌اند».

اهل کلام گمان برده‌اند که به وسیله آنچه گفته‌اند، شبهه و شک‌ها را برطرف کرده‌اند، اما اهل علم و تحقیق به درستی یافته‌اند که با آن پیچیده‌گویی‌های ایشان بر پیچیدگی و گنگی شبهه‌ها افزوده شده است.

محال است که شفاء و هدایت، و علم و یقین در کتاب خداوند و کلام پیامبران او یافت نشوند، اما در کتاب‌های آن آدم‌های حیران، سرگردان، شکاک و به شک‌انداز بسیار یافته می‌شوند کسانی که انسانی اهل تحقیق که به نهایت و نتیجه اقدام و مرام ایشان پی برده^(۱). در مورد آنان گفته است:

نهاية إقدام العقول عقال وأكثر سعي العالمين ضلال
وأرواحنا في وحشة من جسوننا وحاصل دياننا أذى ووبال
ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوى أن جمعنا فيه قيل وقالوا

«سرانجام تلاش اندیشه‌ها به بن بست رسیدن و بیشتر تلاش تلاشگران گمراه گردیدن است، روح‌هایمان در جسم‌هایمان دچار غربت و وحشت شده‌اند و دست‌آوردهای ما در دنیا همه‌اش در درد و رنج خلاصه می‌شوند. از درس و بحث‌های خود در طول عمر خویش به غیر از جمع‌آوری قیل و قال سودی عایدمان نگردید».

من در مکاتب کلامی و فلسفی تحقیق و بررسی بسیار نموده‌ام. اما چیزی که دردی را درمان کند و آبی بر روی آتش بپاشد، در آن‌ها ندیده‌ام، و به این نتیجه رسیده‌ام که کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به حق و حقیقت و سربلندی و سعادت قرآن است.

در مورد «اثبات» بخوانید! ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

«خداوند رحمن بر عرش قرار گرفت».

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر: ۱۰] «سخن پاک و سنجیده به سوی او بالا می‌رود».

و در رابطه با «نفی» بخوانید!

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیزی همانند او نیست».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰] «علم ایشان به هیچ‌وجه همه چیز او را شامل

نمی‌شود».

هر کس تجربه کند، به نتیجه‌ای همچون نتیجه من دست خواهد یافت.

آن اشعار را امام فخر رازی در پایان کتاب‌های خود می‌نوشت شخصیتی که در علم کلام و فلسفه استاد مطلق عصر و زمان خود بوده است.

امثال او از این‌گونه سخنان بسیار بر زبان آورده‌اند. و ما آن‌ها را در کتاب «الصواعق المرسلة»

آورده ایم.

نظرات برخی از آگاهان از آراء اهل کلام را آوردیم، از جمله این سخن که:

«آخر أمر المتكلمين الشك، وآخر أمر المتصوفين الشطح».

«خلاصه و حاصل کار اهل کلام افزایش شک و تردید و حاصل کار اهل تصوف یاوه و

خرافات است».

اما قرآن در ارتباط با عقاید صحیح، اخلاق فاضله و اعمال صالحه که والاترین هدف

انسان‌هاست، انسان را به حق و یقین می‌رساند. و خداوند که آن را نازل نموده آن را برای همین

هدف فرستاده و شفای آنچه در دل وجود دارند قرار داده و وسیله هدایت و رحمت اهل

ایمانش در زندگی گردانیده است.

قرآن شفای بیماری شهوات:

قرآن از طریق هدایت‌های حکیمانه و موعظه‌های خردمندانه و تشویق‌کننده و ترساننده و

ترغیب به زهد دنیوی و دلبستگی اخروی و امثال و حکایت‌هایی که حاوی عبرت‌ها و اندرزها

هستند، به معالجه بیماری شهوت قلب می‌پردازد، و صاحبان قلب‌های سلیم را که بصیرت خود

را باز یافته‌اند تشویق می‌نماید که برای به دست آوردن همه آنچه برای معاش و معاد آنان

مفیدند تلاش نمایند و از هر آنچه برای دنیا و آخرت ایشان مضرند دوری کنند، تا در نهایت

قلوب آن‌ها دوستدار رشد و تکامل شوند و از گناه و گمراهی گریزان گردند.

قرآن برطرف کننده بیماری‌هایی است که سبب فساد قصد و اراده می‌شوند، قرآن قلب را اصلاح می‌کند تا خواست و اراده انسان اصلاح بگردد. و به فطرتی که براساس آن به وجود آمده بازگردد و کردارها و گفتارهای ارادی و اختیاریش اصلاح و رو به راه شوند، همانگونه که جسم پس از بهبودی از بیماری صحت و سلامت دوباره خود را بازمی‌یابد و به وضع طبیعی برمی‌گردد.

قلب در حالت صحت و سلامت به جز حق هیچ چیزی را نمی‌پذیرد. همانگونه که نوزادی تازه به دنیا آمده به جز شیر مادر چیز دیگری را نمی‌خورد.

وعاد الفتی كالطفل، لیس بقابل سوی المحض شیئاً واستراحت عواذله
«آن جوانمرد دوباره همانند کودکی گردید که به جز شیر خالص پذیرای چیز دیگری نیست و ملامت گران او آسوده شدند».

قلب آنچه را که باعث تغذیه و تقویت، تزکیه، و سرور و شادمانی می‌گردد و حاکمیت آن را تثبیت می‌نماید، تنها از قرآن می‌تواند بهره بگیرد. همانگونه که بدن آنچه را که سبب رشد و تقویتش می‌شود. از غذاها می‌گیرد.

قلب و بدن هر دو برای رسیدن به کمال، صلاح و سلامت به رشد و تکامل احتیاج دارند، همانگونه که جسم برای رشد و کسب قوت به تغذیه مناسب و حمایت در برابر امور مضر نیازمند است، و جز از طریق فراهم کردن آنچه که برای آن مفید است و تنها بدین وسیله است که تزکیه خواهد شد و تقویت خواهد گردید، و هیچ راهی هم برای تحقق این هدف به غیر از مراجعه به قرآن وجود ندارد. اگر از غیر قرآن چیزی را در این راه یافت، به غیر از امری اندک که هیچگاه او را به تمامی هدف خود نمی‌رساند، نخواهد بود.

محصول کشاورزی هم به همین صورت است و با تحقق آن دو موضوع (جلب منفعت و دفع مضرت) است که رشد نموده و کامل خواهد شد و به بار خواهد نشست.

از آنجا که تنها از طریق تزکیه و طهارت است که قلب به حیات و نعمت و سعادت خواهد رسید. چاره‌ای جز وارد شدن به بحث «تزکیه و طهارت» قلب وجود ندارد.

بخش نهم:

پاک کردن قلب از ناپاکی‌ها

فصل یکم: پاکی قلب و قالب

خداوند متعال فرموده‌اند:

﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ [المدرثر: ۴] «و جامه‌ات را پاکیزه گردان».

این بخش هرچند با بخش قبلی بی‌ارتباط نیست و پیشتر گفتیم که «تزکیه» بدون «طهارت» و تخلیه بدون تخلیه امکان‌پذیر نیست، اما آن را به صورت مستقل مورد بررسی قرار می‌دهیم تا بیشتر به تبیین معنای طهارت پردازیم، و ضرورت آن را دریابیم به همین خاطر توجیهات و رهنمودهای قرآن و سنت را در مورد آن بررسی می‌کنیم.

خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ ❶ قُمْ فَأَنْذِرْ ❷ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ❸ وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ

❹ [المدرثر: ۱-۴] «ای جامه بر خود پیچیده! برخیز و مردم را هشدار بده و پرورگارت را به بزرگی یاد کن و لباست را پاکیزه دار».

و در سوره مائده می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۴۱].

«آنان کسانی هستند که خداوند نخواسته دل‌هایشان را پاک گرداند، در این جهان خوار و سرافکنده شده و در دنیای دیگر به عذابی بزرگ دچار خواهند شد».

منظور از «تیاب»:

اکثر مفسرین متقدم و معاصر بر این باورند که منظور از کلمه‌ی «تیاب» در آیه ﴿وَتِيَابَكَ

فَطَهِّرْ﴾ ❶ قلب است. و منظور از طهارت، اصلاح اخلاق و اعمال است.

واحدی می‌گوید: مفسرین در مورد معنا و مقصود از «تیاب» در این آیه اختلاف نظر دارند.

عطاء از ابن عباس ؓ روایت نموده که یعنی خود را از گناه و از آنچه که جاهلیت آن را اجازه می‌داده پاک کن!

رأى قتاده و مجاهد نیز همین گونه است، آنان گفته‌اند:

«یعنی نفس خود را از آلودگی گناه پاک کن!»

شعبی، ابراهیم، ضحاک و زهری نیز همچنین نظری دارند.

بر این اساس منظور از «ثیاب» در اینجا «نفس» بشری است. و مردم عرب کلمه ثیاب را به

کنایه برای نفس به کار می‌گرفته‌اند، برای مثال شماخ در یکی از اشعار خود می‌گوید:

رموها بأثواب خفاف فلا تری لها شبيهاً إلا النعام المنفرا

«او را با لباسی نازک طرد کردند و او را تنها همچون شتر مرغی بدقواره مشاهده می‌کردی».

عنتره نیز می‌گوید:

فشكت بالرمح الطويل ثيابه ليس الكريم على الفنى بمحرم

«با نیزه‌ای بلند لباس او را پاره کردم، اما آدم‌های اهل فضل و بزرگ از شرم و حیا بی‌بهره

نیستند».

حسن نیز می‌گوید: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾^(۱) یعنی: «اخلاق خویش را نیکو بگردان!» قرطبی هم

همین نظر را دارد.

بر این اساس ثیاب به معنای اخلاق است، زیرا اخلاق انسان همانگونه که لباس بدن او را

می‌پوشاند، - احوال و اوضاع او را شامل می‌شود.

عوفی نیز از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این آیه روایت می‌نماید که:

«یعنی لباسی را که می‌پوشی از درآمد ناپاک و حرام تهیه نشده باشد و سعی کن از اموال

غصبی و غیر شرعی استفاده ننمایی!

از سعید بن جبیر رضی الله عنه نیز روایت شده که: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾^(۲) یعنی «قلب و نیت خویش را

پاک بگردان!».

ابوالعاص می‌گوید: «ثیاب» یعنی لباس، و برای قلب هم به کار برده می‌شود، برای مثال گفته

شده: «فَسَلِّ ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكَ تَسْلَى».

«آرامش و تسلی پیدا کن چون قلب من از قلب تو آرامش می‌یابد».

معنای ظاهری آیه:

برخی از مفسرین آیه را با توجه به ظاهر آن معنی کرده‌اند، و گفته‌اند: خداوند او را به پاک کردن لباس خود از آلودگی‌هایی که با وجود آن‌ها نماز جایز نیست، دستور فرموده است این سخن ابن سیرین و ابن زید است.

ابواسحاق گفته است: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ «یعنی لباست را کوتاه کن! تا بر روی زمین کشید نشود و آلوده نگردد!».

دیدگاهی دیگر:

برخی از مفسران از جمله ابن عرضه می‌گویند:

﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾: «یعنی همسران خود را پاکیزه بنما! زیرا کلمه ثياب و لباس به عنوان کنایه برای زنان به کار گرفته می‌شوند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«در شب‌های ماه رمضان هم‌بستری با همسران‌تان برای شما روا گردانیده شده، آنان لباس شما و شما لباس ایشان هستید».

رأی ما:

من برای این باورم که آن آیه همه مواردی را که گفته شده هرچند در ظاهر لفظ اینگونه نباشد، اما از طریق جلب توجه و لازمه - شامل می‌گردد. زیرا آنچه به طهارتش دستور داده شده هرچند قلب است، اما طهارت و حلالی لباس و درآمد نیز تکمیل‌کننده طهارت قلب می‌باشند.

نقش لباس و خوراک در ماهیت قلب:

خوراک و لباسی که از حرام تهیه شده و یا آلوده باشند، وضعیت و شرایط ناپسندی را برای قلب به وجود می‌آورند.

به همین خاطر است که پوشیدن پوست پلنگ و دیگر درندگان از زبان رسول خدا ﷺ در چند حدیث صحیح - بدون آن که احادیث دیگری مخالف آن باشند - حرام گردیده است،

زیرا زمینه را فراهم می‌نماید که قلب انسان خو و طبیعت آن حیوانات را پیدا کند، چون پوشش و لباس ظاهری به مرور زمان بر باطن انسان تأثیر خواهد داشت.

همچنین به این دلیل است که پوشیدن لباس ابریشم و استفاده از طلا برای مردان حرام گردیده است، زیرا استفاده مردان از آن‌ها باعث می‌شود که به مرور زمان طبیعت زنان و گاهی آدم‌های اهل فسق و فجور در آن‌ها به وجود بیاید.

خلاصه کلام این است که پاکی و حلالی لباس و خوراک جزو کمال طهارت قلب‌اند. اگر آنچه به آن دستور داده شده، پاکی و حلالی لباس باشد، در واقع وسیله‌ای است و هدف چیز دیگری است، و آنچه که هدف است، دستور مراعات آن در اولویت قرار دارد.

اما اگر آنچه به آن دستور داده شده طهارت قلب و تزکیه نفس باشد، بدون پاکی و حلالی پوشاک و خوراک تحقق پیدا نخواهد نمود، پس معلوم می‌شود که قرآن بر هردوی آن‌ها تأکید می‌ورزد.

فصل دوم:

تأثیر گوش فرادادن ناروا بر روی قلب

گوش فرادادن به باطل به تضعیف حق می انجامد

خداوند متعال می فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۱].

«آنان کسانی هستند که خداوند اراده نفرموده که دل هایشان را پاک گرداند».

خداوند متعال آن آیه را بعد از آیه زیر بیان فرموده است:

﴿سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ سَمْعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾

[المائدة: ۴۱ - ۴۲].

«پیوسته به سخنان دروغ گوش فرا می دهند و سخنان یاوه گروه دیگری را گوش می دهند

که نزد تو نمی آیند و سخنان را از جایگاه اصلی آن منحرف می سازند».

این موضوع بیانگر این حقیقت است که به هراندازه انسان به سخنان باطل گوش فرا بدهد و به آن ها عادت کند و یا آن ها را بپذیرد، به همان میزان حق را از جایگاه خویش تحریف خواهد کرد. زیرا زمانی که باطل را بپذیرد و دوست بدارد و به آن راضی بگردد، هرگاه حقی که در مقابل آن قرار دارد و مطرح شود، را نمی پذیرد و در حد باطلی که پذیرفته خود آن را تحریف می نماید.

درست همان روشی که «جهمیة» در مورد آیات و احادیث مربوط به صفات خداوند عمل کرده اند. آنان آن آیات و احادیث را به گونه ای کاملاً ناسازگار با حقایق آن ها تأویل و تفسیر کرده اند، زیرا که احادیث مربوط به صفات خداوند احادیث آحادند و در باب معرفت خداوند و اسماء و صفات او دلایل استوار و قابل اعتمادی به شمار نمی آیند.

آنان و هم مسیران ایشان از جمله آنانی هستند که خداوند اراده نفرموده قلب ایشان پاک و تزکیه شود، زیرا اگر قلب شان پاک می گردید، باطل را جایگزین کلام خداوند و پیامبر او ﷺ نمی نمودند.

همانگونه که گمراهان هدایت نیافته بعد از آن که قلب ایشان تطهیر و تزکیه نشده. شنیدن از شیطان را بر استماع ایمانی قرآن ترجیح داده‌اند.

عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید:

«اگر قلب‌های ما پاک می‌شد هیچگاه از معرفت کلام خداوند سیر نمی‌گردید».

قلب پاک - به خاطر کمال حیات و نور آن و رهاییش از آلودگی و ناپاکی‌ها - از شنیدن کلام خداوند سیر نمی‌شود و تنها به وسیله حقایق آن تغذیه می‌شود، و با ادویه آیاتش معالجه می‌گردد.

اما قلبی که خداوند - به خاطر سلوک و رفتار صاحبش آن را پاک نگردانیده، از غذاهای متناسب با ناپاکی خویش تغذیه می‌کند. زیرا قلب نجس مانند بدن بیمار است و غذاهای مناسب با بدن آدم‌های سالم، برای بیماران متناسب نیست.

آن آیه بیانگر این حقیقت است که «تطهیر و تزکیه» قلب موکول به اراده خداوند (و سنت‌ها و قوانین او) است، و از آنجا که نخواستہ قلب پیروان باطل را پاک بگرداند، آن طهارت برای ایشان حاصل نشده است.

در اینجا تفسیر اراده به اراده ازلی - اجبار و تقدیر - تفسیر صحیحی نیست، زیرا خداوند پاکی و تزکیه را از طریق امر به آن و دوست‌داشتنش - برای ایشان اراده فرموده، و آنان را بالاجبار از آن رویگردان نکرده است. بلکه ایشان را به آن امر فرموده، اما خود آنان به خاطر باورها و رفتارها و اهداف انحرافی خود، سدهایی را میان خود و تزکیه قلب و نفس خویش ایجاد کرده‌اند، و اراده خداوند از طریق سنت‌ها و قوانین قرار داده شده و غیر قابل تغییر خود بوده است و ما در کتاب «شفاء العلیل» به تفصیل در مورد آن سخن گفته ایم.

بدان را به بهشت راه نمی‌دهند!

آیه‌ای که پیشتر آورده شد، بیانگر این حقیقت است که هرکس خداوند قلبش را پاک نگرداند، هیچ راهی به غیر از روبه‌روشدن با خواری دنیا و عذاب آخرت پیش روی او نیست. و این پیامد طبیعی آلودگی و خیانت قلب او است.

به همین علت است که خداوند متعال رفتن به بهشت را بر آنانی که دارای قلب‌های خبیث و قسوت گرفته‌ای هستند حرام نموده و تنها پس از پالایش و تزکیه آن است که به بهشت راه داده می‌شوند. زیرا بهشت جایگاه پاکان و پرهیزکاران است، و به همین سبب است که به بهشتیان گفته می‌شود:

﴿طَبُّنُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ [الزمر: ۷۳].

«پاک شدید پس برای همیشه به آن وارد شوید (و شما را مبارک باد)».

و تنها به ایشان است که در دم مرگ بشارت داده می‌شود. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ أَلْمَلَيْكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۳۲].

«کسانی که فرشتگان در حال پاکی ایشان را می‌میرانند، به آنان سلام می‌کنند و می‌گویند: به خاطر اعمال (نیکی) که انجام داده اید وارد بهشت شوید».

بدان و ناپاکان و آنانی را که خباثتی در دل دارند به بهشت راه نمی‌دهند، هرکس خود را در این دنیا پاک گرداند. و با پاکی قلب به حضور خداوند برود، هیچگونه مانعی بر سر راه رفتن او به بهشت وجود ندارد.

اگر کسی در این دنیا پاک نگردد و نجاست و خباثت او عمیق و عینی باشد، مانند کافران هیچگاه به بهشت راه نخواهند یافت.

اما اگر آلودگی قلبی کسی عارضی باشد، پس از پاک‌شدن از آن ناپاکی، به بهشت راه پیدا می‌نماید، و پس از آن هیچگاه از آن بیرون رانده نمی‌شود.

حتی اهل ایمان پس از گذر از صراط، در نقطه‌ای میان بهشت و دوزخ نگاه داشته می‌شوند، و از آلودگی‌هایی که بر آنان باقیمانده و مانع از رفتن مستقیم ایشان به بهشت گردیده و سبب رفتن‌شان به دوزخ نمی‌شده پاک می‌گردند، و پس از پاکی و طهارت به ایشان اجازه رفتن به بهشت داده می‌شود.

دوگونه پاکی:

خداوند متعال براساس حکمت خویش بازیابی به حضور خود را مشروط به طهارت و پاکی فرموده است، نماز گزار تنها پس از طهارت و پاکی از «حدت اکبر و اصغر» است که در پیشگاه او به نماز می ایستد. به همین صورت رفتن به بهشت و ملاقات با خداوند مهربان مشروط به سلامت قلب و طهارت نفس است، او تنها پاکان را به بهشت راه می دهد.

پس دوگونه طهارت وجود دارند:

۱- طهارت و پاکی بدن و لباس

۲- طهارت و سلامت قلب و نفس

به همین خاطر است که وضو گیرنده پس از وضو می گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ»^(۱).

«گواهی می دهم که هیچ فرمان روا و فریادری به غیر از خداوند حقانیت و مشروعیت ندارد، و گواهی می دهم که به درستی محمد بنده و فرستاده خداوند است. پرورد گارا مرا از توبه کنندگان و پاکان قرار بده».

- زیرا طهارت قلب به وسیله توبه

- و طهارت بدن به وسیله آب تحقق پیدا می نماید.

هرگاه هردو طهارت برای کسی فراهم گردید، صلاحیت باز یافتن به حضور خداوند و ایستادن و مناجات در حضورش را پیدا می نمایند.

معنای دعای «اللهم طهرنی...»!

در مورد این دعای رسول خدا ﷺ که فرموده اند:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالشَّلَجِ وَالْبَرْدِ»^(۲).

«خداوند! به وسیله آب و برف و تگرگ خطاهای مرا پاک بفرما!»

۱- بروایت مسلم و غیره.

۲- متفق علیه.

از شیخ الاسلام ابن تیمیه پرسیدم که خطاهای انسان با این چیزها چگونه پاک می گردند؟! اختصاص دادن پاک گردیدن به آن امور چه فایده ای را در بر دارد؟ در حالی که آب گرم بهتر از آب سرد آلودگی ها را پاک می نماید؟!

فرمود: خطاها و گناهان باعث پدید آمدن حرارت، ناپاکی و ضعف در قلب می شوند، به همین خاطر سست و کرخت می شود، آتش شهوت در آن شعله ور می گردد و آن را سیاه و آلوده می گرداند، اما خطاها و گناهان نیز همچون هیزم آن آتش اند و آن را شعله ورتر می سازند.

به همین خاطر به هر میزان که خطایا و گناهان بیشتر شوند، همچون آن است که هیزم بیشتری بر روی آتش شهوات انداخته شود، آن آتش بیشتر شعله ور می گردد و قلب را داغ تر و سوزان تر و ضعیف تر می گرداند، اما آب آتش را خاموش و آلودگی ها را پاک می نماید. چنانچه سرد باشد، بهتر و زودتر آن را خاموش نموده و جسم را قوی تر می گرداند و به هر اندازه که سردتر باشد، مانند: برف و تگرگ بهتر قلب سوزان و شعله ور را به حالت طبیعی خود باز گردانیده و جسم را قوت بخشیده و اثرات خطایا را از بین می برد.

این مفهوم سخنان او بود که به توضیح و بیان بیشتری نیازمند است.

باید دانست که در اینجا چهار موضوع موجود است:

- دو موضوع ظاهری و محسوس

- و دو موضوع دیگر معنوی و غیر محسوس

نجاست و آب که پاک کننده آن است هردو محسوس اند، خطایا و گناهان و اثر آن ها که به وسیله توبه و استغفار پاک می شوند، هردو معنوی و غیر محسوس اند و اصلاح و حفظ سلامت و تأمین سعادت قلب به هردوی آن ها نیازمند است.

رسول خدا ﷺ از هردو نوع آن ها بخشی را بیان فرموده که بیانگر بخش دیگری است، و آن فرموده او هر چهار نوع را در نهایت اختصار و حسن بیان در بر دارد.

همانگونه که در دعای پس از وضو می فرماید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» که هر چهار نوع را در ضمن خود

دارد.

این نمونه‌ای از کمال شیوایی و رسایی و حقیقت آن اموری است که رسول خدا ﷺ از آن‌ها خبر داده و امر فرموده و موضوعی معنوی را به وسیله مثال آوردن از موضوعی محسوس و مادی تبیین فرموده است.

اینگونه موارد در احادیث نبوی بسیار یافت می‌شوند. همانگونه که خطاب به حضرت علی بن ابی طالب ﷺ می‌فرماید: «سَلِّ اللَّهَ الْهُدَى وَالسَّادَةَ، وَأَذْكُرْ بِالْهُدَى هِدَايَتِكَ الطَّرِيقَ، وَبِالسَّادَةِ سَدَادِ السَّهْمِ»^(۱).

«هدایت و اصلاح را از خداوند بخواه! و به وسیله گام‌نهادن در راه درست، هدایت را و به وسیله به هدف خوردن تیر درستی و صحت را به خاطر بیاور!»

این یکی از رساترین و بدیع‌ترین فرموده‌های تعلیمی و تربیتی رسول خداست. زیرا به علی ﷺ فرموده است که هرگاه از خداوند هدایت به راهی را که به بهشت و رضایت او منتهی می‌شود، درخواست نمود، خود را به عنوان مسافری راه گم کرده که نمی‌داند به کدام طرف حرکت کند، و ناگهان کسی خبره و آشنا به راه پیدا شود و راه درست را به او بنمایاند، به خاطر بیاورد. راه هدایت، سعادت و بهشت نیز به همین صورت است، و می‌توان راه محسوس را برای آن مثال آورد.

نیاز انسانی که راه مسافرت به سوی خداوند را می‌خواهد در پیش بگیرد، به هدایت و راهنمای او، به مراتب از نیاز مسافری که به شهر و دیاری قصد سفر دارد و در میانه سفر راه را گم کرده به راهنمایی که راه‌رسیدن به آن شهر و دیار را به او بنمایاند به مراتب مهم‌تر و بیشتر است.

«سداد» نیز که به معنای کردار و گفتار صحیح و صواب است، همچون آن است که کسی بخواهد تیری را به سوی هدفی بیندازد، اگر تیر او به همان هدفی که مورد نظر او بوده اصابت کند، روش درستی راه برای نشانه‌گیری در پیش گرفته و تیر او به هدف برخورد کرده است. و انسانی هم که در کردار و گفتار خود حق و صواب را مراعات نموده همچون کسی است که تیر او به هدف خورده باشد.

در قرآن نیز در بسیاری از موارد هردو در کنار یکدیگر قرار می گیرند، برای مثال خداوند متعال می فرماید: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«و توشه را فراهم کنید، همانا بهترین توشه به راستی توشه تقواست».

در این ایه خداوند متعال به حاجیان دستور فرموده که توشه سفر خویش را فراهم کنند و بدون توشه بار سفر نبندند، و به دنبال آن ایشان را به ضرورت فراهم نمودن توشه سفر آخرت که «تقوا» و پرهیزکاری است یادآور شده است.

همانگونه که بدون توشه مسافری در این دنیا به مقصد خود نمی رسد، آنانی که می خواهند به دنیای پس از مرگ و رسیدن به حضور خداوند و کسب سعادت ابدی برسند، بدون توشه تقوا به این هدف خود نخواهند رسید. می بینیم که خداوند هردو را در کنار یکدیگر قرار داده است.

خداوند متعال همچنین می فرماید: ﴿يَبْنِيٰ ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيثًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ [الأعراف: ۲۶].

«ای فرزندان آدم! به درستی لباس را بر شما نازل کردم (و آفریدم که عورت هایتان را بپوشاند و وسیله زیبایی شما بشود، اما لباس تقوا بهتر است».

خداوند متعال هردو زیبایی و آراستگی، یعنی آراستگی بدن به وسیله لباس و زیبایی بخشیدن به قلب به وسیله «تقوا» یعنی زیبایی ظاهر و باطن را با یکدیگر بیان فرموده است. همچنین خداوند متعال می فرماید:

﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ﴾ [طه: ۱۲۳].

«هر کس راه هدایت مرا در پیش بگیرد به هیچوجه گمراه و اهل شقاوت نمی شود».

خداوند گمراهی را که مایه عذاب قلب و روح، شقاوت را که سبب عذاب روح و جسم می شود، از آنهایی که از هدایت او تبعیت می نمایند، نفی فرموده است، در واقع آنان از نعمت های قلبی، جسمی و روحی به خاطر هدایت و رستگاری برخوردار می شوند.

یکی دیگر از آن موارد سخن همسر عزیز مصر در مورد حضرت یوسف علیه السلام، در جواب به سرزنش و ملامت دیگر زنان به خاطر عشق او به حضرت یوسف علیه السلام است.

﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾ [یوسف: ۳۲].

(ای خانم‌ها!) «این همان کسی است که به خاطر او مرا ملامت می کردید».

او جمال ظاهری حضرت یوسف علیه السلام را به ایشان نشان داد و سپس گفت:

﴿وَلَقَدْ رَودُّهُ عَنْ نَفْسِهِ ۖ فَاسْتَعْصَمَ﴾ [یوسف: ۳۲].

«(زن عزیز مصر یوسف را) به ایجاد رابطه با خود وسوسه می کرد، اما او راه پاکی را

برگزید».

به این وسیله پاکدامنی حضرت یوسف علیه السلام یعنی پاکی و زیبایی باطنش - را نیز به آنان

یادآور شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دعای خویش که فرمود: «اللَّهُمَّ طَهِّرْني من خطاياي بالماء والثلج

والبرد».

آیه ایمان را به نیاز شدید جسم و قلب به آنچه که آن دو را پاک و توانا و نور و بصیرت

بدهد، یادآوری فرموده است. و در این دعای او هم این و هم آن آمده است.

چیزی که به این موضوع نزدیک است، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بیرون آمدن از

محل قضای حاجت، می فرمود: «عُفِّرْ اِنَّكَ»^(۱).

«خداوند! سبکی بار و بخشش را از تو می خواهم».

در این کلام رسول خدا سری نهفته است و ظاهر آن سر این است که فضولات بدن را

سنگین می کنند و آن را آزار می دهند.

گناهان نیز بر روی قلب سنگینی می نمایند و با جمع شدنشان آن را آزار می دهند. پس

فضولات بدن و معاصی یکی بر بدن و دیگری بر قلب تأثیر منفی دارند و برای آن زیانبارند.

رسول خدا پس از خارج شدن از محل قضای حاجت به خاطر نجات از آنچه بدن را آزار

می دهد و سبک شدن و راحت گردیدن بدن خداوند را حمد و ستایش فرموده اند.

همچنین از او خواسته است که او را از آن آزاردهنده دیگر نجات بدهد و قلبش را راحت و

سبک و آسوده بگرداند.

اسرار فرموده ها و دعاها و بالاتر از همه آن چیزهایی است که به ذهن ما بروز می کند.

فصل سوم:

تأثیر زشتی گناه بر روی قلب

زشتی و پلیدی شرک، زنا و لواط:

خداوند از «شرک، زنا، و عمل لواط» به عنوان اعمال و تصرفاتی زشت و پلشت - و برخلاف معاصی دیگر هرچند این امور را هم شامل می شوند - نام برده است.

خداوند متعال در مورد مشرکین می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به راستی مشرکین نجس و آلوده اند».

و در ارتباط با عمل لواط در قرآن می فرماید:

﴿وَلَوْ طَا ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ إِنَّهُمْ كَانُوا

قَوْمٌ سَوْءٌ فَسَقِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۴].

«و لوط را حکمت و دانش دادیم و او را از قومی که عمل زشتی را انجام می دادند نجات

دادیم به راستی آنان مردمی بد و فاسق بودند».

آدم های اهل لواط قوم نوح نیز می گفتند: ﴿أَخْرِجُوا ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ

يَتَطَهَّرُونَ﴾ [النمل: ۵۶] «پیروان لوط را از جامعه خود بیرون کنید، آنان مردمی هستند که

می خواهند پاک باشند».

آنان در عین قرارداشتن در شرک و کفر به فرورفتن خود در باتلاق زشتی و پلشتی، و پاکی

و پرهیزکاری حضرت لوط و اتباع او از آن عمل پست و خبیث اعتراف می کردند.

خداوند متعال در مورد زناکاران نیز می فرماید: ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ

لِلْخَبِيثَاتِ﴾ [النور: ۲۶] «زنان ناپاک از آن مردان ناپاک و مردان ناپاک متعلق به زنان ناپاکند».

شرک دوگونه زشتی دارد:

۱- درجه شدید یا شرک اکبر

۲- درجه خفیف یا شرک اصغر

شرک اکبر و بدتر شرکی است که خداوند اهل آن را نمی‌بخشد، زیرا خداوند شریک گردانیدن کسی و چیزی را در صفات و افعالی که خاص اوست، بر شرک نمی‌بخشد. شرک اصغر و کوچک‌تر، مانند: ریایی اندک، ظاهرسازی برای جلب توجه دیگران و سوگند یاد نمودن و امید و هراسی زودگذر از غیر خداوند.

زشتی و نجاست شرک، عینی است به همین سبب است که خداوند شرک را نجس - با فتح جیم - گردانیده و کلمه نجس - با کسر جیم را برای آن به کار نگرفته است. زیرا «نَجَس» عین و ماهیت نجاست و نَجِس برای چیزی که به وسیله چیزی دیگر نجس شده به کار برده می‌شوند.

مثلاً لباس که به وسیله ادرار یا شراب آلوده شود، آن را «نجس» می‌نامند، اما خود ادرار یا شراب «نَجَس» هستند.

همانگونه که بدترین معصیت ظالم است، بدترین نجاست نیز شرک است.

از نظر لغت و شرع نجاست، پلیدی آن چنانی است که از آن باید پرهیز نمود، و از لمس و بوییدن و دیدن آن خودکاری ورزید، اما از آلوده شدن بدن و لباس با آن به طریق اولی باید پرهیز کرد. در مجموع نجاست چیزی است که طبیعت‌های سالم از آن احساس نفرت می‌نمایند، و به هراندازه که طبیعت انسانی سالم باشد و از حیات پاکیزه مادی و معنوی برخوردار بگردد. نفرت و پرهیزش از نجاست و پلیدی بیشتر خواهد بود.

آنچه که ذاتشان پلید است، قلب یا بدن یا هردوی آن‌ها را آلوده می‌کنند. گاهی به وسیله بو، و گاهی از طریق لمس آن اگر دارای رایحه بدی نباشد موجب اذیت و آلودگی می‌شود.

تأثیر پلیدی و نجاست بر قلب و روح:

منظور این است که نجاست گاهی محسوس و ظاهری و گاهی غیر محسوس و باطنی است. و پلیدی و نجاست گاهی آن چنان بر قلب و روح انسان غلبه پیدا می‌کند که صاحبان قلب‌ها و

روح‌های حساس و پاک بوی بد و آزاردهنده‌اش را در قلب و روح انسان‌های مبتلا و مشرک احساس می‌نمایند. و همانگونه که از بوی عرق بدنشان دیگران آزرده می‌شوند و بوی بدی از بدن ایشان به مشام می‌رسد. اما بوی بد روح و قلب انسان‌های اهل شرک و کفر و نفاق بیش از آنچه به ظاهرشان ارتباط داشته باشد، با باطن آن‌ها در ارتباط است. هرچند عرق بدن نیز از باطن بدن آنان سرچشمه می‌گیرد.

به همین خاطر است که بدن آدم‌های پاک و پرهیزگار دارای بوی مطبوعی است و رسول خدا ﷺ بیش از همه عرق بدنشان خوشبو بوده است.

در حالی که رسول خدا ﷺ در کنار ام سلیم در بیستر خوابیده بود، در مورد بوی بدن خویش از او سؤال فرمود. ام سلیم گفت: «بوی هیچ چیزی خوشبوتر از عطر بدن شما نیست». آدم‌هایی که دارای نفس خبیثی هستند. خبثت و نجاست ایشان بر بدنشان نیز نمایان می‌شود. اما کسانی که دارای نفسی پاکند، حتی از بدن و لباس ایشان بوی خوش به مشام می‌رسد که بر روی زمین هیچ بوی خوشی مانند آن یافت نمی‌شود. اما بوی بدن آدم‌های پلید و خبیث، یکی از بدترین و آزاردهنده‌ترین بوهایی است که بر روی زمین وجود دارند.

پیامدها و آثار شرک:

مقصود این است از آنجا که شرک بزرگ‌ترین ستم‌ها و زشت‌ترین پلشتی‌ها و بدترین بدی‌هاست، از نظر خداوند نیز مبعوض‌ترین و ناپسندترین امور است و بیش از هر چیزی خداوند از آن خشمگین می‌شود، و مجازات‌هایی را که در دنیا و آخرت برای اهل شرک قرار داده برای هیچ گناه دیگری آن را قرار نداده است.

خداوند متعال این موضوع‌ها را یادآوری فرموده که:

- اهل شرک را نمی‌بخشد.
- مشرکین نجس‌اند.
- آنان را از نزدیک شدن به حریم مکه محروم نموده.
- استفاده از گوشت حیواناتی را که آنان ذبح می‌کنند ممنوع فرموده.
- ازدواج و زناشویی با ایشان را حرام گردانیده.

- موالات و محبت و هم‌پیمانی میان ایشان و اهل ایمان را ممنوع فرموده.
- از آنان به عنوان دشمنان خداوند، ملایک، پیامبران و اهل ایمان نام برده است.
- تسلط بر اموال و به کار اقتصادی گرفتن زنان و فرزندان ایشان را برای اهل ایمان روا شمرده است^(۱).

این همه به خاطر آن است که شرک زیر پا گذاشتن حق «الوهیت» و کسر شأن و عظمت ربوبیت خداوند سوء ظن به آفریدگار جهانیان است.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [الفتح: ۶].

«خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خداوند گمان بد دارند عذاب می‌دهد، بر گرداگردشان دایره‌ای از بدی کشیده شد و خشم و لعنت خداوند ایشان را فرا گرفته و جهنم را بر آنان مهیا گردانیده و بد سرانجامی در انتظار ایشان است».

تهدیدها و عذاب و مجازات‌هایی که از جانب خداوند علیه مشرکین مطرح شده علیه غیر مشرکین نشده‌اند. زیرا آنان نسبت به خداوند سوء معرفت و سوء ظن داشته به همین خاطر کسی یا چیزی را با او شریک گردانیده، اما اگر به راستی به او حسن معرفت و حسن ظن می‌داشتند، حقیقت توحید و یگانگی او را به درستی می‌پذیرفتند و خود را به آن ملزم می‌شمردند.

به همین سبب است که خداوند در مورد مشرکین در جایی از قرآن^(۲) می‌فرماید: «که آنان به صورتی شایسته قدر و منزلت خداوند را مراعات نکرده‌اند!»

کسانی که کسی یا چیزی را همسان و شریک خداوند می‌دانند و همچون خداوند به آن‌ها دلبستگی و وابستگی پیدا می‌کنند، هراس‌شان را در دل دارند، به آن‌ها امید بسته‌اند، در برابرشان سر فروتنی و تعظیم را فرود می‌آورند، برای نجات از خشم‌شان تلاش می‌کنند و جلب

۱- طبعاً این حکم شامل مشرکینی می‌شود که با مسلمانان در حال جنگ باشند. (مترجم)

۲- الأنعام: ۱۹ الحج: ۷۴ الزمر: ۶۷.

رضایت‌شان را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهند، چگونه ممکن است قدر و منزلت خداوند را مراعات نمایند؟!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «برخی از مردم از غیر خداوند شرکایی را برمی‌گیرند و همچون خداوند آن‌ها را دوست می‌دارند».

همچنین می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱].

«سپاس و ستایش خداوندی را که آسمان‌ها و زمین را آفریده و تاریکی و نور را قرار داده، اما کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند، از راه هدایت او عدول کرده‌اند».

یعنی آنان در عبادت، محبت و تعظیم کسی یا چیزی را در کنار خداوند قرار می‌دهند و همسان او می‌گردانند، این مشرکین هستند که کسی یا چیزی را که معبود و مستعان خود کرده‌اند، همسان و هم‌ردیف خداند نموده‌اند، و در میان آتش جهنم است که به باطل بودن باورها و به بیراهه‌رفتن‌های خود پی می‌برند، و به معبودها و مستعان‌های خود که به همراه ایشان در دوزخند می‌گویند:

﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ۹۷ ﴿إِذْ نُسَوِّصُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸].

«سوگند به خداوند! ما در گمراهی آشکاری قرار داشتیم، آن زمان که ما شما را با خداوند پروردگار جهانیان برابر می‌شمردیم».

این موضوع مشخص است که مشرکان آن چیزهایی را که با خداوند شریک می‌کردند یا می‌کنند، آن‌ها را در ذات و بعضی از صفات و افعال با او شریک نمی‌کرده‌اند، و هیچگاه نگفته‌اند که معبودها و مستعان‌های ایشان آسمان‌ها و زمین را آفریده، و مرگ و زندگی در اختیار آنان است. بلکه آن‌ها را در عشق، محبت، تعظیم، عبادت و استعانت با خداوند همسان نموده‌اند، همانگونه که در میان اهل شرک منتسب به اسلام آن را ملاحظه می‌کنید.

موضوعی که به راستی جای تعجب دارد، این است که آنان اهل توحید را به تنقیص و تضعیف شأن پیامبران و صالحان و مشایخ متهم می‌کنند؟! در حالی که تنها گناه موحدان این

است که می‌گویند: همه آنان بندگان خداوند بوده نه برای خود و نه برای دیگران صاحب جلب منفعت و دفع مضرت نیستند، و مرگ و زندگی و زنده شدن دوباره در اختیار ایشان نیست، و به هیچ وجه برای کسانی که ایشان را معبود و مستعان خود بنمایند در پیشگاه خداوند درخواست بخشش و شفاعت نمی‌کنند و برای اهل توحید هم پس از اجازه خداوند است که می‌توانند شفاعت کنند.

خلق و امر از آن خداوند خالق و آمر است نه ایشان، و همه شفاعت و ولایت‌ها از آن اوست، و هیچ یک از مخلوقاتش به غیر از خود او ولی و شفیع نمی‌باشند.

شرک و تعظیم غیر خداوند بر پایه سوء معرفت و سوء ظن به خداوند قرار گرفته‌اند. امام موحدین حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به دشمنان مشرک زمان خود می‌فرمود:

﴿أَيُّفَكَ ءَالِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾ ﴿٨٦﴾ ﴿فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿٨٧﴾ [الصافات: ۸۶-۸۷].
«مگر خدایان ساختگی غیر از خداوند را می‌طلبید؟ در مورد خداوند پروردگار جهانیان چگونه می‌اندیشید؟»

هرچند معنی آیه این است که در مورد تعامل خداوند با شما و مجازات‌هایی که به سبب آن که غیر او را پرستش می‌کردید و کسی یا چیزی را در ردیف او قرار می‌دادید که در انتظارتان است، چگونه فکر می‌کنید؟! اما در لابه لای این تهدید، این معنی هم وجود دارد که چه گمان بدی در مورد خداوند داشتید که کسی یا چیزی را همراه با او معبود و مستعان خویش قرار داده بودید؟!

آدم مشرک یا گمان می‌کند که خداوند برای اداره امور جهان به وزیر و معاونی محتاج است که این بدترین نوع کسر شأن و منزلت خداوند غنی و بی‌نیازی است که همه چیز و همه کس نیازمند او می‌باشند؟

یا این که گمان می‌کند که تنها بعد از استفاده از قدرت آن شریک شده است که قدرت خداوند کامل می‌گردد!

یا ممکن است گمان می‌کند که خداوند چیزهایی را نمی‌داند یا نمی‌شنود، و از طریق واسطه‌ها باید او را باخبر نمود؟!!

یا ممکن است گمان ببرد که خداوند تنها پس از دلسوزی و پا در میانی آن واسطه‌ها است که آن‌ها را مورد رحمت و مغفرت خود قرار می‌دهد؟!

یا این که او بندگانش را کفایت نمی‌کند، و آنچه را که بندگانش می‌خواهند تنها پس از پا در میانی واسطه‌هاست که انجام می‌دهد. و همچون شفاعت و پا در میانی انسان‌ها در مورد یکدیگر که گاهی طرف مورد مراجعه به خاطر نیازی که به شفاعت‌کننده دارد، و از دوستی با او سودی عایدش می‌شود، و کمبودش را جبران و ذلتش را به عزت تبدیل می‌کند. شفاعت و پا در میانی او را می‌پذیرد.

یا این که گمان می‌کند خداوند به دعا و درخواست انسان‌ها پاسخ نمی‌دهد، مگر آن که واسطه‌ها آن نیازها را در نزد او - همچون مطرح کردن‌شان در حضور صاحبان قدرت و مقام دنیوی - مطرح کنند؟!

ریشه همه شرک‌ورزی‌های آدمیان همین جاست.

یا این که گمان می‌برند که خداوند به خاطر دوری و در دسترس نبودنش دعا و درخواست ایشان را نمی‌شنود و این واسطه‌ها هستند که می‌توانند دعا و درخواست ایشان را به او برسانند؟! یا این که فکر می‌کنند که بعضی از مخلوقات بر خداوند دارای حق و حقوق خاصی هستند، و آنان خداوند را به حق آن بندگان بر او سوگند می‌دهند، و از طریق آن مخلوق به او متوسل می‌شوند، درست به همان صورتی که برخی از مردم از طریق اشخاصی نزدیک به صاحبان مقام و قدرت متوسل می‌شوند که عدم قبول شفاعت ایشان بر آنان سخت یا غیر ممکن است.

همه آن مواردی که گفته شدند، باعث شکسته شدن منزلت «الوهیت و ربوبیت» خداوند و زیر پا نهاده شدن حقوق او در نزد اهل شرک می‌شوند.

اگر در آن‌ها هیچ عیبی به غیر از نقص محبت و خوف و رجاء از خداوند و توکل و توجه مشرک به غیر او وجود نمی‌داشت، برای زشتی و پلشتی آن کافی بود، زیرا به خاطر تقسیم شدن قلب مشرک در میان خداوند و آن چیزی که شریک خداوندش نموده از احساس عظمت و محبت و خوف و رجاء خداوند در دل او به شدت کاسته می‌شود، یا به کلی از بین می‌رود.

بدعت هم ردیف شرک:

نقص عظمت خداوند در قلب و زندگی اهل شرک پیامد طبیعی شرک ورزی است، آدم شرک بخواند یا نخواند، چنین چیزی برای او روی خواهد داد.

به همین خاطر لازمهٔ حمد و کمال ربوبیت او این است که اهل شرک را مورد مغفرت خویش قرار ندهد و آنان را برای همیشه در آتش دوزخ معذب نماید. و از جمله بد عاقبت‌ترین مخلوقات بگرداند.

هیچ انسان مشرکی نیست که در کردار و گفتار و باور او نقص «ربوبیت و الوهیت» خداوند وجود نداشته باشد. هرچند که خود گمان کند که با آن روش خود، قایل به عظمت خداوند است.

به همین صورت هر انسان اهل بدعتی که چیزی را به اصول و ثواب عقیدتی و عبادتی دین اضافه می‌کند، یا کم می‌گرداند، در عمل رسالت و سنت رسول خدا را ناقص و ناتمام به شمار می‌آورد،

زیرا او آن کار خود را از سنت بهتر و صحیح‌تر به شمار می‌آورد؟! اما اگر جاهل یا مقلد باشد آن را سنت می‌داند، و چنانچه آگاهانه دست به بدعت بزند، در واقع با خداوند و پیامبر ﷺ به مخالفت و مقابله پرداخته است.

آنان که با باورها و عملکردهای خود «الوهیت و ربوبیت» خداوند را ناقص و ناکافی می‌دانند، اهل شرک و بدعتی هستند که خود ایشان از نظر خداوند و پیامبر و اهل توحید و ایمان آدم‌های ناپخته و گمراه هستند.

به ویژه آنانی که می‌گویند: کلام خداوند و پیامبر ﷺ دلایلی لفظی و غیر یقینی هستند که به هیچوجه انسان را از علم و یقین بی‌نیاز نمی‌گردانند؟!

شما را به خدا چه چیزی گویاتر و رساتر از این ادعای ایشان در مورد نقص کلام خداوند و سنت رسول اوست؟!

همچنین کسی که صفات کمال را برای به خاطر هراس و توهم از دچار شدن به «تشبیه و تجسیم» - از خداوند منتفی می‌شمارد و در واقع از جهتی خلاف آنچه خداوند خود را به آن توصیف فرموده به نقص و کسر منزلت خداوند قایل شده است.

منظور این است که آن دو دسته هردو در حقیقت قایل به تنقیص و تضعیف شأن و منزلت خداوند هستند، و حتی از جمله بدترین کسانی هستند که قایل به آن می‌باشند، در حالی که شیطان ایشان را دچار فریب نموده، و عین آن باور نقص کننده صفات خداوند را قایل شدن به کمال او گمان می‌برند.

بر همین اساس است که در قرآن «بدعت» همسان و هم ردیف «شرک» قرار داده شده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [الأعراف: ۳۳].

«بگو: پروردگارم همانا زشتی‌های پیدا و پنهان و گناه و تجاوزگری ناحق را حرام نموده و این که چیزی را که برای آن دلیلی نازل نشده با خداوند شریک کنید و در مورد دین خداوند ناآگاهانه چیزی را بگویید».

می‌بینیم که مصیبت و طغیان همسان، و بدعت و شرک نیز در کنار هم قرار گرفته‌اند.

تفاوت میان نجاست معصیت و نجاست شرک:

اما پلیدی و پیامد معصیت‌ها به گونه دیگری است و ارتکاب معصیت همیشه به معنای قایل شدن به نقص ربوبیت و کج فهمی نسبت به خداوند نیست، به همین علت است که خداوند برای آن‌ها مجازات‌هایی را که برای شرک مقرر فرموده، قرار نداده است.

یکی از موارد معتبر در شریعت این است که نجاست اندک مانند: نجاست باقیمانده پس از پاک کردن خود به وسیله سنگ یا کلوخ و... پس از قضای حاجت، و نجاست اندکی که در زیر «خف» و کفش قرار داشته باشند و ادرار کودک شیرخوار مورد عفو قرار می‌گیرند. عفوایی که در مورد نجاست‌های بیشتر مطرح نیست.

به همین صورت گناهان کوچک‌تر - نه گناهان بزرگ‌تر - برای اهل توحید خالصی که به هیچوجه آن را با شرک آلوده نکرده باشند، مورد عفو و بخشش قرار می‌گیرند. اما برای کسانی که اهل توحید نیستند، این عفو در کار نخواهد بود.

«اگر انسان موحدی که مطلقاً کسی و چیزی را با خداوند شریک نکرده باشد، اگر با بار گناهی به اندازه کره زمینی به حضور خداوند برود، خداوند با مغفرتی به اندازه کره زمین با او معامله خواهد فرمود»^(۱).

اما چنین چیزی برای کسی که توحیدش دارای نقص است و با شوائبی از شرک آن را در آمیخته، در کار نخواهد بود. زیرا همراه با توحیدی که با شرک آلود نشده باشد، گناهی باقی نمی ماند. زیرا «توحید خالص» موجب محبت، اکرام، تعظیم، خوف و رجاء، فقط از خداوند خواهد گردید، و چنین چیزی موجب پاک شدن ناپاکی های گناهان - هرچند به اندازه وزن کره ی زمین باشد می گردد، زیرا آلودگی های گناهان عارضی هستند و وسیله پاک شدن از آن ها - توحید - بسیار قوی و خالص است که گناهان در کنار آن توانایی ماندگاری ندارند.

زنا و لواط پلیدترین معصیت:

اما پلیدی و پلشتی زنا و لواط از پلیدی دیگر گناهان به مراتب بیشتر است، زیرا باعث فساد قلب شده و به شدت ایمان و توحید را تضعیف می نمایند. به همین علت آنانی که بیشتر مرتکب آن دو معصیت می شوند، بیش از دیگران دچار شرک ورزی می گردند، و به هر اندازه که شرک در ایشان بیشتر می شود، هوس به ارتکاب آن اعمال زشت در ایشان فزونی می گیرد. اما به اندازه ای که اخلاص اهل توحید و ایمان بیشتر باشد، بیشتر از آن پلیدی ها خود را مصون می نماید.

همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ ۚ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ ۚ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿۲۴﴾﴾ [یوسف: ۲۴].

«بدین صورت تا این که بدی و زشتی را از او دور گردانیم به راستی او از بندگان خالص ماست».

عشق و علاقه شدید به صورت ها و عکس های حرام نوعی پرستش آن ها به شمار می آید، و گاهی به بالاترین درجه عبودیت هم می رسد. به ویژه زمانی که آن عشق و علاقه بر قلب چیره

۱- بخشی است از حدیثی که امام مسلم با شماره (۲۶۸۷) آن را روایت نموده است.

شود، و در آن به گونه‌ای ریشه بدواند که عاشق را بنده و فرمانبردار معشوق بگرداند، و ذکر و یاد و بودن با او و تلاش برای جلب رضایتش را بر عشق و محبت خداوند و تلاش برای کسب رضایتش ترجیح بدهد.

گاهی ایمان و عشق به خداوند به تمامی از قلب او برچیده می‌شود، و به تمام معنی به معشوق به دل بسته و وابسته می‌گردد، و معشوق به صورت خدا و معبود او درمی‌آید، رضایت و محبت و تقرب به او را به رضایت، محبت و تقرب به خداوند ترجیح می‌دهد.

چیزهایی را به خاطر او می‌بخشد که حاضر نیست به خاطر خداوند ببخشد، و از ناخشنود شدن او به گونه‌ای پرهیز می‌نماید که بدان صورت از خشم خداوند دوری نمی‌نماید. و بدین صورت از نظر محبت و اطاعت و فروتنی و شنیدن و اطاعت کردن او را بر خداوند آفرید کار جهان برتر می‌شمارد.

ارتباط میان عشق و شرک:

با توجه به آنچه گفته شد: عشق به غیر خداوند و شرک به او لازم و ملزوم یکدیگرند. و خداوند در این ارتباط از هوس قوم لوط و عشق همسر عزیز مصر - زمانی که هنوز ایمان نیاورده بود - سخن فرموده است.

همانگونه که گفته شد، به هر اندازه که شرک در قلب بیشتر باشد آن آدم بیشتر به عشق به صورت‌ها و تصویرها روی می‌آورد، اما به هر اندازه که ایمان و توحید او بیشتر باشد، از آن موضوع فاصله می‌گیرد.

زنا و عمل لواط کمال لذت‌شان از عشق انحرافی سرچشمه می‌گیرد، و اهل آن‌ها حتماً اهل هوی و هوس‌های لوده‌اند، اما به خاطر هرزگی و هر جایی بودن عشق و دل بستگی آن‌ها به یکی و دو مورد محدود نمی‌شود، بلکه به موارد زیادی دل بستگی پیدا نموده و هریکی از آن‌ها سهمی از الوهیت را بر او نصیب خویش می‌گردانند.

در میان گناهان هیچ گناهی به اندازه این دو باعث فساد قلب و دین نمی‌شوند^(۱). و از

۱- همچنین همکاری و همگامی و وابستگی و دل بستگی به دشمنان دین اعم از صهیونیست‌ها و صلیبی‌ها و

دیگرانی که در پی تسلط بر سرنوشت مسلمین هستند، با یکتاپرستی منافات دارد. «مترجم»

ویژگی‌های خاصی برای دور گردانیدن دل از خداوند برخوردارند، زیرا جزو بدترین پستی‌ها و پلشتی‌ها به شمار می‌آیند. و هرگاه قلب و ذهن به آن‌ها آلوده شوند، از هرچیز پاکی گریزان می‌شوند، و پاکی به آن‌ها راه نمی‌یابد و به هر میزان که خباثت آن‌ها در دلی جمع شود، بیشتر از خداوند فاصله می‌گیرند.

به همین علت است که حضرت عیسی علیه السلام در روایت از امام احمد در کتاب «الزهد» فرموده است.

«بیکاره‌ها هیچگاه اهل حکمت «و ثروت» نخواهند شد، و زناکاران را به ملکوت آسمان‌ها راه نخواهند داد».

به سبب همین وضع و حال زناکاران و اهل لواط است که قرآن کار زشت ایشان را به شرک بسیار نزدیک می‌شمارد و می‌فرماید:

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۳] «مرد زناکار تنها با زن زناکار یا مشرک همسر می‌شود و زن زناکار نیز تنها با مرد زناکار یا مشرک ازدواج می‌کند، اما خداوند این را بر مؤمنین حرام گردانیده است».

نقش زنا در دور نگاه داشتن دل از خداوند:

منظور این است که خداوند متعال از مردان و زنان زناکار به عنوان انسان‌های خبیث نام برده است، حتی پس از عمل زناشویی حلال و مشروع مرد و زن باید غسل کنند و خود را پاک نمایند. و کسی را که عمل زناشویی انجام می‌دهد از نظر شرعی «جُنُب» می‌نامند، زیرا باید از بدست گرفتن قرآن، نماز خواندن و رفتن به مسجد پیش از غسل خودداری نماید.

اما اگر از راه حرام انجام بگیرد. قلب را از خداوند و دنیای پس از مرگ دور می‌گرداند، و مانعی را میان زناکار و ایمان او ایجاد می‌نماید و تنها پس از طهارت قلب به وسیله توبه و طهارت بدن به وسیله غسل است که آن مانع برطرف می‌گردد.

آن کلام قوم لوط که می‌گفتند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۸۲] «آنان را از میان خود برانید، آنان مردمی هستند که می‌خواهند پاک باشند».

همچون این کلام خداوند در مورد اصحاب الأخدود است که: ﴿وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [البروج: ۸] «تنها به این خاطر از ایشان انتقام می گرفتند که آنان به خداوند صاحب عزت و ستوده ایمان آورده بودند».

همچنین خداوند متعال در این ارتباط می فرماید: ﴿قُلْ يَٰ أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ﴾ [المائدة: ۵۹].

«بگو: ای اهل کتاب مگر تنها به خاطر آن که به خداوند و آنچه بر ما و پیش از ما نازل شده ایمان آورده ایم از ما انتقام می گیرید؟».

مشرک نیز در پی آن است که از اهل توحید به خاطر خلوص و پاکی عقیده آنان از هر گونه شائبه شرک انتقام بگیرد، و آن آدم اهل بدعت می خواهد. از ملتزمین به سنت رسول خدا به خاطر خلوص در تبعیت و در نیامیختن آن با هر گونه دیدگاه دیگران و با اموری که با آن در تضاد است، سر دشمنی و کینه توزی دارد.

صبر و شکیبایی انسان «موحد» و اهل تبعیت از سنت رسول خدا ﷺ در برابر دشمنی ها و انتقامجویی های اهل شرک و بدعت بسیار به سود و مصلحت اوست و به مراتب قابل تحمل تر از عذاب و خشم خداوند و ناخشنودی پیامبر ﷺ به سبب همگامی و همراهی او با اهل شرک و بدعت است.

إِنْ لَمْ يَكُنْ بَدٌّ مِنَ الصَّبْرِ فَاصْطَبِرْ عَلَى الْحَقِّ ذَاكَ الصَّبْرُ تَحْمَدُ عَقْبَاهُ
«اگر هیچ راهی به جز صبر پیش رو نداری در راه حق صبر را پیشه کن، زیرا آن صبر سرانجامی ستوده دارد».

بخش دهم:
رشد و تزکیهٔ قلب

فصل یکم: رشد و تزکیه قلب

معنی تزکیه:

تزکیه از ریشه «زکات» و به معنای رشد و نمو و حرکت به سوی کامل شدن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «از دارایی ایشان صدقه (و زکاتی) را بگیر تا ایشان را پاک کند و در راه رشد و تزکیه قرار بدهد».

خداوند در این آیه «طهارت و تزکیه» را به خاطر این که لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند با هم ذکر فرموده است.

تزکیه بعد از طهارت:

اثر آلودگی گناهان و زشتی‌ها بر روی قلب، همچون اثر انگل‌ها و (میکرب‌های) موجود در بدن و به منزله‌ی علف‌های هرز در میان زراعت و ناخالصی موجود در طلا، نقره، مس و آهن است.

همانگونه بدن به هراندازه از میکرب‌ها و آلودگی‌های موجود در آن پاک شود، توان طبیعی آن بیشتر شده و در صحت و سلامتی قرار می‌گیرد، بدون هیچ مانعی و مشکلی کار خود را انجام می‌دهد و به رشد و نمو خود ادامه می‌دهد.

قلب نیز همینگونه است. اگر به وسیله توبه از آلودگی‌های گناهان پاک شود، توانایی آن به کار خواهد افتاد و اراده آن در گام نهادن به راه خیر و صلاح بیشتر خواهد شد. و از دام کشش‌های تباه‌کننده و عوامل ناروا رهایی خواهد یافت، رشد و نمو کرده و توانا و استوار خواهد گردید، زمام مملکت بدن را به دست خواهد گرفت، اوامر خود را در مورد زیردستانش به اجرا خواهد نهاد و همه آن را اطاعت خواهند نمود.

پس برای «تزکیه» و تکامل قلب انسان، به غیر از طهارت و پاکسازی آن هیچ چاره دیگری وجود ندارد. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُونَ فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰].

«به مؤمنین بگو: چشمان خویش را فرو بندند، و ناموس‌های خود را حفظ کنند، این بیشتر باعث رشد و تزکیه ایشان می‌شود، به راستی خداوند از آنچه که انجام می‌دهند خبردار است». ملاحظه می‌شود که تزکیه را پیامد چشم فروهشتن و پرهیز از انحراف اخلاقی قرار داده است.

فوائد چشم فرو بستن از امور حرام:

بدین صورت معلوم می‌شود که چشم فرو بستن از نگاه‌های ناروا سه فایده بسیار بزرگ و ارزشمند را به دنبال خواهد داشت.

یکم: احساس لذت ایمانی، لذت و نعمتی که به هیچوجه با لذت آنچه از نگاه آن خودداری نموده قابل مقایسه نیست. زیرا هر کس چیزی را در جهت رضایت خداوند ترک کند، خداوند بهتر از آن را به او ارزانی خواهد داشت.

نفس انسان به نگاه کردن به چهره‌ها و صورت‌های زیبا بسیار علاقمند است، و چشمان فرستادگان قلب‌اند، و به آن‌ها برای اطلاع از آنچه در دور و بر او قرار دارد مأموریت می‌دهد. هرگاه قلب را از وجود چهره و اندام زیبایی خبر دادند، برای لذت بردن از نگاه آن از خود رغبت نشان می‌دهد. و گاهی در این مورد هم خود و هم فرستاده‌اش را دچار سختی و مشکل می‌نماید.

شاعری در این زمینه شعری دارد که:

و كنت متى أرسلت طرفك رائداً لقلبك يوماً تعبتك المناظر
رأيت الذي لا كله أنت قادر عليه ولا عن بعضه أنت صابر

«هرگاه چشمان خود را به عنوان پیشقراولان قلب خویش رها کنی، دیدنی‌ها تو را دچار خستگی و مشکل خواهند کرد، چیزهایی را دیده‌ای که توانایی به دست آوردن همه آن‌ها را نداری، و در برابر بعضی از آن‌ها هم از خود شکیبایی نشان نمی‌دهد».

اما هرگاه چشمان از نگاه‌های ناروا و غیر ضروری خودداری ورزند، قلب از بار هم و غم و تلاش و طلب آسوده می‌شود، اما هرکس چشمانش را برای گناه کردن به هر چیزی آزاد بگذارد، به حسرت و ندامت عذاب‌دهنده‌ای دچار خواهد شد.

زیرا نگاه کردن دوست داشتن را در پی خواهد داشت، و قلب به آنچه که چشمان به او گزارش داده‌اند دلبستگی پیدا خواهد نمود، و اگر آن نگاه‌های چشمان و علاقمندی قلب ادامه پیدا کند، قلب به تمام معنی به آن مشغول خواهد شد و عشق و علاقه‌ای سخت در آن پدید خواهد آمد، و گاهی ممکن است در راه رسیدن به وصال معشوق همه سرمایه‌های ایمانی و انسانی خود را از دست بدهد و گاهی دست به جرم و جنایت بزند، عملاً به صورت عبد و برده معشوق درآید و معشوق، خداوند و معبودش بگردد. به راستی همه آن مصایب و مشکلات و پیامدهای مادی و معنوی این انحراف از نگاه‌های ناروا و آلوده سرچشمه می‌گیرد.

در چنین شرایطی است که پای عقل به دام می‌افتد، و از مقام حکومت عزل شده و به اسارت درمی‌آید و زندانی می‌گردد و از دست چشم زبان به گلایه می‌گشاید! اما چشمان به او می‌گویند که ما مأمور و فرستاده تو بودیم و به غیر از مأموریت خویش کار دیگری از ما سر نزده است!

این حال و وضع البته برای قلبی پیش می‌آید که از عشق خداوند و اخلاص در عقیده و عمل تهی باشد، زیرا طبیعت قلب به گونه‌ای است که حتماً باید به معشوقی دلبسته و وابسته باشد و چنانچه خداوند محبوب و معبود و مستعان کسی نباشد، قلب را جز عشق و عبادت کسی یا چیزی دیگر چاره‌ای نیست.

خداوند متعال در مورد حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴]

«بدین ترتیب ما بدی و زشتی را از او دور گردانیدیم به راستی او از بندگان خالص ماست.»

زن عزیز مصر از آنجا که مشرک بود و در عین اینک دارای همسر بود، پایش در دام هوس‌های آلوده به دام افتاد! اما حضرت یوسف علیه السلام به وسیله ایمان و توحید و اخلاص در عین جوان، مجرد، غریب و برده بودن از آن دام خطرناک نجات پیدا نمود!

دوم- بصیرت قلب و سلامت فراست:

ابوشجاع کرمانی می گوید:

«هرکس به وسیله تبعیت از سنت ظاهر خود را آباد کند و به وسیله مراقبت مداوم باطن خویش را پاک نماید، نفس خود را از شهوات بازدارد، چشمان خود را از نامحرمان فرو بنهد، و خود را به خوراک و لباس حلال عادت دهد، فراست و ذکاوت او به خطا نخواهد رفت».

خداوند متعال وضع و حالی را که قوم حضرت لوط در آن قرار داشتند، بیان نموده و سپس

فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ [الحجر: ۷۵].

«به درستی در این برای هوشمندان آیات و نشانه‌هایی است».

آنان اهل فراستی هستند که خود را از نگاه‌های آلوده و اعمال زشت مصون داشته‌اند.

خداوند متعال پس از دستور فرمودن به اهل ایمان برای دوری از نگاه‌های حرام و اعمال

منافی عفت و اخلاق می فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [النور: ۳۵].

«خداوند نور (روشنایی بخش) آسمان‌ها و زمین است».

راز این موضوع در این است که پاداش از نوع عمل است، و هرکس چشم خود را از آنچه خداوند نگاه به آن‌ها را حرام فرموده برهم نهد، خداوند از همان نوع پاداشی بسیار بهتر را به او عطا خواهد فرمود. و به همانگونه که نور چشمان خود را از محرّمات مصون داشته، خداوند نور بصیرت قلب او را دو چندان می نماید، و امور و اشیایی را می بیند که نگاه کنندگان به نامحرم هیچگاه آن را نخواهند دید.

این حقیقتی است که انسان آن را احساس می نماید، زیرا قلب انسان به سان آینه و هوس و همچون زنگ زدگی در آن است، چنانچه آینه‌ای از زنگ و گرد و غبار پاک شود، صورت حقایق به همان وضعیتی که هستند در آن نمایان خواهند شد.

اما اگر آینه‌ای گردآلود و زنگ‌زده باشد، عکس و صورت حقیقی اشیاء در آن به وضوح دیده نخواهد شد، و قلبی هم که بر اثر نگاه‌های هوس آلود، دچار زنگ زدگی و آلودگی شده باشند، کلام و کردار سرچشمه گرفته از آن ظنی و تخمینی خواهند بود.

سوم: قوت و ثبات و شجاعت قلب:

همانگونه که خداوند قلب را به وسیله نور خویش از بصیرت برخوردار می فرماید، از طریق تقویت و توانمند نمودنش نیز او را در مقام صدارت و حاکمیت مملکت وجود آدمی قرار

خواهد داد و آن را از هردو نیرو بهره‌مند خواهد فرمود. و در چنین شرایطی شیاطین به شدت از آن فراری می‌شوند، همانگونه که در روایتی آمده است:

«کسی که با هوی و هوس‌های خود مخالفت کند، شیطان از سایه و هیبت او بر خود خواهد لرزید».

ذلت معصیت و عزت اطاعت:

یکی از قوانین و سنت‌های بدون تغییر خداوندی این است که اهل معصیت را «ذلت و خواری» و اهل اطاعت را «عزت و سربلندی» خواهد داد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸].

«عزت و افتخار از آن خداوند و پیامبر او و مؤمنین است».

همچنین فرموده‌اند: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران:

۱۳۹] «خود را خوار مشمارید و اندوهگین نباشید، اگر به راستی مؤمن باشید، شما برترید».

و در سوره فاطر می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰].

«هرکسی عزت و سربلندی را می‌طلبد، همه عزت در اختیار خداوند است».

یعنی هرکس در پی عزت و سربلندی است آن را در اطاعت خداوند از طریق کلام صحیح و سنجیده و عمل نیک و صالح جستجو نماید.

برخی از گذشتگان گفته‌اند:

«بعضی از انسان‌ها برای به دست آوردن عزت و افتخار، به جای روی آوردن، به اطاعت

خداوند، به اشتباه به دربار حاکمان و سرمایه‌داران روی می‌برند».

حضرت حسن علیه السلام می‌فرماید: «گناهکاران اگر بر اسب‌های راهوار هم سوار شوند و تاخت و

تاز بنمایند، ذلت و خواری معصیت همچنان در قلب ایشان قرار خواهد داشت، زیرا اراده خداوند بر این است که عاصیان را خوار گرداند، و کسانی که فرمان او را اطاعت می‌کنند، سربلند فرماید، همانگونه که در دعای قنوت آمده است: «إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ وَلَا يَعُزُّ مَنْ عَادَيْتَ».

«به راستی کسی را که تو سرپرستی نمایی خوار و درمانده نمی گردد، و هر کس که تو با او دشمنی نمایی هیچگاه به عزت و سربلندی نخواهد رسید».

پیش شرط تزکیه قلب:

منظور این است که تزکیه قلب مشروط به تطهیر آن است. درست به همان صورت که رشد جسم انسان مشروط به پاک بودن آن از بیماری و معایب است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۲۱] «اگر فضل و کرم خداوند نبود. هیچیک از شما راه رشد و تزکیه را در پیش نمی گرفتید، اما این خداوند است هر کس را که بخواهد تزکیه می کند، خداوند شنوا و آگاه است».

خداوند متعال پس از بیان حرام بودن زنا، و تهمت ناموسی، و ازدواج با زناکار، آن آیه را بیان فرموده، و بیانگر این حقیقت است که تزکیه از طریق دوری از آنگونه امور تحقق پیدا خواهد کرد.

همچنین خداوند متعال در مورد ضرورت اجازه خواستن از صاحبان خانه برای ورود به آن فرموده اند: ﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَأَرْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۲۸] «اگر به شما گفته شد باز گردید، باز گردید، این برای تزکیه شما بهتر است».

زیرا کسانی که می خواهند وارد منازل دیگران شوند، اگر اجازه ورود به ایشان داده نشد به خاطر مصون ماندن از دیدن آنچه که دیدن شان برای آنها ناروا است، بازگشت شان باعث تزکیه و تعالی آنان می گردد.

همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ و ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿۱۵﴾ [الأعلى: ۱۴-۱۵] «به درستی کسی که خود را پاک و مزکی گردانده و نام پروردگارش را یاد کند و نماز را برپای دارد، رستگار گردیده است».

خداوند سخن موسی را خطاب به فرعون نقل فرموده است که: ﴿فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزَكَّى﴾

﴿[النازعات: ۱۸]﴾ «بگو: آیا می خواهی (از آنچه در آن هستی رها شوی) و پاک گردی؟»

و در سوره فصلت فرموده است: ﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ۖ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۶-۷] «بدا به حال مشرکین آن‌هایی که زکات (دارایی خود را) نمی‌دهند».

اکثریت مفسرین و آنانی که بعد از ایشان بوده‌اند، بر این باورند که منظور از «زکات» در این آیه توحید و شهادت به «لا اله الا الله» و ایمانی است که باعث تزکیه قلب شود.

زیرا «توحید» به معنای نفی قلبی و عملی الوهیت غیر خداوند است. و تنها به این وسیله طهارت آن تحقق پیدا خواهد کرد، و الوهیت او را بر قلب و زندگی خویش استوار خواهد گردانید، چنین چیزی اصل و ریشه هرگونه رشد و تکاملی است.

«تزکیه» هرچند در اصل به معنای افزایش و رشد و برکت است، اما تنها پس از برطرف نمودن آفات و موانع حاصل خواهد شد.

خلاصه سخن این است که «توحید» اصل و ریشه تمامی آن چیزهایی است که موجب تزکیه و تعالی قلب انسان می‌شوند.

تفاوت تزکیه نفس و خود را مزکی معرفی کردن:

تزکیه به معنای چیزی را پاک و خالص گردانیدن است. این پاک گردانیدن یا در ذات انسان تحقق یافته یا تنها در علم و خبر دادن از آن است که در مورد آن سخن به میان می‌آید.

بر این اساس است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ﴾ [النجم: ۳۲].

«خود را نستایید (و پاک و بی‌عیب نشمارید)».

که معنای آن جدا از معنای این آیه است که می‌فرماید: ﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ [الشمس: ۹] «به درستی کسی که نفس خود را پاک گرداند، رستگار شده است».

یعنی از تزکیه و بی‌آلایش بودن آن برای دیگران سخن نگویند! و ادعای اهل تقوا و تزکیه بودن ننمایید! زیرا بعد از آن می‌فرماید: ﴿هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲].

«او به کسی که پرهیزکارتر است آگاه‌تر است».

نام زینب رضی الله عنها (همسر رسول خدا) پیشتر «برّه» یعنی پاک و نیکوکار بود، رسول خدا ﷺ فرمود: این نام از نیکی و پرهیزکاری او خبر می‌دهد، به همین خاطر رسول خدا او را

زینب نامید و فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَهْلِ الْبَيْتِ مِنْكُمْ»^(۱).

«خداوند خود بهتر نیکان و پاکان شما را می‌شناسد».

همچنین این آیه که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ﴾ [النساء: ۴۹].

«مگر نمی‌بینی آنانی را که نفس‌های خود را پاک می‌شمارند و می‌ستایند».

یعنی به تزکیه و تکامل نفس خود باور دارند و آن را برای دیگران بیان می‌نمایند. و همچون کسانی دیگر که در مورد ایشان شهادت بدهند خود نیز از خویشتن تعریف و تمجید می‌کنند.

پس از آن خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلِ اللَّهُ يُرَكِّي مَن يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۹].

«این خداوند است هر کس را که بخواهد پاک و مزکی می‌گرداند».

یعنی این خداوند است که کسی را در راه رشد و تکامل قرار می‌دهد و در مورد او سخن می‌گوید.

آن موارد در مقابل این فرموده خداوند قرار دارند که می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّهَا﴾^(۲).

[الشمس: ۹] «به راستی کسی که نفس خود را پاک کند و رشد بدهد، رستگار گردیده است».

و این که می‌فرماید: ﴿هَلْ لَّكَ إِلَيَّ أَن تَزَكِّيَ﴾^(۳) [النازعات: ۱۸].

«به راستی کسی که نفس خود را پاک گرداند رستگار گردیده است».

نیز به همین صورت است.

معنی ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّهَا﴾ [الشمس: ۹]

در مورد ضمیر فاعلی مستتر در فعل «زکاه» اختلاف نظر وجود دارد، بعضی می‌گویند: به خداوند برمی‌گردد. یعنی نفسی که خداوند او را تزکیه کند، به درستی رستگار گردیده است، و نفسی را که او آن را به حال خود واگذارد، و پنهان دارد، شکست خورده و ناامید گردیده است.

بعضی دیگر می‌گویند: به ضمیر فعل «أفْلَحَ» که کلمه «من» است برمی‌گردد، فرق نمی‌کند موصول باشد یا موصوف، زیرا اگر آن ضمیر به خداوند باز می‌گشت، می‌فرمود: «قد أفْلَحَ من زكاه وقد خاب من دساه»

صاحبان رأی اول می گویند: کلمه «مَنْ» هر چند لفظ آن مذکر است، اما اگر برای مؤمن به کار برده شود، می توان برای مراعات معنی ضمیر تأنیث را برای آن به کار گرفت، و یا برای مراعات لفظ می توان ضمیر مذکر را برایش استعمال نمود، و هردوی آن ها استعمال شان برخلاف فصاحت نیست. در قرآن هردوی آن ها یعنی ارجاع ضمیر به اعتبار لفظ و یا ارجاع آن به اعتبار معنی آمده است:

در مورد حالت اول این آیه آمده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾ [الأنعام: ۲۵].

«و از میان ایشان هست کسی که به تو گوش فرا می دهد».

و در مورد حالت دوم آمده است که: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ﴾ [یونس: ۴۲].

«و از میان ایشان هستند کسانی که به تو گوش فرا می دهند».

آن عده که رأی اول را ترجیح می دهند. برای اثبات سخن خود به حدیثی که اهل سنن از ابن ابی ملیکه و او از ام المؤمنین عایشه نقل نموده اند، استدلال می نمایند:

حضرت عایشه رضی الله عنها فرموده اند:

«شبی به خانه آمدم، شنیدم که رسول خدا ﷺ در حالت دعاست و می فرماید:

«رَبِّ أَعْطِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكَّاهَا، أَنْتَ خَيْرُ مَنْ رَزَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا»^(۱).

«پروردگارا! پرهیزکاری را به نفسم عطا فرما و آن را تزکیه کن! زیرا تو بهترین تزکیه کننده و ولی و صاحب آن هستی».

از نظر صاحبان رأی اول: این حدیث آن آیه را تفسیر نموده است و این خداوند است که نفس را تزکیه می نماید و در نتیجه در مسیر رشد و تکامل قرار می گیرد. یعنی خداوند تزکیه کننده و انسان تزکیه شده است. و تفاوت میان این دو همچون تفاوت میان فاعل و اثر فعل اوست.

آنان می گویند: آنچه که در قرآن آمده و تزکیه را به انسان نسبت داده براساس معنی دوم است. نه اول. همانگونه که می فرماید: ﴿فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَيَّ أَنْ تَزَكَّى﴾ [النازعات: ۱۸].

«آیا میل داری (که از آنچه در آن هستی رهایی یابی و) پاکیزه شوی؟»

یعنی: آیا راه تزکیه از طرف خداوند را می‌پذیری تا تزکیه بشوی؟
می‌گویند: حق و صواب این است، زیرا هر کس که خداوند او را تزکیه ننماید، رستگار نخواهد شد. این رأی ابن عباس رضی الله عنه ترجمان و مفسر قرآن است. و در روایتی از ابو طلحه و عطاء و کلبی می‌گوید:

«کسی رستگار شده که خداوند نفس او را تزکیه فرماید».

ابن زید و ابن جریر می‌گویند:

«کسی رستگار است که خداوند نفسش را تزکیه نماید».

آنان می‌گویند: این فرموده خداوند در اول سوره به صحت این رأی شهادت می‌دهد که
﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [الشمس: ۸] «راه فسق و فجور و پرهیزکاری را به او الهام نمود».

همچنین خداوند این حقیقت را که آفریدگار نفس و صفات آن خود اوست، بیان فرموده و معنای «تسویه» همین است.

صاحبان رأی دیگر می‌گویند:

ظاهر آیه و نظم درست آن بیانگر بازگشت ضمیر «زکاه» به کلمه «مَنْ» است. یعنی کسی رستگار می‌شود که نفس خویش را پاک و مزکی کند.

معنای که زودتر به ذهن می‌رسد، و شاید غیر آن از آیه برداشت نشود. همین است.

آنان می‌گویند: «نفس» مؤنث است، اگر ضمیر موجود در «زکاه» به خداوند باز می‌گشت، و ساختار کلام بدین صورت می‌بود که:

«قد أفلحت نفس من زکاه».

«نفس کسی که آن را تزکیه کرده رستگار است».

یا: «أفلحت من زکاه»

«کسی که آن را تزکیه کند، رستگار است».

زیرا «مَنْ» بر «نفس» بر می‌گردد.

همچنین گفته‌اند: هر چند به خاطر لفظ «مَنْ» آوردن فعل بدون تاء مؤنث جایز است؛

همانگونه که می‌گویند: «قد أفلح من قامت منکن».

این زمانی است که اشکال و اشتباهی را سبب نشود. اما اگر چنین شود. هیچ چاره‌ای جز برطرف کردن آن وجود ندارد.

آنان همچنین می‌گویند: «مَنْ» به معنای «الذی» است، اگر گفته می‌شد.
«قَدْ أَفْلَحَ الذی زَكَاها الله».

جایز نبود، زیرا در این صورت ضمیر مؤنث به «الذی» بازمی‌گشت.

می‌گویند: خداوند متعال می‌خواسته که رستگاری را به کسی نسبت بدهد که خود نفس خویش را تزکیه کند. به همین خاطر است که فعل «زکاهها» را با تاء تأنیت ذکر ننموده و لفظ «مَنْ» را که به معنای «الذی» است آورده، و اکثریت مفسران حتی اصحاب ابن عباس رضی الله عنهما نیز همین رأی را پسندیده‌اند.

قتاده می‌گوید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ [الشمس: ۹].

«یعنی هر که کار نیکی را انجام بدهد و خداوند را اطاعت کند، به راستی در راه تزکیه نفس خویش گام برداشته و آن را اصلاح نموده و به اطاعت خداوند وادار کرده است، و هر کس نفس خود را به سوی معصیت خداوند سوق داده، دچار خسران و شکست شده است».
ابن قتیبه می‌گوید:

«معنی آیه این است که هر کس نفس خویش را تزکیه کند، یعنی به وسیله عبادت و اطاعت خداوند و نیکی و احسان آن را در مسیر رشد و نمو قرار بدهد، رستگار و سعادتمند گردیده است».

﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ [الشمس: ۱۰].

یعنی کسی که به سبب ارتکاب معصیت و ترک اطاعت خداوند نفس خویش را ناقص و ضعیف گردانید و آن را ناکارآمد نموده دچار زیان و ناامیدی شده است.

انسان اهل فسق و فجور، انسان بی‌نام و نشان، بی‌مروت، دارای شخصیت مبهم و مرموزی است و مدام دچار خواری و سرافکنده‌گی می‌گردد. کسی که گناه و معصیت را مرتکب می‌شود، شخصیت خویش را آلوده و سست و سرکوب می‌نماید. اما انسان‌های پاک و پرهیزگار نفس خود را در مسیر رشد و تعالی قرار می‌دهند و استعدادهایشان را بروز می‌دهند.

راد مردان عرب بر بالای بلندی‌ها خانه‌های خویش را می‌ساختند، تا مستمندان خانه‌های ایشان را ببینند و برای حل مشکلات‌شان به ایشان مراجعه کنند، حتی در شب‌ها برای راهنمای مسافران در کنار خانه خویش آتش می‌افروختند؟!

امام آدم‌های خوار و گناهکار به گوشه و کنارها و جای‌ها پست و دنج می‌خزیدند، تا کسی کاشانه ایشان را پیدا نکند، و چیزی را از ایشان نخواهد.

آنان نفس‌های خویش را تزکیه نموده و بلندی بخشیده، اما اینان نفس خود را آلوده نموده و آن را پنهان داشته‌اند!

آنچه بیان گردیدند، دو دیدگاه و تفسیر مشهور در مورد آیه: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا ۝۹﴾ [الشمس: ۹].

بودند، اما رأی و تفسیر سومی هم وجود دارد که می‌گوید:

«معنی آیه اینگونه است که هرکس خود را از نیک‌مردان جلوه بدهد، و از ایشان نباشد، به زیانباری و ناامیدی دچار می‌گردد».

واحدی این را نقل نموده و می‌گوید:

«یعنی او خود را در میان صالحان و نیک‌مردان پنهان کرده و می‌خواهد مردم او را هم جزو پاکان و پرهیزکاران به شمار بیاورند. در حالی که او در راهی که پاکان و صالحان در آن گام برمی‌دارند، قرار ندارد».

این رأی هرچند در ذات خود حق و صحیح است، اما این که مراد از آیه آن باشد، محل نظر است، تنها از طریق عمومیت آیه است که چنین معنی هم وارد می‌گردد.

زیرا کسی که نفس خود را فسق و فجور پنهان کند، هرگاه با اهل خیر هم‌نشین شود، سعی می‌کند خود را در میان ایشان جای بدهد.

بخش یازدهم:

اسباب سعادت قلب

«قلب تنها زمانی از سعادت، لذت، نعمت و خیر و صلاح برخوردار خواهد شد که تنها خداوند را آفریدگار، خالق، معبود، و هدف مطلوب خویش به شمار بیاورد، و محبت او را بیش از محبت هر چیز دیگری در خود داشته باشد».

فصل یکم:

سعادت حقیقی کدام است؟

برداشت کلی از نفع و ضرر:

این موضوع بسیار واضح است که همه موجودات - غیر از خداوند - اعم از ملایک و انسان و جن و حیوان به جلب سود و منافع و دفع زیان و مضار محتاج می‌باشند. اما چنین چیزی زمانی ممکن است که آن‌ها تصور درستی از منفعت و مضرت داشته باشند. با یادآوری این نکته که منفعت از جنس نعیم و لذت و مضرت از نوع درد و رنج است. برای داشتن تصویری درست در مورد نفع و ضرر، توجه به دو موضوع ضرورت دارد: یکم: شناخت آن چیزی که محبوب و مطلوب است و از آن منفعتی حاصل می‌شود و درک و معرفت آن لذتی را در پی دارد.

دوم: اسباب و عواملی که انسان را برای رسیدن به آن شناخت و معرفت یاری می‌دهند. در برابر آن دو موضوع دو قضیه دیگر نیز مطرح می‌باشند: یکم: امور ناپسند و مضر

دوم: اسباب و عواملی که مانع از معرفت مفید و مضر می‌شوند. در نتیجه ما در این ارتباط با چهار موضوع مواجه هستیم: یکم: موضوعی محبوب، مطلوب و مفید.

دوم: قضیه‌ای ناپسند و غیر مطلوب و مضر.

سوم: وسایل رسیدن به امور محبوب و مطلوب.

چهارم: وسایل برطرف کننده امور ناپسند و غیر مطلوب.

این چهار موضوع نه تنها برای انسان بلکه برای دیگر جانداران بسیار ضروری و حیاتی هستند، و وجود و مصلحت ایشان بدون توجه به آن امور امکان‌پذیر نیست.

ارتباط این امور با خداوند:

وقتی اهمیت آن امور مشخص گردیده معلوم می شود که هدف مطلوب و مقصود نهایی برای اهل ایمان عبادت و قربت و کسب رضایت خداوند است. و هم اوست که انسان را برای رسیدن به این هدف یاری می دهد.

اما عبودیت و قربت و تلاش برای کسب رضایت به غیر او، همان قضیه مضر و تباه کننده ای است که در نقطه مقابل آن قرار دارد.

خداوند خود نیز (از طریق هدایت و استعانتش) انسان را برای اجتناب از آن یاری می فرماید. به همین خاطر خداوند متعال جامع همه آن امور چهارگانه است، و غیر او به هیچوجه این چنین نیست.

- خداوند خود محبوب، معبود و مراد است.
- او انسان را برای ادای وظایف بندگی و کسب رضایت خود یاری می فرماید.
- ناروا و ناپسند همان چیزی است که مشیت و حکمت او اقتضاء می نماید.
- و هم اوست که از طریق هدایت و حکمت خویش انسان را برای رویارویی با آن امور ناپسند یاری می دهد.

همانگونه که عارف ترین بشریت به حضرت احدیت می فرماید:

«أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ»^(۱).

«خداوند! از خشم به رضایت و از مجازات به عفو و از خودت به خودت پناه می آورم».

همچنین فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ

أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ»^(۲).

«پروردگارا! خودم را به تو سپردم به سوی تو رو نمودم. امورم را به تو واگذار کردم، و

همراه با رغبت و رهبت به تو پناه آوردم، (برای نجات از خشم و عذاب) هیچ پناهگاه و راه نجاتی جز در کنار خود تو موجود نیست».

۱- مسلم.

۲- متفق علیه.

پناهگاه و نجات از همه بدی‌ها و گمراهی‌ها تنها در «توحید، توجه، توکل و عبودیت» خداوند است، و پناه‌بردن و همه آنچه از شر آن‌ها به او پناه برده می‌شوند، فعل اویند، یا آفریده‌هایی هستند که خداوند با اراده و مشیت خویش آن‌ها را آفریده است. همه امر و فرمان و تمامی حمد و ستایش و همه ملک و دارایی و خیر و منفعت در اختیار اراده خداوند است، هیچیک از بندگانش از عهده حمد و ثنای او آنگونه که شایسته است بر نمی‌آیند، و او همانگونه‌ای است که خود خویشتن را می‌ستاید، و بالاتر و برتر از ثنا و تعریف همه مخلوقات است.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ سرچشمه سعادت:

بدین صورت معلوم می‌شود که مصلحت و سعادت انسان مشروط است به تحقق معنای:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵].

«تنها تو را عبادت و اطاعت می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

- زیرا عبودیت خالصانه خداوند مقصود و مطلوب آفرینش جن و انس است.

- و مستعان کسی است که برای رسیدن به مطلوب از او یاری خواسته می‌شو.

اول: مرتبط با معنای الوهیت

و دوم: با معنی ربوبیت در ارتباط است.

زیرا «إله» همانی است که قلب‌ها از روی عشق، رغبت، رهبت، عظمت، اجلال، اکرام،

خشوع، خضوع، خوف، رجاء و توکل به او روی می‌آورند و به او عشق می‌ورزند.

اما «رب» آن است که مخلوقش را می‌آفریند، او را تربیت می‌کند و رشد می‌دهد. و او را به

خیر، مصالح، منافع و مضارش راهنمایی می‌کند. پس هیچ الهی به غیر از خداوند و هیچ ربی به

جز او مشروعیت ندارد.

همانگونه که «ربوبیت» غیر او باطل‌ترین باطل‌هاست.

«الوهیت» غیر او نیز از بدترین و زشت‌ترین باطل‌ها و گمراهی‌هاست.

آیات توحید:

خداوند متعال در بسیاری از آیات خود، «الوهیت و ربوبیت» را در کنار یکدیگر قرار داده است.

همانگونه که می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳].

«تنها او را عبادت کن و به او توکل بنما».

از زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ ﴿۸۸﴾

[هود: ۸۸] «توفیقم تنها از جانب خداوند است و بر او توکل نمودم و به سوی او روی می‌آورم».

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُذُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا﴾ ﴿۵۸﴾

[الفرقان: ۵۸] «و بر خداوند زنده‌ای که هیچگاه نمی‌میرد توکل کن، و او را به وسیله حمد و ستایشش پاک دار و همین که او از گناه بندگانش خبر دارد کافی است».

﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ ﴿۸﴾ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿۹﴾ [المزمل: ۸-۹]

[۹] «از همه چیز بیر و به او پیوند. خداوند مشرق و مغرب هیچ فرمانروا و فریادرسی به غیر از او مشروعیت ندارد، و او را وکیل خویش بنما!»

﴿قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ ﴿۳۰﴾ [الرعد: ۳۰].

«بگو: او پروردگار من است هیچ معبود و مستعالی به غیر از او مشروعیت ندارد و بر او توکل کردم و بازگشت و توبه به سوی اوست».

و از زبان حق‌گرایان اتباع حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا

وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ ﴿۴﴾ [الممتحنة: ۴] «پروردگارا! بر تو توکل نمودیم و به سویت روی آوردیم و سرنوشت و بازگشت به سوی توست».

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ﴿۵﴾ و این هفت آیه، بیانگر آن دو اصل جامع برای «توحید»

هستند که بدون تحقق آنها هیچ انسانی طعم سربلندی دنیا و سعادت عقبی را نخواهد چشید.

فصل دوم:

محبت دنیا و رؤیت آخرت

دومین عاملی که سعادت انسان را تأمین می‌نماید، ایمان به این حقیقت است که خداوند مخلوقات را به خاطر عبادت، معرفت، توجه، محبت و اخلاص برای خویش آفریده است. خداوندی که دل‌ها با یاد او آرامش پیدا می‌کنند، و نفس‌ها به آسودگی می‌رسند. و با رؤیت او در آخرت است که دل‌هایشان به اوج شادمانی و روشنایی می‌رسد و برخوردار از نعمت و سعادت‌شان کامل می‌گردد، و در قیامت خداوند هیچ نعمتی را برتر و بالاتر از نعمت دیدار و شنیدن بدون واسطه کلام خود، به اهل سعادت عطا نمی‌فرماید. در این جهان نیز خداوند هیچ چیزی را بهتر و محبوب‌تر و سعادت‌آفرین‌تر از ایمان، محبت و اشتیاق دیدار و عشق به وصال و لذت ذکر و عبادتش به ایشان عطا ننموده است.

رسول خدا ﷺ در دعایی که احمد و نسایی و ابن حبان آن را روایت کرده‌اند، فرموده است: «اللَّهُمَّ بَعْلِمِكَ الْغَيْبِ وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ، أَحْيِيْنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي وَأَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْقُذُ، وَأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقُطُ، وَأَسْأَلُكَ الرِّضَاءَ بَعْدَ الْقَضَاءِ وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَأَسْأَلُكَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ، فِي غَيْرِ صَرَاءٍ مُضِرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْنَا هَذَاهُ مُهْتَدِينَ»^(۱).

«خداوند! به سبب آگاهیت از غیب و توانایی‌ات بر خلق تا زمانی که می‌دانی زندگی به سود من است مرا زندگی ارزانی بدار! و اگر خیر من در مردن است مرا بمیران! از تو می‌خواهم که در پیدا و پنهان مرا توانایی خشیت از خویش را عطا فرمایی. و از تو می‌خواهم که به هنگام

خشم و خشنودی تنها سخن حق را بر زبان بیاورم! و به هنگام ثروتمندی و مستمندی میانه‌رو باشم (و از اسراف و ناسپاسی دوری نمایم).

خداوند! نعمتی بی‌پایان را از تو می‌خواهم و شادمانی و چشم روشنی پایان‌ناپذیری را از تو درخواست می‌کنم: و رضایت و تسلیم پس از قدر و قضا را از تو می‌خواهم، و آرامش بعد از مرگ را از تو طلب می‌نمایم، شوق به دیدارت را بدون سختی و مشکلات زیانبار و بدون گروهی گمراه‌گر از تو خواستارم، خداوند! ما را با زیبایی ایمان بیار و از هدایت‌یافتگان هدایت‌گر قرار بده!

رسول گرامی اسلام ﷺ در این دعای بسیار ارزشمند - برترین و گرامی‌ترین نعمت دنیا یعنی شوق و اشتیاق به دیدار خداوند و بهترین لذت و نعمت آخرت یعنی رؤیت او را از معبود خویش خواسته است.

از آنجا که کمال چنین چیزی مشروط به مصون‌ماندن از مضرات دنیوی و فتنه‌های دینی است، رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«در غیر زیان و خسران و بدون فتنه و فساد گمراه‌کننده».

و از آنجا که کمال انسان در معرفت و تبعیت از حق و هدایت دیگران به آن است، فرموده‌اند:

«خداوند! ما را راهنمایانی هدایت‌گر قرار بده!»

و بدین جهت که رضایت و تسلیم مفید و حاصل‌کننده مقصود رضایت بعد از رویداد و قضاء الهی است، نه قبل از آن، زیرا قبل از قضا عزم و تصمیم به رضایت است. و پس از وقوع است که دیگر جایی برای عزم باقی نمی‌ماند، و آزمون از آنجا شروع می‌شود به همین سبب رسول خدا ﷺ رضایت و تسلیم خود را پس از وقوع قضاء و قدر از خداوند خواستار شده است.

زیرا در مورد مقدور دو قضیه مطرح است:

اول - استخاره پیش از وقوع.

دوم - تسلیم و رضایت پس از وقوع.

جمع نمودن میان این دو نشانه سعادت انسان است. همانگونه که در مسند و... از رسول خدا ﷺ روایت شده است که:

«إِنْ مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ اسْتِخَارَةَ اللَّهِ وَرِضَاهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ وَإِنْ شَقَاوَةَ ابْنِ آدَمَ تَرَكَ اسْتِخَارَةَ اللَّهِ وَسَخَطَهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ»^(۱).

«استخاره (قبل از قضاء) خداوند و رضایت پس از وقوع آن، علامت سعادت‌مندی انسان است، و ترك استخاره خداوند، و نارضایتی از قدر و قضا خداوند، نشانه شقاوت‌مندی آدمی است».

بدین سبب که خشیت از خداوند اساس همه خیر و منافع در دنیا و آخرت است، رسول گرامی از خداوند خواسته است، خشیت خود را در پنهان و آشکار در دل او قرار بدهد. و به این علت که بسیاری از مردم در اوضاع و احوال مطلوب و رضایت‌بخش از حق سخن می‌گویند. اما هرگاه اوضاع دگرگون گردید و باب طبع نبود و خشم و ناراحتی ایشان را در برگرفت به سوی باطل گام برمی‌دارند. گاهی هم اوضاع و احوال مطلوب ایشان را به سوی باطل و ناروا سوق می‌دهد، رسول گرامی از خداوند خواسته است که او را برای بیان حق در هنگام خشم و به هنگام رضایت توفیق بدهد.

به همین خاطر است که بعضی از پیشینیان گفته‌اند: «از آنانی نباشید که اگر در وضعیتی مطلوب و رضایت‌بخش قرار داشتند به باطل و بدی روی می‌آورند، و هرگاه در وضعیتی نامطلوب و ناخوشایند قرار داشته باشند، خشم و نگرانی آنان را به باطل و ناروایی سوق بدهد». از آنجا که ثروتمندی و مستمندی هر دو وسیله امتحان و آزمون‌اند و خداوند به وسیله آنها بندگان خود را می‌آزماید. در حالت بی‌نیازی دستش را باز و در شرایط نیازمندی دست او را می‌بندد، به همین خاطر رسول گرامی ﷺ از خداوند خواسته که در هر دو شرایط او را از اسراف، انحراف و ناسپاسی و یأس مصون فرماید. و به اعتدال و اقتصاد توفیق بدهد.

و به این خاطر که نعمت‌ها دو گونه‌اند:

اول- نعمت‌های جسمی و مادی.

دوم- نعمت‌های قلبی و معنوی.

برخورداری از نعمت‌های قلبی مایه سعادت و سربلندی است و کمال آن بستگی به دوام و استمرار آن دارد، به همین خاطر رسول خدا ﷺ هردوی آن‌ها را از او درخواست نموده و فرموده است:

«خداوند! نعمتی بر دوام و شادمانی بی‌پایانی را از تو خواستارم».

و به این خاطر که دوگونه زیبایی و آراستگی وجود دارند.

اول- یکی زیبایی و آراستگی مادی و جسمی.

دوم- زیبایی و آراستگی قلبی و معنوی.

آراستگی و زیبایی قلب مهم‌تر و باارزش‌تر است و هرگاه آن زیبایی و آراستگی برای آن حاصل شود، زیبایی ظاهری با کامل‌ترین صورت حاصل می‌شود. رسول خدا ﷺ هردو زیبایی ظاهری و باطنی را از خداوند خواستار شده و فرموده است:

«خداوند! ما را به زینت ایمان بیار!»

از آنجا که زندگی در این جهان پر از زحمت و مشقت به کام هیچکس نیست و همه‌اش درد و رنج‌های ظاهری و باطنی است. از خداوند خواسته است: او را از آرامش و سعادت بعد از مرگ بهره‌مند فرماید:

منظور این است که رسول خدا ﷺ در آن دعا همه نیکی‌ها و پاکی‌های دنیا و آخرت را از خداوند درخواست نموده است.

آیا توحید ربوبیت کفایت می‌کند؟

نیاز انسان‌ها به معرفت الوهیت خداوند و عبادت او همچون نیازشان به آفریده‌شدن و روزی‌دادن و سلامتی‌بخشیدن و ستر و پوشیدن پنهانی‌ها و امنیت‌دادن به نگرانی‌های ایشان به وسیله خداوند است.

نیاز انسان‌ها به الوهیت، محبت و عبودیت خداوند به راستی برتر از آن امور هم هست. زیرا هدف از آفرینش ایشان و خیر، مصلحت، لذت، سعادت و رستگاریشان در گرو آن عبودیت و محبت خداوند قرار دارد.

به همین علت است که «لا اله الا الله» اساس همه خیر و نیکی‌ها و پایه سربلندی دنیا و سعادت‌مندی آخرت است.

هم مسلمان و هم کافر به توحید ربوبیت اقرار می‌نمایند، و متکلمین در کتاب‌های خود به آن اعتراف دارند، اما این اقرار و اعتراف نه این که ایشان را کفایت نمی‌کند، بلکه حجت و دلیلی علیه ایشان به شمار می‌آید. حقیقتی که خداوند آن را بارها در قرآن بیان فرموده است: بر همین اساس این حق خداوند بر بندگان خویش است که تنها او را عبادت و اطاعت نمایند و کسی و چیزی را با او در عبودیت و استعانت شریک نکنند. همانگونه که در حدیث صحیحی از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده‌اند:

«می‌دانی حق خداوند بر بندگانش چیست؟»

گفتم: خداوند و پیامبرش بهتر می‌دانند!

فرمود: «حق خداوند بر انسان‌ها این است که تنها او را عبادت کنند و کسی و چیزی را برای او شریک ننمایند!»

سپس فرمود: «می‌دانی حق انسان‌هایی که این چنین می‌کنند بر خداوند چیست؟»

گفتم: خداوند و پیامبرش بهتر می‌دانند.

فرمود: «حق آن‌ها این است که خداوند ایشان را عذاب ندهد»^(۱).

به همین خاطر خداوند متعال به راستی بندگان موحد خویش را دوست می‌دارد و از توبه ایشان شادمان می‌شود. این برترین لذت و سعادت است که انسان موحد از آن برخوردار می‌گردد. زیرا در تمامی کائنات به غیر از خداوند کسی چیزی را نمی‌یابد که قلبش با یاد او آرامش پیدا کند و به وسیله انس و الفت با او احساس لذت بنماید و خیر و سعادت را در توجه به او بداند.

هر کس که غیر خداوند را عبادت نماید، نوعی منفعت و لذت برای او حاصل می‌شود، مضرت و شقاوت او چندین برابر آن است و کار او همچون خوردن غذایی لذیذ اما مسموم است.

همانگونه که اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از خداوند خدایان دیگری می‌بودند، نظم و اداره آن‌ها به هم می‌خورد: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَٰهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲].

«اگر در آسمان‌ها و زمین به جز خداوند خدایان دیگری می‌بودند، نظام آن‌ها به هم می‌ریخت و تباه می‌شدند».

قلب نیز همچون آسمان‌ها و زمین است، و چنانچه غیر از خداوند معبود و محبوب دیگری در آن حضور پیدا کند، دچار تباهی و بیماری و نابسامانی می‌شود. و تنها زمانی معالجه و مداوا خواهد شد که آن معبود و محبوب از قلب او بیرون رانده شود و معبود و محبوب او تنها خداوند دانای توانا و همه امید، رجا، توکل و توجهش به او باشد و بس!

فصل سوم:

نیاز انسان به عبادت خداوند

عامل سوم برای تأمین سعادت انسان معرفت این حقیقت است که نیاز انسان به خداوند این است که تنها او را عبادت نماید و کسی و چیزی را در عبودیت و استعانت با او شریک نگرداند.

زیرا که هیچکس و هیچ چیزی همانند او نیست.

این نیاز انسان از بعضی جهات مانند نیاز او به خوردن، نوشیدن و نفس کشیدن است، و تنها با آن‌ها تشبیه می‌شود، هرچند تفاوت زیادی میان آن‌ها وجود دارد.

سعادت و مصلحت حقیقی انسان و اصلاح قلب و روح او در گرو معرفت الوهیت است، الهی که غیر از او هیچ معبود، مستعان و محبوبی راستین وجود و مشروعیت ندارد.

خداوندی که تنها با یاد او دل‌ها آرامش می‌یابند و معرفت و محبت او دلبستگی و تعلق خاطر پیدا می‌کنند.

خداوندی که اهل توحید و معرفت از هیچ تلاشی برای کسب رضایتش در دنیا و ملاقاتش در آخرت کوتاهی نمی‌ورزند.

خداوندی که هیچ خیر و مصلحتی جز در توحید، محبت، عبادت و امید و هراس از او امکان‌پذیر نیست.

اگر مصلحت‌ها و لذت‌هایی از جهت غیر او حاصل شود، بسیار اندک، ظاهری و ناپایدار است، از نوعی به نوعی دیگر و از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود، و در شرایطی از آن شادمان و در شرایطی دیگر از آن نگران می‌گردند. و در بیشتر موارد آن نعمت و لذت برای او به بدترین مضرت و زحمت تبدیل می‌شود.

اما در هیچ زمان و مکانی و در هیچ احوال و اوضاعی انسان از عبودیت و محبت خداوند بی‌نیاز نیست و ذکر و یاد او لذیذترین و بهترین غذا و مایه قوت قلب و استواری ایمان و اراده

اوست، و به شهادت قرآن و سنت و قلب و فطرت این تنها اهل ایمان هستند که از چنین نعمت و سعادت بر خوردار می‌باشند.

عبادت تکلیف سنگینی نیست:

آنگونه که کم‌بهره‌گان از علم و عرفان و محرومان از حظ نیکی و احسان می‌گویند: عبادت و ذکر و شکر خداوند باری است سنگین و تکلیفی است شاق، به هیچ وجه صحیح نیست.

- عده‌ای هم می‌گویند: عبادت و یاد خداوند سبحان تنها به خاطر آزمون و امتحان است. و بس.

- یا تنها در راستای کسب اجر و پاداش در معاد و معاش است.

- یا عبادت تنها در راستای ریاضت و ورزش نفس بشری است، تا از درجه حیوان به منزلت انسان ارتقاء پیدا کند.

این‌ها سخنان مفلسان و کم‌بهرگان از معرفت خدای رحمن و محرومان از چشیدن لذت حقایق ایمان و شادمانان از پس‌مانده‌های اذهان دیگران است.

اما در حقیقت توحید و عبادت حضرت احدیت و ستایش صاحب نعمت خلقت عین لذت، سعادت، هدایت و بصیرت است. برترین عامل لذت روح و قلب و گرمی‌ترین نعمتی است که آنانی که شایسته‌اند از آن بهره‌مند گردیده‌اند.

در این راه یاری را از خداوند باید جست و بر او باید توکل نمود.

هدف از عبادت او در درجه اول ایجاد زحمت و مشقت نیست، و اگر اندک مشقتی در عبادت موجود باشد، فرعی و تبعی است، و اسبابی ضروری آن را سبب گردیده است، زیرا تلاش و تحمل مشقت جزو لوازم این خیزش و جنبش است.

عبادت عامل سلامت، سرور و سعادت:

اوامر خداوند متعال و تکالیفی که بر بندگان خویش واجب فرموده و احکام شریعتی که برایشان مقرر گردانیده، همه‌اش مایه و پایه سعادت و لذت قلب و روح‌اند. و تنها از این طریق است که در معاش و معاد راه کمال و رشد خود را در پیش خواهند گرفت. به راستی هیچگونه شادمانی و لذت و برخوردارگی از نعمت جز با گام‌نهادن در این راه ممکن و میسر نیست.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾ [یونس: ۵۷-۵۸].

«ای مردم! به راستی از سوی پروردگارتان اندرزی برای شما آمد که شفای (دردهای درونی و قلبی است) و برای مؤمنان مایهٔ هدایت و رحمت است. بگو به سبب فضل و رحمت خداوند و به خاطر این شادمانی کنند، این از همه آنچه جمع‌آوری می‌نمایند بسیار بهتر است». ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌فرماید: «فضل خداوند، یعنی: قرآن، و رحمت او این است که شما را از اهل و اتباع قرآن گردانیده است».

هلال بن یساف می‌گوید: «اسلامی که شما را به آن هدایت فرموده، و قرآن که آن را به شما آموخته، از همه‌ی ثروت‌های طلا و نقره جهان ارزشش بیشتر است». ابن عباس رضی الله عنهما و حسن و قتاده می‌فرمایند: «فضل خداوند، اسلام و رحمت او، قرآن است». عده‌ای از گذشتگان گفته‌اند: «فضل او قرآن و رحمت او اسلام است».

اما پس از تحقیق و بررسی به این نتیجه می‌رسیم که هم در قرآن و هم در اسلام دو صفت فضل و رحمت وجود دارند، فضل و رحمتی که خداوند به خاطر آن‌ها بر پیامبر خویش منت نهاده و فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِمَّنْ أَمَرْنَا مَا كُنْتَ تَذَرِي مَا أَلْكَتُبُ وَلَا أَلَايَمُنُ﴾ [الشوری: ۵۲].

«بدین صورت روحی از امر خویش را به سوی تو وحی کردیم، تو پیشتر نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است».

خداوند به وسیله کتاب و ایمان است که عده‌ای را رفعت و منزلت بخشیده، و عده‌ای را به خاطر رویگردانی از آن‌ها دچار خواری و ذلت گردانیده است.

پاسخ به یک پرسش:

اگر کسی سؤال کند، پس چرا قرآن از اوامر خداوند به عنوان تکلیف نام برده و فرموده است:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «خداوند هیچکس را بیش از توانایی او مکلف نمی‌کند».

﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [الأنعام: ۱۵۲] «هیچ انسانی را بیش از توانایی او مکلف نمی‌کنیم».

در پاسخ باید گفت: همانگونه که از ظاهر و باطن این دو آیه معلوم می‌شود، نه این که خداوند تکلیف و مشقت‌بودن شریعت و اوامر خود را نفی فرموده، بلکه آن‌ها را روح، روشنایی، شفا، هدایت، رحمت و زندگی سعادت‌آمیز و اندرز و توجیه و... نامیده است.

فصل چهارم:

لذت رؤیت خداوند در آخرت

برترین لذت و نعمت:

جهت چهارم در ارتباط با سعادت انسان که بالاترین و ارزشمندین نعمت در آخرت است، رؤیت روی مبارک و منزله خداوند و گوش فرادادن به خطاب و فرموده‌های اوست.

همانگونه که در صحیح مسلم روایت شده است:

«إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ نَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! إِنَّ لَكُمْ مَعَ اللَّهِ مَوْعِدًا يُرِيدُ أَنْ يُنْجِزَكُمُوهُ. فَيَقُولُونَ: مَا هُوَ؟ أَلَمْ يُبَيِّضْ وُجُوهَنَا وَيُثَقِّلِ اللَّهُ مَوَازِينَنَا وَيُدْخِلَنَا الْجَنَّةَ وَيُخْرِجَنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَمَا أَعْطَاهُمُ اللَّهُ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ»^(۱).

«هرگاه بهشتیان به بهشت وارد شدند، و جهنمیان به جهنم، نداگری بانگ برمی‌آورد و می‌گوید: ای اهل بهشت! خداوند به شما وعده‌ی را داده بود که اکنون می‌خواهد آن را عملی فرماید.

بهشتیان می‌گویند: آن وعده کدام است؟ مگر ما را رو سفید ننموده و میزان اعمال‌مان را سنگین نگردانیده و بهشتیان نیاورده و از دوزخمان دور نفرموده؟!

آن ندا دهنده می‌گویند: خداوند موانع را کنار می‌زند تا شما او را ببینید! خداوند هیچ نعمتی بالاتر و لذت‌بخش‌تر از نگاه کردن به روی مقدس خود را به ایشان عطا نفرموده است».

و در حدیث دیگری آمده است: «فَلَا يَلْتَفِتُونَ إِلَى شَيْءٍ مِنَ النَّعِيمِ مَا دَامُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ» «تا وقتی که به خداوند می‌نگرند، به هیچیک از نعمت‌ها توجه نمی‌کنند».

رسول خدا ﷺ این موضوع را بیان فرموده‌اند که بهشتیان در عین برخورداری از نعمت‌ها و لذت‌های بهشت که خداوند در حد کمال ایشان را از آن‌ها برخوردار نموده، هیچیک از آن‌ها به اندازه نگاه کردن به روی مبارک و مقدس و بی‌مانند خداوند لذت نمی‌برند. زیرا لذت و سروری که از رؤیت خداوند به آنان دست می‌دهد لذتی روحی و معنوی است، و به هیچوجه با لذت خوردن و آشامیدن و بودن با حوریان بهشت قابل مقایسه نیست.

به همین خاطر خداوند در مورد کافران می‌فرماید: ﴿كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵-۱۶].

«نه به هیچوجه! به درستی آنان در آن روز از دیدار پروردگار خویش محروم‌اند و پس از آن به دوزخ وارد می‌گردند».

خداوند ایشان را به هردو نوع از عذاب: عذاب در آتش دوزخ، و عذاب محرومیت از رؤیت خود - دچار نموده است. همانگونه که اهل توحید، ایمان، عمل صالح و پاکان و پرهیزکاران را که اولیاء و دوستان او هستند، از هردو نعمت «بهشت و رؤیت» برخوردار فرموده است.

خداوند متعال آن چهارنوع را در سوره مطففین بیان نموده و در مورد ابرار و صالحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ [۲۳] عَلَى الْأَرْأَيْكَ يَنْظُرُونَ ﴿۲۴﴾ [المطففين: ۲۲-۲۳].

«به راستی نیکان در ناز و نعمت‌اند و بر روی تخت‌ها (به خداوند و نعمت‌هایش) می‌نگرند».

کسانی که می‌گویند: منظور از این که نگاه می‌کنند، یعنی به عذاب دیدن دشمنان، یا قصرها و باغ‌های خود، یا به یکدیگر نگاه می‌کنند، به معنی آیه جفا کرده‌اند، زیرا منظور آن است که ایشان به وجه مبارک خدای سبحان می‌نگرند.

برخلاف کافرانی که از رؤیت خداوند خویش محروم می‌شوند. ﴿كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [۱۵] ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿۱۶﴾ [المطففين: ۱۵-۱۶].

«به هیچوجه اینگونه نیست، به درستی آنان در آن روز از نعمت دیدار خداوند محروم‌اند و پس از آن به دوزخ وارد می‌شوند».

در این مورد که خداوند متعال چگونه سخنان کافران را در مورد دشمنان خویش در دنیا – یعنی اهل ایمان – و به تمسخر گرفتن ایشان را با عکس آن در آخرت مقایسه می‌فرماید، و این سبب است که هرگاه کافران در دنیا مؤمنان را می‌دیدند ایشان را مورد تمسخر قرار می‌دادند.

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [المطففين: ۱۳].

«وقتی آنان را می‌بینند، می‌گویند: به درستی آنان مشتی آدم گمراهند».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾ [المطففين: ۳۴]. «اما در این روز آنانی که ایمان آورده بودند، کفار را مورد تمسخر قرار داده و به ایشان می‌خندند».

این به خاطر آن است که کافران مؤمنان را در دنیا با ایماء و اشاره مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دادند.

سپس می‌فرماید: ﴿عَلَىٰ الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾ [المطففين: ۳۵].

«بر روی تخت‌ها نگاه می‌کنند».

خداوند به طور مطلق از نگاه کردن ایشان صحبت فرموده و آن را به مورد قابل رؤیت خاصی محدود نفرموده است. زیرا والاترین و لذت‌بخش‌ترین لذت نگرستن به وجه مقدس و مبارک خداوند است، این بالاترین درجه نعمت و سعادت است و خداوند با آن به مقابله با آن ادعای کافران پرداخته که: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾ [المطففين: ۳۲].

بدون تردید، مراد از این دو نگرستن، به وجه مبارک خداوند است، یا به طور خاص یا به صورت عموم و مطلق هر کس که در سیاق و ساختار آیه تأمل کند، متوجه می‌شود که آن دو به طور خاص یا عام بیانگر معنایی غیر از این نیستند.

لذت رؤیت پیامد معرفت:

همانگونه که هیچ لذت و نعمتی در بهشت با لذت و نعمت رؤیت خداوند قابل مقایسه نیست، در دنیا نیز هیچ نعمت و لذتی با نعمت معرفت و ذکر و عبادت و شوق دیدار او نمی‌تواند قابل مقایسه باشد.

حتی لذت رؤیت خداوند تابع معرفت و محبت اهل توحید و ایمان است، زیرا لذت پیامد شعور و احساس محبت است، به هراندازه معرفت عاشق در مورد محبوب خویش بیشتر باشد، بیشتر او را دوست می‌دارد، و از بودن با او و ذکر و یادش بیشتر لذت می‌برد.

فصل پنجم:

روزی و پیروزی و اراده خداوند

یکی دیگر از موارد مربوط به سعادت انسان این است که نفع و ضرر حقیقی و دادن و گرفتن، راهیابی و گمراهی، شکست و پیروزی، پستی و بلندی، خواری و سربلندی، در اختیار هیچیک از مخلوقات خداوند نیست، و خداوند خود به تنهایی از قدرت و اراده همه آنها برخوردار است و فرمانروا و مالک همه امور و اشیاء تنها اوست.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [فاطر: ۲].

«هرگاه خداوند بخواهد رحمت خود را شامل حال مردم بگرداند، هیچکس نمی‌تواند مانع از آن بشود، و هرگاه بخواهد آن را مانع شود، هیچکس را به جز او یارای دادنش نیست، و او صاحب عزت و حکمت است.»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس: ۱۰۷].

«اگر خداوند ضرری را متوجه تو بنماید، هیچکس را به جز او یارای برطرف نمودنش نیست و اگر به تو اراده خیر بنماید، هیچکس نمی‌تواند فضل و رحمت او را مانع شود، و به هر کس از بندگانش هر چه را که بخواهد می‌دهد و او بخشنده و مهربان است.»

در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰].

«اگر خداوند شما را پیروز گرداند هیچکس نمی‌تواند بر شما چیره شود، اما اگر خوارتان گرداند، چه کسی غیر از او می‌تواند شما را یاری بدهد؟»

و در سوره یس نیز می‌فرماید: ﴿عَاثُوا مِنْ دُونِهَا إِلَهًا إِنَّ يُرِيدَنَّ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون﴾ [یس: ۲۳].

«مگر رواست غیر از خداوند خدایان دیگری را بگیرم، خدایانی که اگر خداوند به من اراده کند زبانی برساند، پا در میانی ایشان مرا سودی نمی‌رساند و نمی‌توانند مرا نجات بدهند».

و در سوره فاطر می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَذْكَرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ﴾ [فاطر: ۳].

«ای مردم! نعمت‌های خداوند را به خود یادآور شوید! آیا به غیر از خداوند آفریدگار دیگری دارید که از آسمان و زمین شما را روزی بدهد. فرمان هیچ فرمانروا و فریادری به غیر از او روا نیست، چه چیزی را به دروغ به هم می‌بندید!»

همچنین می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾ [الملک: ۲۰-۲۱].

«آخر کدام افرادند که لشکر شما هستند و جدای از خدای مهربان به شما کمک می‌کنند و از شما مواظبت می‌نمایند، کافران تنها گرفتار غرور خویش‌اند یا این که اگر خداوند روزی خود را از شما بگیرد، چه کسانی می‌توانند روزی شما را برسانند، کافران اساساً در سرکشی و گریز (از حق) پافشاری می‌نمایند».

خداوند متعال روزی و پیروزی را باهم ذکر فرموده است، زیرا انسان برای دفع شر دشمن خویش و جلب منفعت و به دست آوردن روزی به حمایت و نصرت کسی نیازمند است، یعنی به ناصر و رازقی دانا و توانا و مالک که بر همه امور دانا و توانا باشد، و این تنها خداوند است که از قدرت، علم، حکمت و ثروت مطلق بر خوردار است و توانایی پیروزی و روزی‌رسانی به او را دارا است.

این علامت کمال معرفت و ذکاوت انسان است که هرگاه خداوند او را به مشکلی مبتلا نماید، کسی و چیزی یارای برطرف نمودن آن را - جز از طریق سنت‌ها و قوانین الهی - ندارد و هرگاه نعمتی را نصیب او بفرماید: هیچکس را یارای گرفتن آن از او نیست.

خداوند متعال در مورد ساحران فرموده است:

﴿وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۰۲] «آنان جز با اجازه خداوند نمی توانند به کسی زبانی را وارد نمایند».

این خداوند است که خود به تنهایی متکفل روزی و پیروزی بندگان خود (از طریق هدایت‌ها و سنت‌ها و گاهی به صورت مستقیم) است.

امام احمد می گوید: عبدالرزاق از عمران روایت نموده که او از وهب شنیده است که خداوند متعال در یکی از کتاب‌های آسمانی فرموده است:

«به عزت و عظمت سوگند! چنانچه کسی به من روی آورد و متوسل شود، اگر آسمان‌ها و زمین و هر آنچه که در آن‌ها قرار دارند علیه او دست به یکی کنند، من از میان آن‌ها راه نجاتی را به او می نمایانم.

اما هر کس به من روی نیاورد و متوسل (به هدایت من نشود) من دست او را از همه اسباب آسمان‌ها و زمین کوتاه می نمایم و زمین را زیر پای او می شکافم، و او را در هوا معلق می گردانم، و سپس او را به خودش وامی گذارم.

من خود عبادم را کفایت می کنم به ویژه آنگاه که او مرا اطاعت نماید، قبل از آن که چیزی را از من بخواهد آن را به او می دهم، و پیش از دعا درخواستش را اجابت می کنم، زیرا من به نیازها و خواسته‌هایی که او را آرامش می بخشد از خود او آگاه‌ترم».

این موضوع – یعنی روزی و پیروزی و خواری و سربلندی – را تنها از خداوند دانستن از موضوع مورد بحث در فصل قبلی – یعنی ربوبیت و الوهیت خداوند – در زندگی عامه مردم تأثیرشان واضح‌تر است، به همین خاطر در این مورد بیش از موضوع قبلی ایشان مورد خطاب قرآن قرار گرفته، و پیامبران بیش از این موضوع برای فراخوانی ایشان به موضوع قبلی تلاش کرده‌اند.

هرگاه کسی به درستی در قرآن اندیشه کند، درمی یابد که خداوند از این قضیه مردم را به سوی موضوع قبلی فرا می خواند، و لازمه این قضیه توکل، استعانت، دعا، درخواست، محبت و عبادت تنها خداوند است و بس. زیرا همه نعمت‌ها و نیکی‌ها از آن اوست. هرگاه از این طریق او را دوست بدارند و عبادت کنند و به او توکل نمایند به وجه اول یعنی توحید «الوهیت و ربوبیت» راه خواهند یافت.

برای مثال چنانچه برای کسی گرفتاری بزرگی پیش بیاید، یا به سختی دچار فقر شود، یا خوف و هراسی بر او سایه افکند، اما او در پیشگاه خداوند دست به دعا بردارد و گریه و زاری کند (و از راهنمایی‌ها و سنت‌های الهی برای رفع مشکلات خود استفاده کند) خداوند لذت دعا و مناجات با خود را به او خواهد چشاند، و مشکل و نگرانی او را برطرف خواهد فرمود.

فصل ششم:

زیان‌های دلبستگی به غیر خداوند

یکی دیگر از عوامل مربوط به سعادت انسان معرفت این حقیقت است که دلبستگی به غیر خداوند - چنانچه بیش از حد نیاز و خارج از حدود شرعی باشد - زیان‌های بسیاری را برای انسان به دنبال خواهد داشت، و او را در راه بندگی خداوند دچار مشکل خواهد کرد. هرگاه انسانی بیش از حد نیاز و ضرورت به خوردنی، پوشیدنی و هم‌بستری با همسر دلبستگی و وابستگی پیدا نماید، آن امور در مسیر اطاعت، عبادت، تزکیه، و اصلاحش مشکلاتی را پدید خواهند آورد.

انسان هر چیزی و هر کسی غیر از خداوند را دوست داشته باشد، روزی باید آن را ترک کند یا از دست بدهد. هیچ چاره دیگری هم وجود ندارد، اگر آن را در جهت غیر رضایت خداوند دوست می‌داشته قطعاً آن عشق و محبت به زیان او بوده است و همان محبوب در دنیا یا آخرت مایه رنج و عذاب او می‌گردد، و غالباً در هردو دنیا آن عذاب گریبانگیرش می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝۳۴﴾ ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰) ^(۱۰۱) ^(۱۰۲) ^(۱۰۳) ^(۱۰۴) ^(۱۰۵) ^(۱۰۶) ^(۱۰۷) ^(۱۰۸) ^(۱۰۹) ^(۱۱۰) ^(۱۱۱) ^(۱۱۲) ^(۱۱۳) ^(۱۱۴) ^(۱۱۵) ^(۱۱۶) ^(۱۱۷) ^(۱۱۸) ^(۱۱۹) ^(۱۲۰) ^(۱۲۱) ^(۱۲۲) ^(۱۲۳) ^(۱۲۴) ^(۱۲۵) ^(۱۲۶) ^(۱۲۷) ^(۱۲۸) ^(۱۲۹) ^(۱۳۰) ^(۱۳۱) ^(۱۳۲) ^(۱۳۳) ^(۱۳۴) ^(۱۳۵) ^(۱۳۶) ^(۱۳۷) ^(۱۳۸) ^(۱۳۹) ^(۱۴۰) ^(۱۴۱) ^(۱۴۲) ^(۱۴۳) ^(۱۴۴) ^(۱۴۵) ^(۱۴۶) ^(۱۴۷) ^(۱۴۸) ^(۱۴۹) ^(۱۵۰) ^(۱۵۱) ^(۱۵۲) ^(۱۵۳) ^(۱۵۴) ^(۱۵۵) ^(۱۵۶) ^(۱۵۷) ^(۱۵۸) ^(۱۵۹) ^(۱۶۰) ^(۱۶۱) ^(۱۶۲) ^(۱۶۳) ^(۱۶۴) ^(۱۶۵) ^(۱۶۶) ^(۱۶۷) ^(۱۶۸) ^(۱۶۹) ^(۱۷۰) ^(۱۷۱) ^(۱۷۲) ^(۱۷۳) ^(۱۷۴) ^(۱۷۵) ^(۱۷۶) ^(۱۷۷) ^(۱۷۸) ^(۱۷۹) ^(۱۸۰) ^(۱۸۱) ^(۱۸۲) ^(۱۸۳) ^(۱۸۴) ^(۱۸۵) ^(۱۸۶) ^(۱۸۷) ^(۱۸۸) ^(۱۸۹) ^(۱۹۰) ^(۱۹۱) ^(۱۹۲) ^(۱۹۳) ^(۱۹۴) ^(۱۹۵) ^(۱۹۶) ^(۱۹۷) ^(۱۹۸) ^(۱۹۹) ^(۲۰۰) ^(۲۰۱) ^(۲۰۲) ^(۲۰۳) ^(۲۰۴) ^(۲۰۵) ^(۲۰۶) ^(۲۰۷) ^(۲۰۸) ^(۲۰۹) ^(۲۱۰) ^(۲۱۱) ^(۲۱۲) ^(۲۱۳) ^(۲۱۴) ^(۲۱۵) ^(۲۱۶) ^(۲۱۷) ^(۲۱۸) ^(۲۱۹) ^(۲۲۰) ^(۲۲۱) ^(۲۲۲) ^(۲۲۳) ^(۲۲۴) ^(۲۲۵) ^(۲۲۶) ^(۲۲۷) ^(۲۲۸) ^(۲۲۹) ^(۲۳۰) ^(۲۳۱) ^(۲۳۲) ^(۲۳۳) ^(۲۳۴) ^(۲۳۵) ^(۲۳۶) ^(۲۳۷) ^(۲۳۸) ^(۲۳۹) ^(۲۴۰) ^(۲۴۱) ^(۲۴۲) ^(۲۴۳) ^(۲۴۴) ^(۲۴۵) ^(۲۴۶) ^(۲۴۷) ^(۲۴۸) ^(۲۴۹) ^(۲۵۰) ^(۲۵۱) ^(۲۵۲) ^(۲۵۳) ^(۲۵۴) ^(۲۵۵) ^(۲۵۶) ^(۲۵۷) ^(۲۵۸) ^(۲۵۹) ^(۲۶۰) ^(۲۶۱) ^(۲۶۲) ^(۲۶۳) ^(۲۶۴) ^(۲۶۵) ^(۲۶۶) ^(۲۶۷) ^(۲۶۸) ^(۲۶۹) ^(۲۷۰) ^(۲۷۱) ^(۲۷۲) ^(۲۷۳) ^(۲۷۴) ^(۲۷۵) ^(۲۷۶) ^(۲۷۷) ^(۲۷۸) ^(۲۷۹) ^(۲۸۰) ^(۲۸۱) ^(۲۸۲) ^(۲۸۳) ^(۲۸۴) ^(۲۸۵) ^(۲۸۶) ^(۲۸۷) ^(۲۸۸) ^(۲۸۹) ^(۲۹۰) ^(۲۹۱) ^(۲۹۲) ^(۲۹۳) ^(۲۹۴) ^(۲۹۵) ^(۲۹۶) ^(۲۹۷) ^(۲۹۸) ^(۲۹۹) ^(۳۰۰) ^(۳۰۱) ^(۳۰۲) ^(۳۰۳) ^(۳۰۴) ^(۳۰۵) ^(۳۰۶) ^(۳۰۷) ^(۳۰۸) ^(۳۰۹) ^(۳۱۰) ^(۳۱۱) ^(۳۱۲) ^(۳۱۳) ^(۳۱۴) ^(۳۱۵) ^(۳۱۶) ^(۳۱۷) ^(۳۱۸) ^(۳۱۹) ^(۳۲۰) ^(۳۲۱) ^(۳۲۲) ^(۳۲۳) ^(۳۲۴) ^(۳۲۵) ^(۳۲۶) ^(۳۲۷) ^(۳۲۸) ^(۳۲۹) ^(۳۳۰) ^(۳۳۱) ^(۳۳۲) ^(۳۳۳) ^(۳۳۴) ^(۳۳۵) ^(۳۳۶) ^(۳۳۷) ^(۳۳۸) ^(۳۳۹) ^(۳۴۰) ^(۳۴۱) ^(۳۴۲) ^(۳۴۳) ^(۳۴۴) ^(۳۴۵) ^(۳۴۶) ^(۳۴۷) ^(۳۴۸) ^(۳۴۹) ^(۳۵۰) ^(۳۵۱) ^(۳۵۲) ^(۳۵۳) ^(۳۵۴) ^(۳۵۵) ^(۳۵۶) ^(۳۵۷) ^(۳۵۸) ^(۳۵۹) ^(۳۶۰) ^(۳۶۱) ^(۳۶۲) ^(۳۶۳) ^(۳۶۴) ^(۳۶۵) ^(۳۶۶) ^(۳۶۷) ^(۳۶۸) ^(۳۶۹) ^(۳۷۰) ^(۳۷۱) ^(۳۷۲) ^(۳۷۳) ^(۳۷۴) ^(۳۷۵) ^(۳۷۶) ^(۳۷۷) ^(۳۷۸) ^(۳۷۹) ^(۳۸۰) ^(۳۸۱) ^(۳۸۲) ^(۳۸۳) ^(۳۸۴) ^(۳۸۵) ^(۳۸۶) ^(۳۸۷) ^(۳۸۸) ^(۳۸۹) ^(۳۹۰) ^(۳۹۱) ^(۳۹۲) ^(۳۹۳) ^(۳۹۴) ^(۳۹۵) ^(۳۹۶) ^(۳۹۷) ^(۳۹۸) ^(۳۹۹) ^(۴۰۰) ^(۴۰۱) ^(۴۰۲) ^(۴۰۳) ^(۴۰۴) ^(۴۰۵) ^(۴۰۶) ^(۴۰۷) ^(۴۰۸) ^(۴۰۹) ^(۴۱۰) ^(۴۱۱) ^(۴۱۲) ^(۴۱۳) ^(۴۱۴) ^(۴۱۵) ^(۴۱۶) ^(۴۱۷) ^(۴۱۸) ^(۴۱۹) ^(۴۲۰) ^(۴۲۱) ^(۴۲۲) ^(۴۲۳) ^(۴۲۴) ^(۴۲۵) ^(۴۲۶) ^(۴۲۷) ^(۴۲۸) ^(۴۲۹) ^(۴۳۰) ^(۴۳۱) ^(۴۳۲) ^(۴۳۳) ^(۴۳۴) ^(۴۳۵) ^(۴۳۶) ^(۴۳۷) ^(۴۳۸) ^(۴۳۹) ^(۴۴۰) ^(۴۴۱) ^(۴۴۲) ^(۴۴۳) ^(۴۴۴) ^(۴۴۵) ^(۴۴۶) ^(۴۴۷) ^(۴۴۸) ^(۴۴۹) ^(۴۵۰) ^(۴۵۱) ^(۴۵۲) ^(۴۵۳) ^(۴۵۴) ^(۴۵۵) ^(۴۵۶) ^(۴۵۷) ^(۴۵۸) ^(۴۵۹) ^(۴۶۰) ^(۴۶۱) ^(۴۶۲) ^(۴۶۳) ^(۴۶۴) ^(۴۶۵) ^(۴۶۶) ^(۴۶۷) ^(۴۶۸) ^(۴۶۹) ^(۴۷۰) ^(۴۷۱) ^(۴۷۲) ^(۴۷۳) ^(۴۷۴) ^(۴۷۵) ^(۴۷۶) ^(۴۷۷) ^(۴۷۸) ^(۴۷۹) ^(۴۸۰) ^(۴۸۱) ^(۴۸۲) ^(۴۸۳) ^(۴۸۴) ^(۴۸۵) ^(۴۸۶) ^(۴۸۷) ^(۴۸۸) ^(۴۸۹) ^(۴۹۰) ^(۴۹۱) ^(۴۹۲) ^(۴۹۳) ^(۴۹۴) ^(۴۹۵) ^(۴۹۶) ^(۴۹۷) ^(۴۹۸) ^(۴۹۹) ^(۵۰۰) ^(۵۰۱) ^(۵۰۲) ^(۵۰۳) ^(۵۰۴) ^(۵۰۵) ^(۵۰۶) ^(۵۰۷) ^(۵۰۸) ^(۵۰۹) ^(۵۱۰) ^(۵۱۱) ^(۵۱۲) ^(۵۱۳) ^(۵۱۴) ^(۵۱۵) ^(۵۱۶) ^(۵۱۷) ^(۵۱۸) ^(۵۱۹) ^(۵۲۰) ^(۵۲۱) ^(۵۲۲) ^(۵۲۳) ^(۵۲۴) ^(۵۲۵) ^(۵۲۶) ^(۵۲۷) ^(۵۲۸) ^(۵۲۹) ^(۵۳۰) ^(۵۳۱) ^(۵۳۲) ^(۵۳۳) ^(۵۳۴) ^(۵۳۵) ^(۵۳۶) ^(۵۳۷) ^(۵۳۸) ^(۵۳۹) ^(۵۴۰) ^(۵۴۱) ^(۵۴۲) ^(۵۴۳) ^(۵۴۴) ^(۵۴۵) ^(۵۴۶) ^(۵۴۷) ^(۵۴۸) ^(۵۴۹) ^(۵۵۰) ^(۵۵۱) ^(۵۵۲) ^(۵۵۳) ^(۵۵۴) ^(۵۵۵) ^(۵۵۶) ^(۵۵۷) ^(۵۵۸) ^(۵۵۹) ^(۵۶۰) ^(۵۶۱) ^(۵۶۲) ^(۵۶۳) ^(۵۶۴) ^(۵۶۵) ^(۵۶۶) ^(۵۶۷) ^(۵۶۸) ^(۵۶۹) ^(۵۷۰) ^(۵۷۱) ^(۵۷۲) ^(۵۷۳) ^(۵۷۴) ^(۵۷۵) ^(۵۷۶) ^(۵۷۷) ^(۵۷۸) ^(۵۷۹) ^(۵۸۰) ^(۵۸۱) ^(۵۸۲) ^(۵۸۳) ^(۵۸۴) ^(۵۸۵) ^(۵۸۶) ^(۵۸۷) ^(۵۸۸) ^(۵۸۹) ^(۵۹۰) ^(۵۹۱) ^(۵۹۲) ^(۵۹۳) ^(۵۹۴) ^(۵۹۵) ^(۵۹۶) ^(۵۹۷) ^(۵۹۸) ^(۵۹۹) ^(۶۰۰) ^(۶۰۱) ^(۶۰۲) ^(۶۰۳) ^(۶۰۴) ^(۶۰۵) ^(۶۰۶) ^(۶۰۷) ^(۶۰۸) ^(۶۰۹) ^(۶۱۰) ^(۶۱۱) ^(۶۱۲) ^(۶۱۳) ^(۶۱۴) ^(۶۱۵) ^(۶۱۶) ^(۶۱۷) ^(۶۱۸) ^(۶۱۹) ^(۶۲۰) ^(۶۲۱) ^(۶۲۲) ^(۶۲۳) ^(۶۲۴) ^(۶۲۵) ^(۶۲۶) ^(۶۲۷) ^(۶۲۸) ^(۶۲۹) ^(۶۳۰) ^(۶۳۱) ^(۶۳۲) ^(۶۳۳) ^(۶۳۴) ^(۶۳۵) ^(۶۳۶) ^(۶۳۷) ^(۶۳۸) ^(۶۳۹) ^(۶۴۰) ^(۶۴۱) ^(۶۴۲) ^(۶۴۳) ^(۶۴۴) ^(۶۴۵) ^(۶۴۶) ^(۶۴۷) ^(۶۴۸) ^(۶۴۹) ^(۶۵۰) ^(۶۵۱) ^(۶۵۲) ^(۶۵۳) ^(۶۵۴) ^(۶۵۵) ^(۶۵۶) ^(۶۵۷) ^(۶۵۸) ^(۶۵۹) ^(۶۶۰) ^(۶۶۱) ^(۶۶۲) ^(۶۶۳) ^(۶۶۴) ^(۶۶۵) ^(۶۶۶) ^(۶۶۷) ^(۶۶۸) ^(۶۶۹) ^(۶۷۰) ^(۶۷۱) ^(۶۷۲) ^(۶۷۳) ^(۶۷۴) ^(۶۷۵) ^(۶۷۶) ^(۶۷۷) ^(۶۷۸) ^(۶۷۹) ^(۶۸۰) ^(۶۸۱) ^(۶۸۲) ^(۶۸۳) ^(۶۸۴) ^(۶۸۵) ^(۶۸۶) ^(۶۸۷) ^(۶۸۸) ^(۶۸۹) ^(۶۹۰) ^(۶۹۱) ^(۶۹۲) ^(۶۹۳) ^(۶۹۴) ^(۶۹۵) ^(۶۹۶) ^(۶۹۷) ^(۶۹۸) ^(۶۹۹) ^(۷۰۰) ^(۷۰۱) ^(۷۰۲) ^(۷۰۳) ^(۷۰۴) ^(۷۰۵) ^(۷۰۶) ^(۷۰۷) ^(۷۰۸) ^(۷۰۹) ^(۷۱۰) ^(۷۱۱) ^(۷۱۲) ^(۷۱۳) ^(۷۱۴) ^(۷۱۵) ^(۷۱۶) ^(۷۱۷) ^(۷۱۸) ^(۷۱۹) ^(۷۲۰) ^(۷۲۱) ^(۷۲۲) ^(۷۲۳) ^(۷۲۴) ^(۷۲۵) ^(۷۲۶) ^(۷۲۷) ^(۷۲۸) ^(۷۲۹) ^(۷۳۰) ^(۷۳۱) ^(۷۳۲) ^(۷۳۳) ^(۷۳۴) ^(۷۳۵) ^(۷۳۶) ^(۷۳۷) ^(۷۳۸) ^(۷۳۹) ^(۷۴۰) ^(۷۴۱) ^(۷۴۲) ^(۷۴۳) ^(۷۴۴) ^(۷۴۵) ^(۷۴۶) ^(۷۴۷) ^(۷۴۸) ^(۷۴۹) ^(۷۵۰) ^(۷۵۱) ^(۷۵۲) ^(۷۵۳) ^(۷۵۴) ^(۷۵۵) ^(۷۵۶) ^(۷۵۷) ^(۷۵۸) ^(۷۵۹) ^(۷۶۰) ^(۷۶۱) ^(۷۶۲) ^(۷۶۳) ^(۷۶۴) ^(۷۶۵) ^(۷۶۶) ^(۷۶۷) ^(۷۶۸) ^(۷۶۹) ^(۷۷۰) ^(۷۷۱) ^(۷۷۲) ^(۷۷۳) ^(۷۷۴) ^(۷۷۵) ^(۷۷۶) ^(۷۷۷) ^(۷۷۸) ^(۷۷۹) ^(۷۸۰) ^(۷۸۱) ^(۷۸۲) ^(۷۸۳) ^(۷۸۴) ^(۷۸۵) ^(۷۸۶) ^(۷۸۷) ^(۷۸۸) ^(۷۸۹) ^(۷۹۰) ^(۷۹۱) ^(۷۹۲) ^(۷۹۳) ^(۷۹۴) ^(۷۹۵) ^(۷۹۶) ^(۷۹۷) ^(۷۹۸) ^(۷۹۹) ^(۸۰۰) ^(۸۰۱) ^(۸۰۲) ^(۸۰۳) ^(۸۰۴) ^(۸۰۵) ^(۸۰۶) ^(۸۰۷) ^(۸۰۸) ^(۸۰۹) ^(۸۱۰) ^(۸۱۱) ^(۸۱۲) ^(۸۱۳) ^(۸۱۴) ^(۸۱۵) ^(۸۱۶) ^(۸۱۷) ^(۸۱۸) ^(۸۱۹) ^(۸۲۰) ^(۸۲۱) ^(۸۲۲) ^(۸۲۳) ^(۸۲۴) ^(۸۲۵) ^(۸۲۶) ^(۸۲۷) ^(۸۲۸) ^(۸۲۹) ^(۸۳۰) ^(۸۳۱) ^(۸۳۲) ^(۸۳۳) ^(۸۳۴) ^(۸۳۵) ^(۸۳۶) ^(۸۳۷) ^(۸۳۸) ^(۸۳۹) ^(۸۴۰) ^(۸۴۱) ^(۸۴۲) ^(۸۴۳) ^(۸۴۴) ^(۸۴۵) ^(۸۴۶) ^(۸۴۷) ^(۸۴۸) ^(۸۴۹) ^(۸۵۰) ^(۸۵۱) ^(۸۵۲) ^(۸۵۳) ^(۸۵۴) ^(۸۵۵) ^(۸۵۶) ^(۸۵۷) ^(۸۵۸) ^(۸۵۹) ^(۸۶۰) ^(۸۶۱) ^(۸۶۲) ^(۸۶۳) ^(۸۶۴) ^(۸۶۵) ^(۸۶۶) ^(۸۶۷) ^(۸۶۸) ^(۸۶۹) ^(۸۷۰) ^(۸۷۱) ^(۸۷۲) ^(۸۷۳) ^(۸۷۴) ^(۸۷۵) ^(۸۷۶) ^(۸۷۷) ^(۸۷۸) ^(۸۷۹) ^(۸۸۰) ^(۸۸۱) ^(۸۸۲) ^(۸۸۳) ^(۸۸۴) ^(۸۸۵) ^(۸۸۶) ^(۸۸۷) ^(۸۸۸) ^(۸۸۹) ^(۸۹۰) ^(۸۹۱) ^(۸۹۲) ^(۸۹۳) ^(۸۹۴) ^(۸۹۵) ^(۸۹۶) ^(۸۹۷) ^(۸۹۸) ^(۸۹۹) ^(۹۰۰) ^(۹۰۱) ^(۹۰۲) ^(۹۰۳) ^(۹۰۴) ^(۹۰۵) ^(۹۰۶) ^(۹۰۷) ^(۹۰۸) ^(۹۰۹) ^(۹۱۰) ^(۹۱۱) ^(۹۱۲) ^(۹۱۳) ^(۹۱۴) ^(۹۱۵) ^(۹۱۶) ^(۹۱۷) ^(۹۱۸) ^(۹۱۹) ^(۹۲۰) ^(۹۲۱) ^(۹۲۲) ^(۹۲۳) ^(۹۲۴) ^(۹۲۵) ^(۹۲۶) ^(۹۲۷) ^(۹۲۸) ^(۹۲۹) ^(۹۳۰) ^(۹۳۱) ^(۹۳۲) ^(۹۳۳) ^(۹۳۴) ^(۹۳۵) ^(۹۳۶) ^(۹۳۷) ^(۹۳۸) ^(۹۳۹) ^(۹۴۰) ^(۹۴۱) ^(۹۴۲) ^(۹۴۳) ^(۹۴۴) ^(۹۴۵) ^(۹۴۶) ^(۹۴۷) ^(۹۴۸) ^(۹۴۹) ^(۹۵۰) ^(۹۵۱) ^(۹۵۲) ^(۹۵۳) ^(۹۵۴) ^(۹۵۵) ^(۹۵۶) ^(۹۵۷) ^(۹۵۸) ^(۹۵۹) ^(۹۶۰) ^(۹۶۱) ^(۹۶۲) ^(۹۶۳) ^(۹۶۴) ^(۹۶۵) ^(۹۶۶) ^(۹۶۷) ^(۹۶۸) ^(۹۶۹) ^(۹۷۰) ^(۹۷۱) ^(۹۷۲) ^(۹۷۳) ^(۹۷۴) ^(۹۷۵) ^(۹۷۶) ^(۹۷۷) ^(۹۷۸) ^(۹۷۹) ^(۹۸۰) ^(۹۸۱) ^(۹۸۲) ^(۹۸۳) ^(۹۸۴) ^(۹۸۵) ^(۹۸۶) ^(۹۸۷) ^(۹۸۸) ^(۹۸۹) ^(۹۹۰) ^(۹۹۱) ^(۹۹۲) ^(۹۹۳) ^(۹۹۴) ^(۹۹۵) ^(۹۹۶) ^(۹۹۷) ^(۹۹۸) ^(۹۹۹) ^(۱۰۰۰) ^(۱۰۰۱) ^(۱۰۰۲) ^(۱۰۰۳) ^(۱۰۰۴) ^(۱۰۰۵) ^(۱۰۰۶) ^(۱۰۰۷) ^(۱۰۰۸) ^(۱۰۰۹) ^(۱۰۱۰) ^(۱۰۱۱) ^(۱۰۱۲) ^(۱۰۱۳) ^(۱۰۱۴) ^(۱۰۱۵) ^(۱۰۱۶) ^(۱۰۱۷) ^(۱۰۱۸) ^(۱۰۱۹) ^(۱۰۲۰) ^(۱۰۲۱) ^(۱۰۲۲) ^(۱۰۲۳) ^(۱۰۲۴) ^(۱۰۲۵) ^(۱۰۲۶) ^(۱۰۲۷) ^(۱۰۲۸) ^(۱۰۲۹) ^(۱۰۳۰) ⁽

«اموال و اولاد ایشان تو را شگفت زده نکند، خداوند فقط می خواهد ایشان را به وسیله آن اموال و اولاد در دنیا عذاب بدهد و در حال کفر جان بدهند و بمیرند».

زیان های دلبستگی دنیوی:

دلبستگان به دنیا مدام به سه چیز مبتلایند:

- دلمشغولی بر دوام
- رنج و مشقت همیشگی
- حسرت و ندامت بی پایان

این از آن جهت است که دوستدار آن به هراندازه که مال و ثروت بپندوزد، چشم او در پی به دست آوردن ثروت بیشتر است و به ثروتمندان بالاتر از خود می نگرد. همانگونه که در حدیثی صحیح از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

«لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا يَبْتَغِي لَهُمَا ثَالِثًا»^(۱).

«اگر بنی آدم را دو درّه ماه و ثروت باشد، آرزو می کند که درّه سومی را هم بر آنان بیفزاید».

ابن ابی الدنیا نقل می نماید که حسن بصری رحمه الله نامه ای را بدین مضمون برای عمر بن عبدالعزیز نوشت:

«دنیا راه مسافرت است، نه خانه اقامت، آدم برای مجازات بر آن فرود آمده بود! ای امیرالمؤمنین! بهترین توشه دنیا ترک (دلبستگی و وابستگی به) آن است، بی نیازی در آن عین نیازمندی است، دنیا هرچند گاهی کسی را قربانی می کند، آنکس که آن را مهم می شمارد، خوار می گرداند، و آنکس را که در پی جمع آوری مال و ثروت (بدون مراعات موازین شرعی در نیت و دخل و خرج) برمی آید، در آخرت محروم و مستمند می نماید.

دنیاپی (که همه هم و غم و مایه دلبستگی آدمی شود و بیش از حد به آن وابستگی پیدا نماید) همچون آن است که کسی از ما آگاهانه جام زهری را سر بکشد، و جان خویش را از دست بدهد.

ای امیرالمؤمنین! تو در آن همچون کسی باش که زخم خویش را مداوا می‌کند، و برای گریز از مشقت و دردی طولانی‌تر داروهای تلخ و دردآور را تحمل می‌نماید.

ای امیرالمؤمنین! از این سرای فریبنده، پر نیرنگ و خیال و ملال آور برحذر باش! دنیایی که با انواع فریبندگی‌ها و نیرنگ‌ها خود را آراسته و انسان‌ها را دچار فریب نموده است و به سختی شوق دیدار خواستگاران را دارد و همچون دختر آراسته‌ای است که چشم‌ها را حیران و دل‌ها را واله و شیدای خویش گردانیده است، و همه خواستگاران خویش را به خاک و خون می‌کشد، اگر عاشقی را اندکی فرصت وصال دهد، او را فریب می‌دهد و دچار غرور و سرکشی می‌نماید و دنیای دیگر را از یاد او می‌برد.

دل او را به خود مشغول می‌دارد، و او را در راه گمراهی به پیش می‌برد، و در نهایت کوهی از حسرت و ندامت را بر دوش او می‌نهد، و او را در زیر سختی‌های دم مرگ و حسرت‌های از دست‌دادن همه چیز نیست و نابود می‌گرداند.

اما دوستداری که به وصال او دست نیابد، زندگی خود را غرق در غم و غصه می‌گرداند، و به همه سختی‌ها دچار می‌شود، اما هیچگاه به مقصد خویش دست پیدا نمی‌نماید و در نهایت بدون زاد و توشه از آن خارج می‌گردد و در آخرت هم از جایگاه مطلوب محروم می‌شود.

ای امیرالمؤمنین! به جای حرص و ولع برای به دست آوردن دنیا، به سختی از آن برحذر باش! زیرا هرگاه دنیا دوستان در لذتی قرار می‌گیرند، دیری نمی‌پاید که در مشقت و زحمتی واقع می‌شوند. آلودگی و آزرده‌گی و ثروتمندی و نیازمندی در آن باهم گره خورده‌اند، و بقای آن با فنای در آن فاصله اندکی دارند، و شادمانی و غم آن باهم درآمیخته‌اند.

آرزوهای آن همه دروغ و دغل، و امید به ناامیدی است، زلالی آن چیزی جز گل‌آلودگی و زیستن در آن چیزی به جز رنج و آزرده‌گی نیست.

اگر خداوندش هم از آن خبری نمی‌داد، و مثالی نمی‌زد، زوال آن خود خوابیده‌ها را بیدار و غافلان را هوشیار می‌کرد، در حالی که خداوند در مورد دلبستگی و وابستگی (بیش از ضرورت و مصلحت و به عنوان اسباب در مسیر عبودیت) هشدار فرموده است.

از نظر خداوند دنیای (منهای دینداری) از ارزش و منزلتی برخوردار نیست، و از همان زمانی که آن را آفریده، به دنیاپرستان خدا ناپرست نگاه رحمت نفرموده است، و کلید همه ثروت و

گنج‌های دنیا را به رسول خدا ﷺ عرضه داشتند، اما حاضر به قبول آن نگردید، زیرا نمی‌خواست چیزی را دوست بدارد که دوستی خداوند را در دل او کم کند، و آن را در جایی بالاتر از آنچه خداوند قرار داده، بگذارد.

به همین خاطر آن را از پاکان و پرهیزکاران دور گردانیده، اما برای فریب دشمنان خود آن را فراخ نموده، و فریب‌خوردگان ثروت به دست آورده، گمان می‌برند که خداوند به وسیله ثروتمندی ایشان را گرامی داشته است، و فراموش کرده‌اند که رسول خدا گاهی از فرط گرسنگی سنگی را بر روی شکم خود می‌بست.

حسن رحمه الله در جایی دیگر گفته است:

«مردم که دنیا را بیش از حد دوست بدارند، دنیا آنان را به صلیب می‌کشد! دنیا را خوار و خُرد بشمارید، زیرا آسوده‌ترین وضع و حال را برایتان فراهم می‌نماید».

سخن در مورد دنیا و عذاب و عقاب عاشقان دنیا و دنیاپرستان (که همه هم و غم ایشان جمع‌آوری دنیا است و بس) بسیار گسترده است.

از آنجا که بزرگ‌ترین غم و اندوه آن‌هایی که به دنیای پس از مرگ و ملاقات خداوند باور ندارند، این است که به میزان حرص و طمع و تلاش‌شان برای ثروت‌اندوزی دچار حسرت و ندامت می‌گردند.

اگر می‌خواهی از رنج و عذابی که دنیاپرستان به آن دچارند باخبر شوی، حال و وضع ایشان را همچون وضع و حال آدم عاشق و واله‌ای تصور کن که هرگاه به معشوق خود نزدیک می‌گردد، معشوق از او روی برمی‌تابد، به وعده خویش وفا نمی‌کند، او را ترک می‌نماید، و جلو چشمان آن عاشق با دشمن او دوست می‌شود، او در آن حال در بدترین و عذاب‌آورترین شرایط زندگی خویش قرار می‌گیرد! زیرا معشوقی که او حاضر است جان خویش را فدایش کند، بی‌وفا و پرجفاست. با هر کسی دوست می‌شود، به سرعت او را مجذوب خویش می‌کند، بسیار خیانت‌پیشه، و بدون رگ و ریشه است و هر بار به نوعی رنگ عوض می‌کند.

معشوقی که به جان و مال عاشق خویش - که واله و بی‌قرار است - خیانت می‌کند، عاشقی که هیچ چیزی و هیچکس را به غیر از او نمی‌بیند و نمی‌شناسد، و جز وصال و بودن با او هم و غمی ندارد. اگر آن عاشق به غیر از همین شیدایی و دلبستگی به آن معشوق از دست‌دانی غم

و اندوه دیگری نداشت، همین برای عذاب او کفایت می‌نماید، در حالی که آن معشوق او را از همه لذت‌ها و شادی دیگر محروم نموده و صدها بار بیش از لذت عشق او در رنج و عذاب قرار دارد و بدتر از همه او را از اندوختن توشه آخرت و تلاش برای مصلحت دنیا و سعادت عقبی غافل گردانیده است.

درد و رنج دوستی با غیر خداوند:

هدف این است که اگر کسی و چیزی را در غیر راستای محبت خداوند دوست دارد و آن را در مسیر عبودیت، و قبل از فرارسیدن دنیای پس از مرگ، او را در همین دنیا دچار دردسرهای و عذاب‌های بسیاری می‌نماید.

هرگاه که روز موعود فرا برسد، خداوند همه محبان غیر خود را به محبوبان‌شان می‌سپارد و آنان را با ایشان در عیش یا عذاب و بهشت یا دوزخ همراه می‌گرداند.

در همین ارتباط است که دارایی صاحب ثروت - بی‌ایمان و ناپرهیزکار - را به صورت ماری و حشتناک درمی‌آورند. و به او می‌گویند: من همان ثروت و دارایی تو هستم شراره‌ای از آتش را بر او وارد می‌کند که پیشانی و پهلوی و پشت او را برشته می‌نماید»^(۱).

آنانی که همه هم و غم‌شان عشق و علاقه به زیارویان از راه حرام است و برای آن از راه‌های نامشروع و ناصواب بهره می‌گیرند، آنان را با معشوقان خویش در جهنم در کنار هم قرار می‌دهند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف:

۶۷] «دوستان و هم‌نشینان در آن روز دشمن همدیگرند، به غیر از پرهیزکاران (که دوستی و محبت ایشان ادامه می‌یابد)».

خداوند متعال به این حقیقت اشاره فرموده کسانی که در این دنیا بر پایه شرک و کفر دوست و هم‌پیمان می‌شوند، در روز قیامت همدیگر را لعن و نفرین می‌کنند، و بدون آن که کسی و چیزی از آنان حمایت کند، در آتش دوزخ جای داده خواهند شد.

عاشق در دنیا و آخرت با معشوق خود همراه خواهد بود. به همین علت است که خداوند متعال در آخرت به بندگان خویش می‌فرماید: «مگر غیر عادلانه است که هر کس را با کسی که او را در دنیا ولی و دوست خود گردانیده همراه و همنشین بنمایم».

رسول خدا ﷺ نیز فرموده‌اند: «المرء مع من أحبه»^(۱).

«انسان با محبوب خویش هم‌نشین خواهد بود».

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيِّنَنِي أَلْتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَوَيْلَئِي لَئِنِّي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفرقان: ۲۷-۲۹].

«در آن روز ستمکار (کفرپیشه) هردو دست خود را (از روی حسرت و ندامت) با دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راه (دینداری و سعادت ابدیت) را در پیش می‌گرفتم! ای کاش فلانی را به عنوان دوست خود برنمی‌گزیدم. او بعد از آن که قرآن برای من آمده بود، مرا از یاد خداوند غافل گردانید، این چنین شیطان انسان را خوار می‌گرداند».

همچنین خداوند متعال فرموده است: ﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِنَ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾﴾ [الصافات: ۲۲-۲۵].

«(ای فرشتگان) کسانی را که (با کفر و گمراهی) بر خود ستم کرده‌اند، همراه با همراهان‌شان و آن‌هایی را که غیر از خداوند پرستش می‌کردند، گرد آورید و به راه دوزخ راهنمایی کنید! و آنان را نگاه دارید، باید که بازپرسی شوند، (و به آنان گفته می‌شود) چرا اکنون همدیگر را یاری نمی‌دهید؟»

حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنهما فرموده‌اند:

«وَأَزْوَاجَهُمْ! یعنی همانند و هم‌مسیران ایشان».

همچنین خداوند متعال فرموده‌اند: ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾﴾ [التکویر: ۷].

«آنگاه که نفس‌ها (جسم و روح) باهم پیوند داده می‌شوند».

همسانان و هم‌مسیران را در کنار هم قرار می‌دهند و قرین و هم‌نشین یکدیگر می‌گردانند، نیکان را با نیکان و بدان را بدان.

مقصود این است که هرکس کسی و چیزی غیر از خداوند را (بیش از حد مشروع و لازم) دوست بدارد، اگر آن را به دست بیاورد، یا نتواند به آن برسد، به میزان تعلق خاطرش به آن دچار رنج و اندوه خواهد گردید.

برای به دست آوردن رنج و دردهای بسیاری را متحمل می‌شود، و چنانچه آن را از دست بدهد، به عذاب حسرت از دست دادن آن ده‌ها برابر بیش از لذتی که از آن برده دچار خواهد شد.

فما فی الأرض أشقی من محب	وان وجد الهوی حلو المذاق
تراه باکیاً فی کل حال	مخافة فرقة أو لاشتیاق
فیکي أن نأوا شوقاً إليهم	ویکي إن دنوا حذر الفراق
فتسخن عنه عند التلاقي	وتسخن عنه عند الفراق

«بدبخت‌تر از عاشق بر روی زمین کسی وجود ندارد، هرچند پیروی از هوای نفس را شیرین گمان می‌کند. اما در هر حالی او را گریان می‌یابی! زیرا به سبب اشتیاق به دیدار یار یا فراق او مدام در هراس است. هرگاه معشوق از او روی برمی‌تابد از شدت اشتیاق گریان می‌شود. و هرگاه یار در کنارش قرار گرفت به خاطر هراس از فراق نالان و نگران می‌گردد. به هنگام دیدار چشمانش از اشک گرم می‌گردد و به هنگام فراق باز چشمانش گریان می‌شود».

تحقیق، بررسی، تجربه و عبرت‌پذیری بر روی این حقیقت مهر تأیید می‌نهند. به همین سبب است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«به غیر از ذکر (و بندگی و تبعیت از هدایت الهی) و هرآنچه که سبب سربلندی و سعادت انسان می‌شود، همه دنیا و آنچه در آن قرار دارند، نفرین شده‌اند».

ذکر خداوند به معنای همه انواع بندگی‌ها و اطاعت‌هاست.

هرکس در زمینه‌ای اوامر خداوند را اطاعت نماید و از نواهی او پرهیز کند، کار او ذکر و یاد خداوند است، اگرچه زبان او به ذکر مشغول نباشد.

اما هر کس که در زندگی راه بندگی خداوند را در پیش بگیرد، (و در کار معیشت خویش موازین دینی را مراعات کند) به هیچوجه مشمول آن لعن و نفرین نخواهد بود.

خواری دلبستگی به مخلوقات:

عامل هفتم در ارتباط با سعادت انسان، این است که از توکل و توجه به غیر خداوند - که قطعاً مفاسد و مضرات بسیاری را در پی خواهد داشت - باید دوری کند. کسانی که برای جلب مصالح و دفع مفاسدی در معاش و معاد به غیر دین و هدایت خداوند در اعتقاد و عمل متوسل می شوند، برخلاف امید و انتظارشان به مشکلات، موانع و عواقب بسیاری بدی رو به رو خواهند شد. و از همان جهتی که انتظار پیروزی را داشته اند دچار شکست خواهند گردید، و به جای مدح و تعری، مذمت و تمسخر خواهند شنید. همه آنچه که گفته شدند، دارای دلایلی از قرآن و سنت اند و تحقیق و تجربه آن ها را اثبات نموده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۖ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [مریم: ۸۱-۸۲].

«غیر از خدا خدایانی را برگزیده اند. تا مایه عزت و سربلندی ایشان بگردند. به هیچوجه اینگونه نیست و آنان عبادت ایشان را نادرست می شمارند و علیه ایشان سخن می گویند».

همچنین می فرماید:

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ۖ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ﴾ [یس: ۷۴-۷۵].

«غیر از خداوند خدایانی را برگزیده اند، به این امید که ایشان را یاری بدهند. اما نمی توانند ایشان را یاری بدهند، و این عبادت کنندگانند که سربازان آماده ایشانند».

یعنی آنان به خاطر خدایان دروغین خود خشمگین می شوند، و درست همانگونه که سربازی از میهن و مردم خویش دفاع می کند، با مخالفان خود می جنگند، در حالی که آن خدایان کاذب به هیچوجه توانایی دفاع از خود و پیروز گردانیدن ایشان را ندارند و جز باری بر دوش ایشان چیزی دیگری نیستند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُهُمْ غَيْرَ تَتَابَعٍ﴾ [هود: ۱۰۱].

«ما به آنان ستم نورزیده ایم، این خود ایشان بوده‌اند که به خود ستم کرده و خدایانی را غیر خداوند که آن‌ها را فرا می‌خواندند و ایشان را از هیچ چیزی وقتی فرمان خدا فرا رسید بی‌نیاز نکردند، و جز ضرر و نابودی چیزی را برایشان نیفزودند».

و در سوره الشعراء می‌فرماید:

﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۳].

«پس با خداوند هیچ خدای دیگری را فرا مخوان (و به یاری طلب مکن) در غیر این صورت ملامت شده و خوار می‌گردد».

همچنین می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَفْذُولًا﴾ [الإسراء: ۲۲].

«با خداوند خدای دیگری را قرار مده! در غیر این صورت ملامت شده و خوار و درمانده می‌شوی».

آدم مشرک از خدایی که برای خود برگزیده گاهی انتظار نصرت و حمایت و گاهی هم توقع ستایش و تشویق را دارد. خداوند متعال ما و ایشان را مطلع فرموده که درست خلاف توقع و انتظارش را خواهد دید و به خواری و مذمت دچار خواهد شد.

مقصود این است که توجه و توکل به دین و هدایت خداوند در اعتقاد و عمل (اعتقاد توحیدی و عمل شرعی) عامل و پایه اصلی پیروزی و سربلندی انسان در هردو جهان است، اما روی نمودن به سوی غیر او و بوییدن سعادت در غیر طریق هدایتش مایه و پایه خواری و درماندگی و عذاب دنیوی و اخروی است.

به حقیقت خیر و صلاح قلب و سعادت و رستگاریش در «عبودیت و استعانت» خداوند است و بس!

و هلاکت و شقاوتش و زیان‌هایی که در حال و آینده گریبانگیر او خواهند شد، از «عبودیت و استعانت» از مخلوق سرچشمه می‌گیرند.

فصل هفتم:

منفعت خالق و منفعت مخلوق

عامل هشتم در رابطه با سعادت انسان معرفت این حقیقت است که خداوند همه نعمت‌ها و امکانات را در اختیار انسان‌ها قرار داده و خود او کاملاً از آن‌ها بی‌نیاز می‌باشد.

خداوند بی‌نیاز، بخشنده، گرامی و مهربان است و در عین بی‌نیازی همه آنچه را که لازم است در اختیار آفریده‌های خویش قرار داده است، نسبت به ایشان اراده خیر دارد و شر را از ایشان دور می‌دارد، آن‌هم نه به خاطر آن که مخلوقاتش منفعتی را برای او فراهم نمایند یا زیانی را از او برطرف کنند. زیرا خداوند متعال مخلوقاتش را نیافریده، تا کمبود خود را به اکثریت ایشان، و ضعف خویش را با قوت آنان برطرف فرماید، و به هیچوجه نیازی ندارد که آنان او را روزی دهند و منفعتی رسانند و یا از او دفاع کنند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾﴾ [الذاریات: ۵۶-۵۸].
«جن و انسان را جز برای عبادت و اطاعت از خود نیافریده‌ام و رزق و روزی را از ایشان نمی‌خواهم، به راستی این خداوند است که بسیاری روزی‌رسان و دارای توان استوار است».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبِيرَةٌ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾﴾ [الإسراء: ۱۱۱].

«بگو: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که برای خود فرزندی را برنگیزده و در فرمانروایی و مالکیت جهان شریکی را انتخاب نکرده و از روی ناتوان نیست که برای خود شریک و هم‌نشینی را قرار نداده. بنابراین، او را به عظمت و بزرگی ستایش کن».

خداوند به هیچوجه به خاطر ضعف و کمبود خویش نیست که از مخلوقات سرپرستی و حمایت می‌کند - برخلاف دوستی و سرپرستی و حمایت انسان‌ها از یکدیگر - او تنها بر پایه

رحمت، محبت و احسان است که دوستان خود را دوست می‌دارد و با آنان مهربانی می‌نماید.

اما انسان‌ها همانگونه که خداوند در موردشان می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ [محمد: ۳۸] «خداوند غنی و بی‌نیاز است و شما به او نیازمند هستید».

انسان‌ها به خاطر فقر و نیاز در حال یا آینده است که به یکدیگر نیکی می‌کنند، اگر با هدف کسب چنان منفعی مادی یا معنوی نمی‌بود، هیچگاه به یکدیگر نیکی ننموده و از هم حمایت نمی‌کردند. در واقع شخص حمایت‌کننده، از خود حمایت کرده و احسان و نیکی با دیگران را وسیله‌ای برای جلب منافع و دفع مضار از خویش نموده است.

قصد آدمی که از دیگران حمایت می‌کند و ایشان را یاری می‌دهد از دو حال بیرون نیست، یا این که انتظار دارد که در اسرع وقت در مقابل نصرت و حمایت از دیگران، از جانب آنان مورد حمایت قرار بگیرد، یا با او نیکوکاری بشود و مورد تعریف و تمجیدشان قرار بگیرد، یعنی به این علت از آنان حمایت می‌کند و نیازشان را برطرف می‌کند که خود او نیز به همان حمایت و برطرف شدن نیاز محتاج می‌باشد. در واقع با حمایت از دیگران و رفع نیاز ایشان از خود حمایت کرده است.

یا این که هدف او آن است که به اجرا اخروی از جانب خداوند دست پیدا کند، در این صورت بازهم او به خود نیکی نموده، و انتظار دارد در روزی که هیچ ثروت و سامانی و زن و فرزند و قوم خویشی ندارد، آن کار نیک و رفع نیازمندی دیگران سبب بی‌نیازی و رستگاریش بشود، اما به هیچوجه او به خاطر این مقصد مورد ملامت هیچکس قرار نمی‌گیرد، زیرا او در آن روز به سختی مستمند و نیازمند و فقر و نیاز جزو لوازم ذات اوست، و کمال بشری آن است که در مورد جلب منافع و دفع مضار از خویش، فعال و جدی باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ [الإسراء: ۷].

«اگر نیکی کردید به خاطر خویش نیکی نموده‌اید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

«هر کار خیری را که بپردازید، پاداش آن را به تمام و کمال دریافت می‌کنید و به شما

ستمی صورت نمی‌گیرد».

و خداوند متعال در حدیثی قدسی که رسول گرامی‌اش آن را بیان نموده می‌فرماید:

«يَا عِبَادِي! إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي وَلَنْ تَبْلُغُوا ضَرِّي فَتَضُرُّونِي، يَا عِبَادِي! إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أَحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أَوْفِيكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^(۱).

«ای بندگان من! به حقیقت شما به جایی نخواهید رسید تا مرا نفعی برسانید، و به حدی نخواهید رسید که مرا زیانی برسانید!

ای بندگان من! آنچه را که انجام می‌دهید کردار خودتان است که آن‌ها را برایتان برمی‌شمارم و نگاه می‌دارم و آن‌ها را ملاک معامله با شما قرار می‌دهم، هر کس خیری را انجام داد، خداوند را حمد و ستایش کند و هر کس غیر آن را عملی نمود، جز خود کسی دیگر را مورد ملامت قرار ندهد».

هدف دیگران منفعت تو نیست:

قصد و هدف دیگران از نصرت و حمایت تو در درجهٔ اول خیر و منفعت تو نیست، بلکه پیش از آن در پی سود و منافع حال و آینده خویش می‌باشند. اما خداوند بی‌نیاز و بخشنده هدفی به غیر از سود و منفعت تو را ندارد، منفعت خالصی که هیچ شائبه‌ای از جلب منفعت و دفع مضرت برای او را در پی ندارد. اما سودی که دیگران می‌خواهند به شما برسانند، گاهی به زیان تو تمام خواهد گردید. هرچند تنها منت‌نهادن بر شما باشد.

در این مورد بیندیش! زیرا توجه و تدبیر در این مورد تو را به پرهیز از توجه به مخلوق و توکل بر ایشان بر حذر می‌دارد! و تو را بر آن می‌دارد که برخلاف هدایت شریعت الهی انتظار جلب منفعت و دفع مضرتی را از ایشان نداشته باشی و به آنان دلبستگی و وابستگی پیدا ننمایی، زیرا دیگران بیش و پیش از آن که در پی خیر و مصلحت تو باشند به دنبال سود و منفعت خویش‌اند. این چیزی است که در میان اکثریت قاطع مردم رایج و در روابط و تعامل میان آنان معمول است. فرزند با پدر و مادر و زن با همسر و کارگر با کارفرما و شریک با همکار و شریک خود، همین هدف را دنبال می‌کنند.

کسی سعادت‌مند است که تنها در راستای رسیدن به رضایت خداوند از ایشان حمایت کند و احسان نماید، و در مورد آنان از خداوند هراس داشته باشد، در هراس از خداوند ایشان را با او شریک ننماید و امیدش به خداوند باشد، آنان در این امید با او همسان ننماید، آنان را به خاطر خداوند دوست بدارد. و از محبت ایشان همراه با خداوند دوری نماید.

همانگونه که دوستان و محبان خداوند می‌گویند: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ [الإنسان: ۹] «ما به خاطر رضایت خداوند شما را طعام می‌دهیم و پاداش و تشکری را از شما نمی‌خواهیم».

دیگران مصلحت تو را تشخیص نمی‌دهند:

عامل و جهت نهم این است که دیگران تنها زمانی مصلحت و منفعت شما را تشخیص می‌دهند که خداوند آنان را با آنها آشنا فرماید. و تنها زمانی توانایی آن را دارند که خداوند به ایشان توانایی بدهد، و تنها زمانی در پی آن برخوانند آمد که خداوند اراده و مشیت را در ایشان ایجاد فرماید.

پس همه امور در نهایت به خداوندی برمی‌گردد که همه چیز از او آغاز شده و تمامی خیر و منافع در اختیار اوست و به او ارجاع می‌گردد.

در نتیجه دلبستگی و وابستگی، خوف و رجا و بیم و امید، توجه، توکل و عبودیت ایشان همه‌اش ضرر و زیان است، و سودی و منفعتی را در بر ندارد، و هر منفعتی هم که حاصل شود، درست همانی است که او مقدر فرموده و آن را در اختیار نهاده است.

منفعت طلبی دیگران:

عامل و وجه دهم این است که دیگران در پی برطرف کردن نیازهای خود از شما هستند، هرچند به زیان دین و دنیایان تمام شود، و در پی منافع خویش‌اند، هرچند مضاری را برای شما در پی داشته باشد.

اما خداوند متعال خیر و منفعت و مصلحت شما را می‌خواهد و در پی آن است که شر و مضرت و مفسدت را از شما برطرف فرماید، پس چگونه به خود اجازه می‌دهی که به غیر او امید و انتظار داشته باشی و از غیر او خوف و هراسی را به دل راه بدهی؟!

خلاصه همه آنچه بیان گردید. معرفت این حقیقت است که:

«اگر همه مردم برای وارد کردن زیانی به شما دست به یکی کنند، جز آنچه خداوند مقدر کرده، نمی توانند زیانی را بر شما وارد نمایند»^(۱).

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۵۱].

«بگو: جز آنچه که خداوند بر ما نوشته و مقرر نموده چیزی بر ما واقع نمی شود. او مولی و بزرگ ماست و اهل ایمان بر خداوند توکل کنند».

۱- بخشی از حدیثی که ترمذی با شماره (۲۵۱۶) آن را روایت نموده است.

فصل هشتم:

قسمت پایانی این بخش

از آنجا که نه تنها انسان بلکه همه جانداران به وسیله اراده زندگی و حرکت می نمایند، و هیچیک از آن ها از «علم و اراده» و عملی که از آن اراده سرچشمه می گیرد، بی بهره نیستند، و هریک دارای مطلوب و مرادی می باشند و راهی را برای رسیدن به آن در پیش می گیرند. گاهی از وسیله ای متعلق به خود و گاهی از وسایلی خارج از وجود خویش و در مواردی از اسبابی درونی و بیرونی باهم برای وصول به مقصد و هدف خود استفاده می کنند. در مجموع طبیعت همه جانداران از جمله انسان به گونه ای است که چیزی را طلب می کنند و در پی دستیابی به آن برمی آیند. و برای رسیدن به مراد و مقصود خویش به چیزی متوسل می گردند.

مراد و مقصود نیز بر دو گونه اند:

یکم: آنچه در ذات خود مقصود و هدفند.

دوم: آنچه که به خاطر چیزی دیگر به صورت مراد و مقصود درمی آیند. وسایلی که برای یاری در راه رسیدن به آن هدف و مراد استفاده می شود و به عبارت دیگر از آن ها استعانت و کمک و یاری طلبیده می شود، نیز دو نوع اند:

یکم: آنچه در ذات خود مستعان اند.

دوم: آنچه که تابع و ابزار آن به شمار می آیند.

پس در این ارتباط چهار موضوع مطرح است:

۱- چیزی که در ذات خود هدف و مراد است.

۲- اموری که در ارتباط با مسایلی دیگر مورد ملاحظه قرار می گیرند.

۳- چیزهایی که در ذات خود مستعان می باشند.

۴- در ارتباط با ابزار و اسباب بودن و به تبع دیگری مورد توجه واقع می شوند.

منظور این است که قلب را مطلوبی باشد که از آن آرامش بگیرد، و آن را به درستی دوست

بدارد، و به چیزی نیازمند است که برای رسیدن به آن از آن بهره بگیرد و یاری بخواهد.

هر چیزی که قلب در ارتباط با معیشت و نصرت و نفخ خود به آن دلبسته شود، در برابرش خاضع و فروتن و تسلیم می‌گردد، هرچند به خاطر ذات آن دوستش نداشته باشد، از این نظر آن را دوست می‌دارد، اما گاهی اوضاع و احوال بر او چیره می‌شود، و آن را به خاطر ذات و ماهیتش دوست می‌دارد، و مقصود و هدف خود را از آن فراموش می‌کند.

گاهی قلب چیزی را دوست می‌دارد و آن را مراد و مقصود خویش می‌شمارد، اما از خود آن استعانت و یاری نمی‌جوید، و برای وصول به آن به چیز دیگری متوسل می‌شود. مثل کسی که مال، مقام یا زنی را دوست بدارد و دلبسته به آن بگردد، اگر بداند که محبوبش توانایی فراهم نمودن مقصود و هدف او را دارد، به آن متوسل می‌شود، و در این صورت «محبت و استعانت» او بر یک مراد و مقصود متمرکز می‌گردد.

در نتیجه قضیه چهار قسم پیدا می‌نماید.

یکم: محبوی که به خاطر ذات و نفس خود هم محبوب و هم مستعان می‌باشد. این بالاترین نوع است و هیچکس و هیچ چیزی به غیر از خداوند این چنین نیست، و غیر او باید به تبع و در ارتباط با محبت او محبوب شوند، و به عنوان ابزار و اسباب مورد استعانت قرار بگیرند.

دوم: چیزی که به خاطر ذات چیزی دیگر محبوب‌اند و مورد استعانت هم واقع می‌شوند، مانند محبوی که توانایی عملی نمودن مقصود دوستدار خویش را داشته باشد.

سوم: محبوب و مرادی که برای وصول به آن از کسی و چیزی دیگر طلب استعانت شود.

چهارم: مستعان و یاری، از آن خواسته شده‌ای که به خاطر خود نیست که محبوب واقع می‌شود.

وقتی که این امور شناخته شوند، معلوم می‌شود که کدامیک از این چهار نوع شأن و شایستگی «عبودیت و استعانت» را دارد، و محبت و استعانت از غیر او اگر وسیله‌ای برای محبت و استعانت از او نباشد، مایه شر و زیان انسان می‌گردد و مفسدت آن به مراتب از مصلحت آن بیشتر است.

استعانت و توکل خاص خداوند متعال است


پایان

کتاب‌های ترجمه و تألیف‌شده این نویسنده:

شماره	نام کتاب	مؤلف	متجرم
۱	زندگی افکار امام عبدالقادر گیلانی	ندوی	عبدالعزیز سلیمی
۲	نقش نسل جوان در تحولات اجتماعی	فتحی یکن	"
۳	اسلام و جاهلیت	امام مودودی	عبدالعزیز سلیمی
۴	روش تربیت کودکان و نوجوانان	امام غزالی	"
۵	۵۰۰ سؤال و جواب علوم قرآنی	محمی الدین مستو	"
۶	مباحثی پیرامون دعوت اسلامی	فتحی یکن	"
۷	آموزش‌های اسلامی	حسن البنا	"
۸	همسر دوم «مجموعه داستان»	دکتر گیلانی	"
۹	احکام، اسرار و فوائد روزه	محمی الدین مستو	"
۱۰	آفت‌های دینداری و دعوت‌گری	سید نوح	"
۱۱	توبه تولدی دوباره	جاسم المطوع	"
۱۲	سیری در سیره پیامبر ﷺ	محمی الدین مستو	"
۱۳	نقش ارزش‌ها در اقتصاد و ثروت	دکتر قرضاوی	"
۱۴	سنت سرچشمه‌ی معرفت و تمدن	دکتر قرضاوی	عبدالعزیز سلیمی
۱۵	مختارات حکم حکایات	عبدالعزیز سلیمی	"
۱۶	اشرف المخلوقات فی محکمة...	استاد ربیعی	"
۱۷	دانش و دینداری	دکتر قرضاوی	عبدالعزیز سلیمی
۱۸	فساد سیاسی در جامعه‌ها	محمد غزالی	"
۱۹	اصول فقه سیاسی	دکتر قرضاوی	"
۲۰	حقیقت تلخ	محمد غزالی	"

۲۱	اسلام عقیده و شریعت	محمد شلتوت	"
۲۲	حقوق مخالفان سیاسی	دکتر محسن عبدالمجیب	"
۲۳	نگرش اسلامی و چالش‌های غربی	دکتر محمد عماره	"
۲۴	اسلام تمدن فردا	دکتر قرضاوی	"
۲۵	احکام بانوان	محی الدین مستو	"
۲۶	۱۲۰۰ سؤال و جواب سیره و سنت	محمد طه	"
۲۷	۱۰۰ سؤال و جواب معلومات عمومی	محی الدین مستو	"
۲۸	دورنمای جامعه اسلامی	دکتر قرضاوی	"
۲۹	فقه سیاسی	"	"
۳۰	کبوتران شاهد	محمد خطاب	"
۳۱	معرفت و معنویت	دکتر قرضاوی	"
۳۲	اخوان المسلمین	"	"
۳۳	بحران هویت	"	"
۳۴	فروع هدایت	عبدالبديع صقر	"
۳۵	کلیات اسلام	الجزایری	"
۳۶	فقه خانواده در جهان معاصر	دکتر زحیلی	"
۳۷	جانی شدن	دکتر قرضاوی	"
۳۸	اسرار سقوط بغداد	عبدالعزیز سلیمی	"
۳۹	دانش و اندیشه	دکتر قرضاوی	"
۴۰	اخلاق اجتماعی	دکتر سباعی	"
۴۱	اوصاف انسان پیامبر	دکتر سباعی	"
۴۲	اصول و مبانی وحدت فرهنگی	محمد غزالی	"
۴۳	بوی عطر محمدی	جاسم مهلهل	"

۴۴	قدس مهم‌ترین مسئله مسلمین	دکتر قرضاوی	"
۴۵	معادله‌های ایمانی	جاسم مهلهل	"
۴۶	سرطان صهیونیسم	سعید محمد	"
۴۷	قرآن منشور زندگی	دکتر قرضاوی	"
۴۸	سنت و بدعت	دکتر قرضاوی	"
۴۹	رهنمودهای تربیتی رسول خدا ﷺ	عبدالقادر شیخ	"
۵۰	سپیده هدایت ۱۶-۱		"
۵۱	نزاع میان عقل و قلب	دکتر سباعی	"
۵۲	نو اندیشی اسلامی	دکتر محمد عماره	"
۵۳	خلفای راشدین	دکتر خالدی	"
۵۴	قرآن منشور زندگی	دکتر قرضاوی	"
۵۵	دورنمای استرژژی اسلامی	حسن الدقی	"
۵۶	کثرت‌گرایی	دکتر محمد عماره	"
۵۷	خلفای راشدین (برای کودکان)	دکتر سباعی	"
۵۸	اسامه بن لادن	عبدالعزیز سلیمی	
۵۹	طب القلوب	ابن القیم	"
۶۰	حقوق و آزادی‌های مدنی	محمد غزالی	"
۶۱	مقایسه حقوق بشر سازمان ملل و حقوق انسان در اسلام	محمد غزالی	"
۶۲	ایمان و اخلاق	عمر عبدالعزیز	
۶۳	نگاهی به اندیشه و سیاست	صلاح الدین محمد بهاء الدین	



برای رهایی از گمراهی هیچ راهی به غیر از استعانت از
هدایت حضرت احدیت و توسل به اسباب رضایت او و
تبعیت همه جانبه قلب از اوامر و نواہیش و به جز
پوشانیدن خلعت عبودیت و تبعیت از شریعت هیچ طریقی
برای تضمین مصونیت از شیطنت ابلیس وجود ندارد.